

فهرست

صفحه

۱	پیش گفتار
۱۵	گفتار یکم: اسلام چیست
۲۱	گفتار دوم: حق غالب است
۲۵	گفتار سوم: سرنوشت مفتری
۲۷	گفتار چهارم: سُنَّة الله
۴۱	گفتار پنجم: عذاب
۴۵	گفتار ششم: اجل
۵۳	گفتار هفتم: امة
۵۷	گفتار هشتم: در «اعتقاد به روز هزار ساله»
۷۳	گفتار نهم: لقاء الله
۸۵	گفتار دهم: تمنای مرگ و شهادت به جان
۹۳	گفتار یازدهم: منع از محاجه و مجادله
۱۰۱	گفتار دوازدهم: نفخ صور
۱۱۷	گفتار سیزدهم: ساعة
۱۲۳	گفتار چهاردهم: رفتار منکران
۱۳۵	گفتار پانزدهم: يوم ظهور
۱۵۲	گفتار شانزدهم: روح انسانی
۱۶۷	گفتار هفدهم: دلیله آیاته و وجوده اثباته
۱۸۹	گفتار هجدهم: دیانت بهائی
۲۰۹	گفتار نوزدهم: مختصری از تاریخ بهائی

هدیه مور

بگوش هوش شنیدم ندای شمس ظهور
بچشم روح عیان شد رخ مکلم طور
ببین به لفظ و معانی بنای بدع و جدید
از آن کلام مهیمن که بود نفخه صور
ز سکر خمر بیانش جهانیان همه مست
چو طیرروح من اندر فضای وجد و سرور
بوصل یار رسیدم، در او شدم نابود
چو ذره ای که فتد در وثاق چشمه هور
از این فناست بجانم نوید هستی محض
که در فناست بقایم ز لطف حق مقدر
اگر ترانه نسازم چه سازم از تب عشق
بیان حال کنم من بشور یا ماهور
اگر غزل نسرایم چه گویمش به سپاس
اگر که مدح نگویم چه باشدم دستور
بچشم ظاهر و باطن همیشه جلوه گر است
نهفته ایست هویدا و ظاهری مستور
حجاب چهره ذاتش شعاع طلعت اوست
چنانکه شمس بود در حجاب هاله نور
مثال جان و سرم در قدوم او باشد
مثال ملك سلیمان و هدیه ای از مور

پیش گفتار

امیدواریم که به یمن آیات الهیه که در نهایت خلوص از قرآن مجید، کلام پاک الهی نقل میشود، بابتی وسیع به گلزار حقیقت گشوده شود و شمس ظهور جدید در وسط السماء مشاهده گردد.

در انتخاب مطالب و استناد به آیات نهایت دقت شده است که به احادیث اشاره نشود و تعبیر و تفسیر بکار نرود.

در عالم بهائی، امروز نفوسی از امم مختلفه، ادیان متفاوته، نژادهای متنوعه و ملت‌های متغایره (نمایندگان دو هزار و یکصد و دوازده گروه جهانی) بر سر سفره گسترده نعیم الهی جمعند. در میان ایشان نفوسی وجود دارند که قبل از ایمان به دیانت بهائی، هرگز نامی از اسلام و حضرت محمد صلوات الله علیه، نشنیده بودند و یا با بغض و عداوت به اسلام و رسول اکرم نگاه میکردند.

اینان، پس از اقبال به حضرت بهاء الله و درک شریعت بهائی، «وحدت پیامبران» و «وحدت اساس ادیان» را از اصول حتمیه شریعت الهی میدانند و با این اعتقاد، اکنون طلعت محمدی را مظهر نفس خدا میشناسند. حضرتش را خاتم انبیاء و ظهور ایشان را ظهور الهی میشمارند. بهائیان حقیقت اسلام را پاک و طاهر از تفسیرات و تعبیرات می بینند و این حقیقت پاک را در آیات نازله بر جمال ابهی و حضرت باب ادراک میکنند. حضرت رسول

خود پیشگویی فرموده اند که شریعت ایشان بتدریج صورت واقعی خود را از دست خواهد داد. بر خلاف بسیاری از مسلمانان عالم که در ظاهر مسلمانند ولی اغلب تابع اصول و قوانین عرفی و مسالك ساختگی ذهنی خود هستند، یاراتی که از اقوام مختلفه جهان با اقرار به امر بهائی، عظمت اسلام را ادراک نموده اند، در کمال ارادت به ساحت مقدس حضرت رسول بندگی میکنند.

مسیحیانی که هزاران کتاب در رد اسلام نگاشته و چهارده قرن آنرا غیر الهی شمرده بودند، زرتشتیان و کلیمیانی که مدت دو هزار سال مسیح را انکار کرده بودند و بیش از یک هزار و چهارصد سال اسلام را تحقیر نموده بودند، و بودائیانی که قرن‌ها از اسلام و طلعت محمدی بی‌خبر مانده و یا هندوانی که این شریعت غرأ را به کمترین وجه قابل اعتناء ندانسته بودند، حال به یمن تشرف به شریعت بهائی و عرفان به مظهر کلیه الهیه، وحدت اساس ادیان را قبول نموده، حضرت رسول اکرم را مسیح حقیقی، پیامبر راستین، و حقیقت آن حضرت را حقیقت بهاء الله و جمال او را جمال خدا می‌شناسند و اسلام را یکی از ادیان کامل و جلوه ای از شریعت الله شمرده، کتاب آن، قرآن مجید را یکی از محکمترین فصول در توحید ذات غیب لایدرک میدانند. این نفوس، اسلام یعنی تسلیم به اراده محبوب ازلی را بعنوان روش زندگی خود انتخاب کرده اند.

بہائیان عالم، جمال محمدی را جمال اللہ، شمس محمدی را شمس حقیقت، و شریعت اسلام را حقیقت تمام ادیان می‌شناسند. در تمامی تاریخ بشر کسی آنچنانکه حضرت بہاء اللہ در کتاب ایقان از دیانت اسلام و قرآن مجید، کتاب آسمانی آن، تجلیل فرموده، سخن نرانده است. تنها در این کتاب مستطاب، جمال مبارك طلعت محمدی را بہ القاب شامخہ ای یاد میکنند کہ بعضی از آنها چنین است:

شمس محمدیہ - خاتم انبیاء - سید اصفیاء - شمس موعود
شمس علم و معانی - شمس نبوت محمدی - تجلی سلطان
احدیہ از شجرہء لاشرقیہ و لا غربیہ - نیر اعظم - شمس
ہویہ - مرآت قدسیہ - شمس حقیقت - مرآت احدیہ -
جوہر قدس نورانی - مطلع ہویہ - طلعت بدیعہ - وجود
منیرہ - جمال ازلی - سراج محمدی در مشکاة احمدیہ -
شمس عنایت ربانیہ - ہیکل نوریہ - و . . .

بہائیان معتقدند کہ مسلمانان جهان با ایمان بہ حضرت بہاء اللہ، بہ اسم اعظمی رسیدہ اند کہ آرزوی قلوب سالکین راہ حق بودہ، و با وصول بہ این بحر اعظم و ایمان بہ جمال قدم، نہ تنها ارادت خود را بہ رسول اکرم و محبت و عشق خویش را بہ آن طلعت ہویہ و ائمہ اطہار از دست ندادہ اند، بلکہ آتش شوقشان افروختہ تر و رشتہ ارادتشان محکمتر خواهد شد. در حقیقت چنین نفوسی بہ ندای حضرت رسول لبیک گفتہ و وصایای مصرانہ او را اطاعت کردہ اند. زیرا کہ مقصود آن حقیقت

وجود، هدایت مسلمانان به صراط مستقیم بوده است. یعنی درک و عرفان ظهور قائم و قیوم و توفیق خدمت مؤمنان به تاسیس سلطنت ابدیه الهیه در عالم انسان.

در آغاز باین بیانات توجه فرمائید:

قوله تعالی؛

«ای سلمان، سبیل کلّ به ذات قدیم مسدود بوده و طریق کلّ مقطوع خواهد بود. و محض فضل و عنایت، شمس مَشْرِقه از افق احدیه را بین ناس ظاهر فرموده و عرفان این انفس مقدسه را عرفان خود قرار فرموده. مَنْ عَرَفَهُمْ، فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ وَ مَنْ سَمِعَ كَلِمَاتِهِمْ، فَقَدْ سَمِعَ كَلِمَاتِ اللَّهِ وَ مَنْ أَقْرَبَهُمْ، فَقَدْ أَقْرَبَ بِاللَّهِ وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُمْ، فَقَدْ أَعْرَضَ عَنِ اللَّهِ. مَنْ كَفَرَ بِهِمْ، فَقَدْ كَفَرَ بِاللَّهِ. وَ هُمْ صِرَاطُ اللَّهِ بَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مِيزَانُ اللَّهِ، فِي مَلَكُوتِ الْأَمْرِ وَالْخَلْقِ. وَ هُمْ ظُهُورُ اللَّهِ وَ حُجَّتُهُ بَيْنَ عِبَادِهِ، وَ دَلَالُهُ بَيْنَ بَرِيَّتِهِ...»
(منتخباتی از آثار حضرت به‌الله شماره ۲۱)

در این عبارات جمال ابهی میفرمایند: هر کس پیامبران الهی را شناخت خدا را شناخته است. شنیدن کلمات آنان شنیدن کلمات الهی است و اقرار به آنان اقرار به خدا است. اعراض از پیامبران اعراض از خدا و کفران آنان کفران نعمت الهی است. پیامبران همه راه هدایتند و

میزان خدا در عالم امر و خلق. ظهور او و حجّت او بین
بندگان هستند و دلایل او بین مردمان.

هنرمند به هنرش شناخته میشود و نویسنده به اثرش،
راه شناخت خداوند مسدود است. و برای عرفان او باید
به افضل خلق او، یعنی برتر اثر او، و یا به عبارت دیگر
به آئینه تمام نمای صفات و کمالاتش نظر نمود.

خدا نور مطلق است و از هر ظهوری مقدّس، او نور آسمانها
و زمین است.

«اللَّهُ نُورٌ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (سوره، نور آیه، ۳۵)

این نور مطلق را آئینه ای و یا چراغدانی باید تا به چشم
روح انسان دیده شود. هر انسانی از نور خدا، شعاعی دارد
و مظهر اسماء خداست. هر شیئی نیز پرتوی از عنایت
اوست. انبیاء چراغهای هدایتند و آئینه های تمام نمای نور
حقیقت. به آنان خدایرا میشناسیم و به اراده او واقف
میشویم تا تسلیم آن اراده شده، اسلام آریم.

چون پیامبران آفتاب حقیقتند و چراغ هدایت، پس
شناخت آنها تنها راه شناخت حقیقت خدا در حدّ توانائی
ماست. هر کس آنان را شناخت خدای را شناخته است.
و هر کس کلام آنان را شنید کلام الهی را شنیده است.

پیامبران هر يك راه خداوندند و راهنمای روانهای پاك به
بارگاه جلال الهی. آنان هر يك، در زمان خود و در دور خود،
ظهور حق هستند در بین آدمیان و دلیل وجود و عظمتش
برای عالمیان.

تردید نیست که حضرت رسول اکرم و قرآن کریم راه هدایت و کلام نجات است. اگر به دیده انصاف بنگریم، باید اقرار کنیم که اگر حقی و حقایق در ظهور طلعت باب و حضرت بهاء الله باشد، هر مسلمان محقق باید به آسانی از طریق قرآن به این راستی پی برده، به آستان ظهور جدید مظهر خدا مشرف شود.

روشن است که باید به قلب پاک و خالی از حب و بغض، و بدون قضاوت قبلی، قدم در راه تحقیق گذاشت. اگر محبت اسلام و طلعت محمدی انسانی را از دیدن همان نور محمدی و همان کمال اسلام در جمال ابهی و شریعت بهائی باز دارد، راه نجات بر او بسته است. و اگر از قبل، مهر ابطال بر شریعت بهائی زده، بهتر است خود را محقق راه راست و منصف درکشف حقایق نداند و قصد مطالعه این کتاب را ننماید.

بطور کلی باید دانست که شریعت خدا برای مردمان است و همیشه تجدید شده و همواره تجدید خواهد شد.

طالب حقیقت باید حق را بجوید و با تمام وجود، دلائل مثبت را ببیند. اگر با نظر نفی در کتاب خدا نگاه کند هزار دلیل، حتی، بر علیه خدا می یابد.

مثلاً قرآن، کتاب الله، هادی متقین است، پاکان را راه مینماید «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (سوره ۲ آیه ۲)

یعنی راهنمای پرهیزکاران است و منکران را در انکارشان فرو میبرد. پس برای آنان زیان است و ضرر، و گمراهی

است و خطر. «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (سوره ۱۷ آیه ۸۲) یعنی فروميفرستيم از قرآن آنچه را درمان و رحمت است برای مؤمنان. و نسی افزایش ستمگران را، مگر زیان.

آرزو داریم این نوشتار برای آنانکه در وجود خود میل به یافتن حقیقتِ اعتقاد بهائیان، در رابطه با دیانت اسلام را دارند، اندکی راهنما باشد. ونیز آن دوستان را به گلشنی در باغهای سر سبز و خرم قرآن ببرد و به آنان چشمه هائی از آب حیات را که در مجاری کلمات الهی جاری است بنماید. ولی اگر مادر این رهنمون به جان بکوشیم و هستی خود را در این مقصد فدا کنیم، تا زمانیکه طالب در پی حقیقت نباشد، و خداوند قبول اراده اش نفرماید، حقیقت را نخواهد یافت. و به خانه هدایت نخواهد رسید.

« اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ اَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللّٰهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ اَعْلَمُ بِاَلْمُهْتَدِيْنَ »
(سوره ۲۸ آیه ۵۶)

یعنی تو آنکه را دوست داری، رهبری نکنی. و لکن خدا رهبری کند هر که را بخواهد، و او داناتر است بر راه یافتگان.

باید قدم اول را برداشت تا خدا یار شود و قدم دوم را در عالم قدم گذاشت. خداوند به هر انسانی توانائی درک و عرفان حق را داده است. و در عین حال او را در اختیار کردن راه خدا، و یا غیر آن، آزاد گذاشته است. و این آزادی

تنها آزادی انسان است. این حق انتخاب را هیچکس نمیتواند با محبت و دعا یا با تهدید و تطمیع غصب کند. باید با تمام وجود از خدا بخواهیم و بطرف حقیقت گام برداریم تا خداوندگار، بنده اش را رهبری فرماید.

خواننده عزیز! پیش از آنکه به خواندن این رساله کوتاه پردازی، بهتر آنستکه چند صفحه از کتاب ایقان را که در اینجا نقل میشود بدقت بخوانی، بارها بخوانی و در آن تعمق و تفکر و تأمل نمائی و سپس به مطالعه کتاب پردازی. این صفحات را بعضی دانشمندان بیش از یکصد بار خوانده اند و هر بار حقایق تازه ای یافته اند.

ای دوست، اگر خسته ای و افسرده، بی حوصله و پژمرده، بی علاقه و دلمرده، ولی کمترین میلی به نجات خود و شناخت راه راستین داری، درین وادی گام بنه و خود را حیاتی تازه و چشمی بینا و گوشه شنوا و شمی باز به کسب دانش حقیقت وجود و دلیل خلقت ببخشای، و این هدیه ما را آغازی برای کشف آن جوهر زندگی بشمار. میفرمایند:

«ای برادر من، شخص مُجاهد که اراده نمود، قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد، باید در بدایت امر، قلب را که محل ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی الهی است، از جمیع غیبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی، پاک و منزّه فرماید. و صدر را که سریر جلوس محبت محبوب ازلی است، لطیف و نظیف نماید. و

همچنین دل را از علاقه آب و گل، یعنی از جمیع نقوش شبحیه و صورِ ظلیه مقدس گرداند. بقسمی که آثار حبّ و بغض در قلب نماند. که مبادا آن حبّ او را بجهتی بی دلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید. چنانچه الیوم اکثری باین دو وجه، از وجه باقی و حضرت معانی باز مانده اند. و بی شبان در صحراهای ضلالت و نسیان میچرند.

و باید در کلّ حین توکل بحقّ نماید و از خلق اعراض کند و از عالم تراب منقطع شود و بگسلد. و بر بّ الارباب دربندد. و نفس خود را بر احدی ترجیح نهد و افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و بصیر و اصطبار دل بندد و صمت را شعار خود نماید و از تکلم بیفایده احتراز کند، چه، زبان ناری است افسرده و کثرت بیان سمّی است هلاک کننده. نار ظاهری، اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و افئده را بگدازد. اثر آن نار بساعتی فانی شود. و اثر این نار بقرنی باقی ماند. و غیبت را ضلالت شمرد و بآن عرصه هرگز قدم نگذارد. زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید و حیات دل را بمیراند. بقلیل قانع باشد و از طلب کثیر فارغ. مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد. و عزلت از متمسکین و متکبرین رانعمت شمرد.

در اسحار بانکار مشغول شود. و بتمام همّت و اقتدار در طلب آن نگار کوشد. غفلت را بنار حبّ و ذکر بسوزاند. و از ماسویّ اللّه چون برق در گذرد. و بر بی نصیبان

نصیب بخشد و از محرومان عطا و احسان دریغ ندارد. رعایت حیوان را منظور نماید تا چه رسد بانسان و اهل بیان. و از جانان، جان دریغ ندارد. و از شماتت خلق، از حق احتراز نجوید. و آنچه برای خود نمی پسندد، برای غیر نپسندد. و نگوید آنچه را وفا نکند. و از خاطئان در کمال استیلا در گذرد و طلب مغفرت نماید.

و بر عاصیان قلم عفو در کشد و بحقارت ننگرد. زیرا حسن خاتمه مجهول است. ای بسا عاصی که در حین موت بجوهر ایمان موفق شود و خمر بقا چشد و بملاً اعلی شتابد. و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود و باسفل درکات نیران مقرر یابد.

باری مقصود از جمیع این بیانات متقنه و اشارات محکمه آنست که سالک و طالب، باید جز خدا را فنا داند. و غیر معبود را معدوم شمرد. و این شرائط، از صفات عالیین و سنجیه روحانیین است، که در شرائط مجاهدین و مشی سالکین، در مناهج علم الیقین ذکر یافت. و بعد از تحقق این مقامات برای سالک فارغ، و طالب صادق، لفظ مجاهد در باره او صادق میآید.

و چون بعمل «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا» مؤید شد البته بشارات «لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» مستبشر خواهد شد.

(اشاره به: سوره عنكبوت آیه ۶۹)

و چون سراج طلب و مجاهده و ذوق و شوق و عشق و وله و جذب و حب در قلب روشن شد، و نسیم محبت از شطر

احدیّه وزید، ظلمتِ ضلالتِ شك و ریب، زائل شود. و انوار علم و یقین همه ارکان وجود را احاطه نماید.

در آن حین بشیر معنوی بیشارت روحانی از مدینه الهی چون صبح صادق طالع شود. و قلب و نفس و روح را بصُورِ معرفت، از نَوْمِ غفلت بیدار نماید. و عنایات و تائیدات روح القدس صمدانی، حیات تازه جدید میبذول دارد.

بقسمی که خود را صاحب چشم جدید و گوش بدیع و قلب و فسواد تازه می بیند. و رجوع بآیات واضحہ آفاقیه و خفیّات مستوره انفسیه مینماید. و بعین اللّٰه بدیعه در هر ذره ای بابی مفتوح مشاهده نماید، برای وصول بمراتب عین الیقین و حقّ الیقین و نور الیقین. و در جمیع اشیاء اسرار تجلی وحدانیّه و آثار ظهور صمدانیّه ملاحظه کند.

قسم بخدا که اگر سالك سبیل هدی و طالب معارج تقی باین مقام بلند اعلیٰ و اصل گردد، رائج حق را از فرسنگهای بعیده استنشاق نماید. و صبح نورانی هدایت را از مشرقِ کلّ شیئی ادراک کند و هر ذره و هر شیئی او را دلالت بر محبوب و مطلوب نماید. و چنان ممیز شود که حق را از باطل چون شمس از ظلّ، فرق گذارد. مثلاً اگر نسیم حق از مشرق ابداع وزد، و او در مغرب اختراع باشد، البتّه استشمام کند. و همچنین جمیع آثار حق را از کلمات بدیعه و اعمال منیعه و افعال لمیعه، از افعال و اعمال آثار ماسوی امتیاز دهد. چنانچه اهل لؤلؤ، لؤلؤ را از حجر. و انسان، ربیع را از خریف، و حرارت را از برودت.

و دماغ جان، چون از زکام کون و امکان پاك شد، البتّه رائقه جانان را از منازل بعیده بیاید. و از اثر آن رائقه، بمصر ایقان حضرت منان وارد شود. و بدایع حکمت حضرت سُبْحانی را در آن شهر روحانی مشاهده کند. و جمیع علوم مکتونه را، از اطوار ورقه شجره آن مدینه استماع نماید. و از تراب آن مدینه، تسبیح و تقدیس ربّ الارباب بگوش ظاهر و باطن شنود. و اسرار رجوع و ایاب را بچشم سرّ ملاحظه فرماید.

چه ذکر نمایم از آثار و علامات و ظهورات و تجلیات، که بامر سلطان اسماء و صفات، در آن مدینه مُقَدَّر شده. بی آب، رفع عطش نماید. و بی نار، حرارت محبّت اللّٰه بیفزاید. در هر گیاهی حکمت بالغه معنوی مستور است. و بز شاخسار هر گل هزار بلبل ناطقه در جذب و شور. از لاله های بدیعش، سرّ نار موسوی ظاهر. و از نفحات قدسیّه اش، نفخه روح القدس عیسوی باهر. بی ذهب، غنا بخشد. و بی فنا، بقا عطا فرماید. در هر ورقش، نعیمی مکنون. و در هر غرقه اش، صد هزار حکمت مخزون. و مجاهدین فی اللّٰه بعد از انقطاع از ماسوی، چنان بآن مدینه انس گیرند، که آنی از آن منفک نشوند. دلائل قطعیه را از سنبل آن محفل شنوند. و براهین واضحه را از جمال گل و نوای بلبل اخذ نمایند. و این مدینه، در رأس هزار سنه او ازید او اقلّ تجدید شود و تزئین یابد. . . .

و آن مدینه، کتب الهیه است در هر عهدی. مثلاً در عهد

موسی، توراة بود. و در زمن عیسی، انجیل. و در عهد محمد رسول اللہ، فرقان. و در این عصر، بیان. و در عهد مَنْ يَبْعَثُهُ اللّٰهُ، کتاب او. که رجوع کل کُتِبَ بآن است. و مهیمن است بر جمیع کُتِبَ. « (کتاب ایقان ص ۱۴۸- ۱۵۲)

و حال، این پیام مبارک را خطاب بعالم انسانی، بگوش هوش بشنوید:

هو الله

« الحمد لله قرون ظلمانی گذشت. قرن نورانی آمد. الحمد لله آثار اوهام و تقالید زائل شد. و عقول و افکار بشر توسیع یافت. اختراعات تجدّد جست. علوم و فنون تجدّد یافت. مشروعات تجدّد حاصل نمود. اکتشافات تجدّد جست. جمیع اشیاء تجدّد یافت. قوانین عالم تجدّد پیدا نمود. لهذا اقتضا چنان بود که آئین الهی نیز تجدّد یابد. حقیقت ادیان الهیه تجدید شود. زیرا تعالیم الهیه فراموش شده، جز تقالیدی در دست نمانده بود. اساس ادیان الهی یکیست. و آن حقیقت است و مورث محبت و الفت. و سبب وحدت عالم انسانی. امّا تقالید مختلف است. و علت اختلاف و هادم بنیان رحمانی. پس بشارت باد! که شمس حقیقت تجلی نمود.

بشارت باد بشارت! که نورانیت آسمانی آفاق را احاطه کرد.

بشارت باد بشارت! که ابواب ملکوت مفتوح گردید.

بشارت باد بشارت! که آهنگ ملاء اعلیٰ بلند شد.

بشارت باد بشارت! که نفثات روح القدس حیات بخش است، و عالم انسانی درتجدد.

ای اهل عالم! بیدار شوید، بیدار! ای احزاب و امم! هشیار گردید، هشیار! بنیان نزاع و جدال را بر اندازید. از تقلید و تعصب، که سبب درندگی است، بگذرید. تا بحقیقت پی برید. و انوار وحدت عالم انسانی، مانند آفتاب، ظاهر و عیان گردد. علم صلح عمومی بلند شود. الفت و اتحاد کامل، بین اجناس و ادیان و اوطان حاصل گردد. عالم انسانی آسایش جوید. و صورت و مثال الهی یابد. . . .» (مجموعه خطابات حضرت عبدالجبار، قسمت دوم ص ۳۱۹)

گفتار یکم اسلام چیست؟

در اولین مقام باید بدانیم که اسلام، بمعنی اعمّ کلمه، یعنی تسلیم محض است در مقابل اراده الهی. و نیز با همه انسانها در صلح و سلام زیستن. زیرا ثمره تسلیم به اراده خدا، رضایت از خدا و مردمان است. آیات قرآن روشن میسازد که اسلام، فقط شریعت محمدی نیست. بلکه اسلام دین همه انبیاء قبل و بعد، و دین همه مؤمنان از ابتداء تا انتهاست.

سوره آل عمران آیات ۸۵ و ۱۹ و سوره نساء آیه ۱۲۵ و آیات بسیار دیگر دالّ بر این است که دین الله، یعنی اسلام و نه اسلام محمدی، بلکه:

آن اسلام که نوح نبی به آن مؤمن بود. (سوره یونس آیه ۷۲)
آن اسلام که ابراهیم (أَبُوأَلْمُؤَدِّین - جدّ بزرگ بسیاری اقوام) به آن مؤمن بود.

(سوره آل عمران آیه ۶۷ و سوره بقره آیه ۱۲۱ و ۱۲۸)

آن اسلام که اسماعیل به آن مؤمن بود. (سوره بقره آیه ۱۲۸)
آن اسلام که یعقوب با همه اجداد و اولادش به آن مؤمن بودند. حضرت ابراهیم فرزندانیش و یعقوب را، هزاران سال قبل از ظهور رسول اکرم و اسلام محمدی، به اسلام آوردن وصیت نموده از آنان خواست که مسلمان بمیرند.

« وَوَصَّيْنَا بِنهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ » (سوره بقره آیه ۱۲۲)

آن اسلام که حضرت موسی، قوم خود را مؤمن بان میخواست. « وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ، فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ » (سوره یونس آیه ۸۴)

آن اسلام که سلیمان و آل و تبار او به آن مؤمن بودند.

(سوره نمل آیات ۴۲ و ۴۴)

آن اسلام که ابراهیم برای فرزندانش خواست.

(سوره بقره آیه ۱۲۲)

آن اسلام که همه ساکنان آسمانها و زمین، طوعاً و کرهاً (به میل یا بدون میل) به آن مؤمنند و همه در برابر اراده غالبه خدا تسلیم محضند.

(سوره آل عمران آیه ۸۳)

و بالاخره آن اسلام که به جمیع ادیان اطلاق میشود.

در قرآن، متجاوز از ۲۲ آیه اشاره بر اینست که حقیقت همه ادیان اسلام است. و این خود وحدت ادیان را دلیل است. مسلمان کسی است که در مقابل خداوند اراده ای ندارد. دلیل نمىجوید. چون و چرا و لِمَ و بِمَ به خاطر نمی آرد. خداوند بزرگ قادر مطلق است. آنچه میخواهد میکند و کسی را یارای سؤال نیست. هر زمان و بهر نحو که اراده فرماید قائم و قیوم رامبعوث میفرماید. دست او باز است و هر که برای او محدودیت بخواهد و یا حدی قائل باشد، ملعون است، یعنی از رحمت او محروم است. یهود چون و

چرا کردند و تا روز قیامت (یعنی تا سال ۱۲۶۰ هجری قمری مطابق با ۱۸۴۴ میلادی، که طلعت باب، حضرت قائم، قیامت را بر پا کرد) به ذلت افتادند و با ظهور حضرت بهاء الله، بر طبق وعود کتب مقدسه، ذلت آنان پایان یافت.

« وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا. بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ . . . » (سوره مائده آیه ۶۴)

خداوند را دست گشوده است. و هر زمان اراده فرماید و هر کسی را بخواهد، خلعت پیامبری میپوشاند. آیات بسیاری در قرآن به این معنی دلیل است:

« يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ » (سوره النحل آیه ۲)

خداوند فرشته الهی را با روح نبوت از امر خود، بر هر يك از بندگان که بخواهد، فرود میآورد که مردم را انذار نموده به تقوی دعوت نماید.

اکنون نظر به این آیه کنیم. این یکی از زیباترین و فصیح ترین آیات قرآن است:

« رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ » (سوره مؤمن آیه ۱۵)

میفرماید: خداوند رفیع الدرجات است و صاحب عرش. به امر خود و از امر خود، القا میکند روح را، بهر يك از بندگان که بخواهد. تا روز تلاق را انذار فرماید.

بدیهی است که این روح که از عالم امر الهی است، روح نبوت است. زیرا وظیفه اش انذار است. و انذار و تبشیر

دو وظیفه پیامبران است.

حضرت رسول هم مُبَشِّرٌ بود و هم مُنْذِرٌ. سوره بقره آیه ۶ - سوره یس آیه ۶ و ۱۰ و ۱۱ - سوره بنی اسرائیل آیه ۱۰۵ - سوره فرقان بسیاری آیات و بخصوص این آیه:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا « (سوره فرقان آیه ۵۶)

فی الحقیقه، انذار به حضرت رسول اکرم، تمام خلایق را در بر میگیرد و بوعده او، باید همگان منتظر و مترصد روز تلاق، یعنی روز ظهور قائم حقه (باعتماد بهائیان، حضرت باب) باشند.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا «

(سوره سباء آیه ۲۸)

رسول اکرم برای انذار و تبشیر همه مردمان آمده است. «لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاءُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ» (سوره یس آیه ۱) حضرت آنان را که انذار نشده اند، انذار فرموده از غفلت بدر میآورد.

«تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (سوره فرقان آیه ۱)

حضرت رسول و قرآن برای همه آدمیان نذیر است.

«إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ» (سوره هود آیه ۱۲)

در اینجا روشن میسازد که پیامبر نذیر است. و خداوند وکیل. و بالاخره:

«وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (سوره احقاف آیه ۹)

پیامبر نذیر است. و این سمت و وظیفه همه پیامبران الهی است.

بنابر این تمسک به هر بهانه، چون ختمیت و یا نظائر آن، استکبار است. و استکبار همان عملی است که، شیطان مرتکب گشت و از درگاه الهی رانده شد.

در سوره انعام آیه ۱۲۴ حرف آخر در این معنی آمده است
 «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»

میفرماید: خداوند دانا تر است بر چگونگی ارسال رسول خویش. و بدین ترتیب هر نوع استنطاق و استکبار مردود شمرده شده است. این معنی در قرآن مکرر و در سایر کتب مقدسه نیز آمده است.

تضمینی از مولانا

وحدت

« هر لحظه به شکلی، بت عیار برآمد
هر دم به لباسی دگر آن یار برآمد
گه نوح شد و کرد جهانی بدعا غرق
عیسی شد و بر گنبد دوار برآمد
بالله که هم بود که می آمد و میرفت
تا عاقبت آن یار، عرب و ار برآمد
باز آن صنم خوشقدم، آن مقخر آدم
بانام بهاء، از شجر نار برآمد
گرنوح، جهانی بدعا غرقه نمودست
آن کشتی دُر دانه به کهسار برآمد
عیسی بفلک رفت، ولی روح تسلی
با مهر فزاینده، پدر وار برآمد
گراحمد مُرسل که عرب بود و کلامش
از کلک بهاء، هر دُر شهوار برآمد
گریب بقاء، جان بفدا در ره حق داد
با پرچم داد، آن سر و سردار برآمد
در لعل بهاء، خمر بقاء، گشته مهناً
ای قوم بیبا، ساقی خمّار برآمد

دل برد و نهان شد
گه پیرو جوان شد
خود رفت بکشتی
مشهور زمان شد
هر بار که دیدی
دارای جهان شد
محبوب دو عالم
هر پیر جوان شد
راه گشوده است
تا حصن امان شد
در اوج تجلی!
خود شاه شهان شد
شد باده جامش
سلطان بیان شد
تا زنده شود داد
دادار، عیبان شد
بزمی شده برپا
آن باده، روان شد

گفتار دوم حق غالب است

بسیاری از آیات قرآنی دال بر آنست که حقیقت شکست ناپذیر است. نمیتوان با آن مبارزه کرد. و باطل هم قابل مبارزه نیست و خود از بین میرود.

« قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ. إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا »

(سوره بنی اسرائیل آیه ۸۱)

در سوره انفال آیه ۷ و ۸ میفرماید: خداوند حق را بر پای میدارد و باطل را نابود می سازد. ولو مجرمان را ناخوش آید. آیا جای کمترین نگرانی هست!؟

« يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ »

(سوره توبه آیه ۲۲)

این آیه دال بر آن است که: نور خداوند را کسی نمیتواند خاموش نماید. این معنی مکرر در سوره یونس آیه ۸۲ و سوره جمعه آیه ۸ آمده است، که مبارزه با کلام حق، عبث است. و انسانرا در مقابل آن راهی جز تسلیم نیست.

در این معنی باید توجه داشته باشیم که مکتب های فکری بی خدایان که چون بوته قارچ و کدو، گاهی سریع و گاهی طویل میرویند، از این مقوله خارجند.

پیدایش این مکتب ها، جزئی از حرکت تکاملی انسان است. و لکن اگر کسی، نظرات و عقاید خود را به خدا ببندد،

و گفتارهای خود را گفتار خدا شمرد، به سختی تنبیه میشود. و بسرعت کلامش نابود میگردد.

خداوند کلام پاك را به شجر پاك تشبیه فرموده، اصل آنرا ثابت، و فرع آنرا زینت بخش آسمان میفرماید. و کلام ناپاك بی پایه را به بوته های ناپاك مثل میزند.

سوره ابراهیم آیات ۲۴ تا ۲۷ این مفاهیم را بدقت توضیح فرموده، ثبوت و رسوخ مؤمنین و ادامه حیات آنانرا در این جهان و جهان دیگر تأکید مینماید.

ظهور ثمرات نیکو از شجر پاك، قطعی است. و ثمرات نیکوی شجر امر الهی، انسانهای پاك و متّصف به صفات الهی هستند، که جامعه ای مترقی و مدنیّتی سازنده و روحانی را تشکیل میدهند.

برترین مکتب بی خدایان مکتب کمونیسم بوده است، که از ابتدای طلوعش محکوم به افول بود. و لکن این حقیقت را، جز بهائیان، دیگران نمیدانستند و اعلام نمیکردند. در قرون هجدهم و نوزدهم بسیاری از متفکرین داعیه رهبری جهان انسان را در سر داشتند. و هر يك، زمانی کوتاه و بلند درخشیدند. و لکن همه محکوم به نابودی بودند و هستند. شریعت الله تنها مکتب غالب است که ریشه در قلوب و ارواح دارد. از دانه ای میروید، درختی توانا میشود و میوه های بهشتی خود را برای همه عالمیان ببار می آورد. جهان انسانی در مسیری که خداوند بزرگ خواسته است،

در حرکت است. و این حرکت را هیچ نیروئی مقاومت
 نتواند. این معنی را «نعیم» به دقت و صحت، بر اساس
 قرآن، باین صورت، بیان کرده است:

عقل گوید به نفسِ وسوسه مند

که به بیچون، چرا و چون تا چند

بشنو از حق، بیان آن مؤمن

که بفرعون گوید از ره پند:

در جهان سدّ سیل امرالله

نتوانی، بریش خویش مخند

دست ها را کُند از او کوتاه

آنکه، دلها به او دهد پیوند

نفس سرکش دائماً در پی چند و چون است، حتی در کار
 خدا. باید دست بدامان عقل شده، بریش خویش نخندید.
 خداوندی که دلها را بمظهر ظهور خود پیوند میدهد، دستها
 را از او و کلام او کوتاه میکند.

«نعیم» ادامه میدهد:

إِنَّ يَكُ صَادِقاً يُصِيبُكُمْ بَعْضُ

رَدِّو تَكْذِيبِ حَقِّ بَخُودِ مِيسِنْدِ

إِنَّ يَكُ كَاذِباً عَلَيَّهِ الْكِذْبُ

رایت کاذبی نگشت بلند

اینها برخی، عین عبارت و بعضی، معانی آیات قرآنیه در
سوره مؤمن آیه ۲۸ است که:

اگر رسول صاحب ندا، حق است و از حق، آنچه میفرماید
واقع خواهد شد. پس نبایستی با او مبارزه کرد، و اگر
صاحب ندا ناحق است، خود بخود از بین خواهد رفت.

تاجر بی متاع بی مسایه

خود ببندد دکان خود، تو میند

در تاریخ بشر، و در داستان ادیان، مبارزه ای نظیر مبارزه
مسلمانان با دیانت باب و شریعت بهائی، یاد نشده است.
یکصد و پنجاه سال مبارزه در تمامی صفوف، کشتار بیش
از بیست هزار نفر شهداء بابی و بهائی و همدستی ظالمان
ارض از شیعه و سنی با سلاطین مقتدر و خونخوار ایران
و عثمان، کمترین سدی در راه پیشرفت و اشاعه این
شریعت الهی ایجاد نکرد. بلکه، روز بروز گسترش آئین
ربانی سریع تر و شدید تر شد. اکنون پس از مسیحیت،
(با جمع بیش از سی هزار شعبه و مذهب آن) دیانت بهائی
گسترده ترین شریعت در جهان است. آثار جمال ابهی
(بهاء الله) بتامای زبانهای عالم تدریس و تعلیم میشود و
عنقریب همه عالمیان را در بر خواهد گرفت.

گفتار سوم سرنوشت مُفتري

مُفتري يا كذّاب، در اصطلاح كلام اللّٰه، كسى است كه بدروغ سخنى را بخدا ببندد. و گفتار خود را از خدا بداند. بعبارت ديگر، بدون آنكه خداوند او را انتخاب فرموده باشد، ادّعاى رسالت و يا نبوت نمايد.

اگر كسى در ظلّ انبياءِ راستين، خيال انشعاب در دين را داشته باشد، افكار خود و تفاسير خود را از خدا نميداند. و بنابر اين او مفتري و كذّاب محسوب نميشود.

خداوند دانا بصراحت و مكرراً ميفرمايد كه كذّاب و مفتري را امان نميدهد. و اين نكته در قرآن روشن است. و تأكيد بسيار خداوند در اين مسئله آشكار. بحدّى كه حتّى اگر رسول الهى كلامى را از خود بگويد، و آنرا به خدا نسبت دهد مورد عذاب خداوند واقع خواهد شد.

از اينجاست كه مشاهده ميكنيم، حضرت رسول كلمات خود را از كلام خدا هميشه جدا فرموده اند. و آنچه از خود رسول است، به عنوان احاديثِ قدسيّه معروف و موصوف ميباشد.

قرآن كلام الهى است. تعدّى در قرآن در مقام شرك به خدا مى باشد. و «انّ الشُّركَ لظُلْمٌ عَظِيمٌ» (سوره لقمان آيه ۱۲) و خداوند ميفرمايد: ظالمترين كس، نفسى است كه به

خداوند افتراء به بندد. و در حالیکه به او وحی نمیشود بگوید که محلّ وحی خداست. و ادّعیای انزال آیات نماید.

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ»

(سوره انعام آیه ۹۲)

این معنی در سوره صف هم آمده است. و نیز در سوره اعراف آیه ۳۷

خداوند در آیات متعدّد (یونس ۲۷ و ۲۸ - هود ۱۲ - و...) صراحتاً ذکر میفرماید که محمد بن عبدالله مفتری نیست. و کلماتی را که بنام خدا بیان میفرماید از خداست. در بسیاری آیات، حضرت محمدّ تاکید میفرماید که قرآن کلام الهی است. (سوره انعام آیه ۹۲ و سوره مائده آیه ۱۵ و ۱۶...)

در سوره انفال آیه ۷ بصراحت میفرماید:

خدا حقّ را محقّق و پای بر جا میفرماید. و دنباله کافران را قطع مینماید.

و در سوره اعراف آیه ۷۲، قطع دنباله کذاب تاکید شده است. در سوره انعام و الحجر این معنی مکرر آمده است. و بالاخره در سوره الصافه آیات ۴۰-۴۶، در این معنی، فصل الخطاب نازل شده است:

«أَنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ قَلِيلًا مَا تَدَّكَّرُونَ، تَنْزِيلٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

در این آیات میفرماید که این کلمات از رسول کریم است نه از شاعر و کاهنی. این کلمات منزول از پروردگار

عالمان است.

و سپس :

« وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ، لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ. ثُمَّ قَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ. فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ. »

قاطعیت کلام الهی بحدی است که موی بر اندام انسان راست میشود. خداوند بزرگ در مورد محمد بن عبدالله رسول اولوالعزم خود، میفرماید:

اگر کلامی را بر ما بیه بندد، از دست راست او را میگیریم. و رنگ گردنش را میبریم. و هیچکس نمیتواند ما را از این عمل بازدارد. (و یا او را از این بند محفوظ دارد).
در این معنی خداوند قاطع است.

پس چگونه است که طلعت باب بیش از یکصد برابر قرآن، آیات الهیه نازل فرموده و تمامی آثار کلام الهی نامیده. جمال ابهی (حضرت بهاء الله) بیش از جمیع کتب نازله در ادیان قسبل، از آسمان اراده الهی آیات باهرات نازل فرموده اند؟! این آیات در تمامی عالم منتشر است. و هر روز بر گسترش دامنه مؤمنانش افزوده میشود. و با تمام فشار و کشتاری که بر مؤمنین اولیه حضرت باب و حضرت بهاء الله در مرکز تولد امر بهاء، وجود داشته و دارد. شریعت بهائی، هر روز بیش از پیش در عالم، متمکن میگردد.

حضرت بهاء الله در تمامی آثار خود ادعای آنرا دارند که کلامشان از خداست. دوستان عزیز می که میل به کسب دانش

بیشتری دارند، میتوانند از میان صدها نمونه، لوح خطاب به سلطان ناصرالدین شاه قاجار را مطالعه کنند و در آن تفکر نمایند.

در اولین صفحات از لوح پنجاه صفحه ای خطاب به این شاه و نیز در لوح ناپلئون سوم، بصراحت نازل که کلمات لوح از خداست و آیات ربانیّه است نه بیانات انسان.

در این معنی لوح ملک روس نیز خود حجّتی کافی است.

برای نمونه به این بیان توجه نمائید، میفرمایند:

«قَوَّالِلهِ يَا قَوْمُ اِنِّي قَدْ كُنْتُ رَاقِدًا عَلٰى بَسَاطِي وَّلٰكِن نَسِمَةَ اللّٰهِ اَيَقْطُتُنِي وَّ رُوْحُ اللّٰهِ اَحْيِيْتُنِي وَّلِلسَانُ اللّٰهِ تَكَلَّمَ عَلٰى لِسَانِي. لَسْتُ اَنَا بِمُذْنِبٍ. اَنْتُمْ لَا تَنْظُرُوْنِي بِعِيُوْنِكُمْ بَلْ بِعِيُنِي. وَّ بِذٰلِكَ اَمَرْتُمْ مِّنْ لَّدُنْ عَزِيْزٍ عَلِيْمٍ. وَّ يَا قَوْمُ هَلْ تَخْطُوْنَ بِاَنَّ الْاَمْرَ بِيَدِي، لَا فَوْنَفْسِ اللّٰهِ الْمُقْتَدِرِ الْمُتَعَالٰى الْعَلِيْمِ الْحَكِيْمِ. قَوَّالِلهِ لَوْ كَانَ الْاَمْرُ بِيَدِي، مَا اَظْهَرْتُ نَفْسِي عَلَيْكُمْ فِيْ اَقْلٍ مِّنْ اَنْ وَّ مَا تَكَلَّمْتُ بِكَلِمَةٍ وَّ كَانَ اللّٰهُ عَلٰى ذٰلِكَ شَهِيدٌ وَّ عَلِيْمٌ. . . .»

(منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله فقره ۴۱)

مضمون اینکه: من چون دیگر بندگان در فراش راحت غنوده بودم که نسیم الهی مرا بیدار کرد. و روح او مرا زنده فرمود. و زبان او در زبانم به تکلم پرداخت. من گناهی ندارم، به چشم من، مرا نظر کنید نه به دیده خود. خدا چنین فرموده است. سپس اعلام میدارند که اگر امر در دست ایشان بود، هرگز خود را ظاهر ننموده به کلمه ای تکلم نمیکردند. و خدا یرا بر این مطلب، گواه میگیرند.

در لوح سلطان میفرمایند: آنچه میگویم از خداست، از من نیست. و باز میفرمایند: که او جمیع علوم الهیه را بمن آموخت. و مرا به اراده خود به قیام و ندا و دعوت مأمور فرمود.

جمال ابهی امر خود را صراحتاً غایتِ رجا و آرزوی دل و جان پیغمبران ذکر میفرمایند. امری که به اراده الهیه ظاهر است:

« امری که لم یَزَلْ و لایزال مقصود نبیین و غایة رجاى مرسلین بوده، باراده مطلقه و مشیت نافذه ظاهر شده. »

(منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله فقره ۳)

امر جمال ابهی، اَظْهَرُ مِنَ الشَّمْسِ است. به سلاطین عالم ابلاغ شده. بعلماء اعلام شده. و به رؤساء تمامی ادیان فرداً و جمعاً اعلان گشته است. هیچ شریعتی چنین ابلاغ نشده است. و هیچ ندائی به این وضوح و به این تأکید نبوده است.

میفرمایند: جمیع انبیاء و مرسلین آرزو دارند که به این جهان آیند. و خدمت شریعت جمال ابهی نمایند.

بمنظور اتمام حجّت، بعضی عبارات از خطابات مهیمن جمال ابهی به سلاطین عالم، ذکر میشود. امید است که نور هدایت شود. و دل آن حبیبان خدا را روشن نماید.

در لوح خطاب به ناصرالدین شاه میفرمایند:

« . . . لَيْسَ هَذَا مِنْ عِنْدِي بَلْ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ عَلِيمٍ . . . هَلْ يَقْدِرُ أَحَدٌ أَنْ يَتَكَلَّمَ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِهِ بِمَا يَعْتَرِضُ بِهِ عَلَيْهِ الْعِبَادُ مِنْ

كُلَّ وَضِيعٍ وَشَرِيفٍ . . .»

در این بیان به صراحت میفرمایند: این کلمات از خداوند عزیز است. و کسی را توانائی آن نیست که از طرف خود به کلماتی ناطق شود که همه مردمان بر او اعتراض نمایند. در اواخر لوح نازل:

«كُنْتُ نَائِمًا عَلَىٰ مَضْجَعِي مَرَّتَ عَلَيَّ نَفْحَاتُ رَبِّي الرَّحْمَنِ وَ
أَيَقَظْتَنِي مِنَ النَّوْمِ وَأَمَرَنِي بِالنَّدَاءِ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ .
مَا كَانَ هَذَا مِنْ عِنْدِي بَلْ مِنْ عِنْدِهِ . . .»

میفرمایند: خداوند ایشان را به ارتفاع ندا مأمور فرمود. و آنچه میگویند از خداست، نه از حضرتشان. . .

در لوح خطاب به ناپلئون سوم میفرمایند:

« . . . قُلْ قَدْ أَتَى الْمُخْتَارُ فِي ظُلُلِ الْأَنْوَارِ لِيُحْيِيَ الْأَكْوَانَ مِنْ
نَفْحَاتِ أَسْمِهِ الرَّحْمَنِ وَيَتَّحِدَ الْعَالَمَ وَيَجْمَعُهُمْ عَلَىٰ هَذِهِ
الْمَائِدَةِ الَّتِي نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ . . .»

در این بیان آشکارا میفرمایند: امر، امر الهی است. و برای زنده کردن عالمیان، بوسیله نفحات اسم رحمان، ظاهر شده است. و حضرتشان برای اتحاد آدمیان آمده است تا آنانرا گرد این سفره الهی که از آسمان اراده خدا نازل شده است، جمع نماید.

و خطاب به ملک روس الکساندر دوم میفرمایند:

«أَنْ يَا مَلِكَ الرُّوسِ أَنْ أَسْتَمِعَ نِدَاءَ اللَّهِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ . . .
قُلْ هَذَا نَبَأٌ اسْتَبَشَّرْتُ بِهِ أَفْنِدَةُ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ .

هَذَا لَهُوَ الْمَذْكُورُ فِي قَلْبِ الْعَالَمِ وَالْمَوْعُودُ فِي صَحَائِفِ اللَّهِ

الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ. قَدْ ارْتَفَعَتْ اِيَادِي الرُّسُلِ لِلِقَائِي اِلَى اللّٰهِ
الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ . . .»

در این بیان میفرمایند که: این ندای خداست و قلوب پیامبران از خبر این ظهور شاد شد. و دست همه، برای تشرّف به لقاء این مظهر ظهور خدا، به دعا بدرگاه خداوند بلند است. و این مظهری است که همه کتب الهیه به ظهورش بشارت داده اند. . .

در لوح ملکه ویکتوریا میفرمایند:

« يَا أَيُّهَا الْمَلَكَةُ فِي اللُّونْدِرَةِ أَنْ اِسْتَمْعِي نِدَاءَ رَبِّكَ مَالِكِ
الْبَرِيَّةِ مِنَ السُّدْرَةِ الْاِلَهِيَّةِ . . .»

در اینجا بوضوح ندا را، ندای الهی، و خود را، شجره شریعت الهی مینامند. در این لوح، شفاء عالم را فقط به ظهور اعظم مظهر الهی میدانند. و راه نجات را تنها در استقرار شریعت الهی بهائی در این عصر نورانی. خطاب به عالی پاشا صدر اعظم عثمانی، در لوح بسیار مفصلی، نازل:

بِسْمِهِ الْاَبْهَى

« أَنْ يَا رَئِيسُ اِسْمَعْ نِدَاءَ اللّٰهِ الْمَلِكِ الْمُهِيمِنِ الْقَيُّومِ. اِنَّهُ يُنَادِي
بَيْنَ الْاَرْضِ وَ السَّمَاءِ وَ يَدْعُ الْكُلَّ اِلَى الْمُنْظَرِ الْاَبْهَى وَ لَا
يَمْنَعُهُ قِبَاعُكَ وَ لَا نِبَاحُ مَنْ فِي حَوْلِكَ وَ لَا جُنُودُ الْعَالَمِينَ . . .
أَنْ يَا رَئِيسَ قَدْ اُرْتَكَبْتَ مَا يَنْوَحُ بِهِ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ فِي
الْجَنَّةِ الْعُلْيَا . . . اِنَّا لَو نَخْرُجُ مِنْ الْقَمِيصِ الَّذِي لَيْسَنَاهُ
لِضَعْفِكَمْ، لِيَقْدِيَنَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ اَنْفُسَهُمْ لِنَفْسِي

.. هَلْ ظَنَنْتَ أَنَّكَ تَقْدِرُ أَنْ تُطْفِئَ النَّارَ الَّتِي أَوْقَدَهَا اللَّهُ فِي الْأَفَاقِ؟ لَا وَنَفْسَهُ الْحَقُّ لَوْ أَنَّكَ مِنَ الْعَارِفِينَ. . . فَسَوْفَ يُحِيطُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا. . . قُلْ قَدْ جَاءَ الْغُلَامُ لِيُحْيِيَ الْعَالَمَ وَيَتَّخِذَ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ كُلِّهَا. فَسَوْفَ يَغْلِبُ مَا أَرَادَ اللَّهُ وَتَرَى كُلَّ الْأَرْضِ جَنَّةَ الْأَبْهَى، كَذَلِكَ رُقِمَ مِنْ قَلَمِ الْأَمْرِ عَلَى لَوْحِ قَوِيمٍ. . .

لَا يَقُومُ مَعَ أَمْرِهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ وَلَا يَمْتَعُهُ عَمَّا أَرَادَ كُلُّ الْمُلُوكِ وَالسَّلَاطِينِ. . . فَسَوْفَ يَبْعَثُ اللَّهُ مِنَ الْمُلُوكِ مَنْ يُعِينُ أَوْلِيَائَهُ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ وَيُلْقِي فِي الْقُلُوبِ حُبَّ أَوْلِيَائِهِ وَهَذَا حَتَمٌ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ جَمِيلٍ. . . فَيَا لَيْتَ الْقَوْمَ يَعْرِفُونَ مَا غَفَلُوا عَنْهُ فِي أَيَّامِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ. . .»

ملاحظه فرمائید که، ندای خود را ندای الهی مینامند. و جمیع را به افق الهی میخوانند. و ناتوانی نفوس را در سدّ این ندا ذکر میفرمایند. سپس برای رئیس، روشن میسازند که اعمالش مخالف رضای حق است. و نوحه رسول الله را سبب است. بعد میفرمایند که اگر با تمام جلال الهی که خداوند بایشان عنایت فرموده، ظاهر شوند، جمیع انسانها خود را فدای حضرتشان خواهند کرد. سپس ضعف آدمیان را در خاموش کردن نار الهی متذکر میشوند. نار عشقی که عالم را احاطه خواهد کرد. میفرمایند: حضرتشان برای زنده کردن آدمیان و اتحاد عالمیان آمده اند. و تمام جهان را به بهشت علیا بدل خواهند

فرمود. این وعده خداست. و هیچ کس از سلاطین مانع اراده خداوند نیست. سپس اشاره میکنند باینکه پادشاهانی در آینده بنصرت امر ایشان قیام خواهند کرد. و بالآخره روز ظهور خود را یوم الله مینامند.

در کتاب مستطاب اقدس، خطاب به پادشاه پروس، امپراطور فرانسوا ژوزف، میفرمایند:

«يا مَلِكُ النَّمْسَةِ كَانَ مَطْلَعُ نَوْرِ الْأَحَدِيَّةِ فِي سِجْنِ عَكَا إِذْ قَصَدْتَ الْمَسْجِدَ الْأَقْصَى...» (بند ۸۵)

خود را مطلع نور احدیه مینامند. و سپس امپراطور را توبیخ میفرمایند که چرا در حالیکه نور الهی درهیکل انسانی ایشان روشن است، و ندای خدا در حضرتشان مرتفع، به زیارت خانه خشت و گلی رفته است...

در همین کتاب به جمیع سلاطین این خطاب مهیمن نازل:

«يا مَعْشَرَ الْمُلُوكِ قَدْ أَتَى الْمَالِكُ وَالْمَلِكُ لِلَّهِ الْمُهِمِنِ الْقَيُّومِ. يا مَعْشَرَ الْمُلُوكِ أَنْتُمْ الْمَمَالِكُ قَدْ ظَهَرَ الْمَالِكُ بِأَحْسَنِ الطَّرَازِ وَ يَدْعُوكُمْ إِلَى نَفْسِهِ الْمُهِمِنِ الْقَيُّومِ. أَيَاكُمْ أَنْ يَمْنَعَكُمْ الْغُرُورُ عَنْ مَطْلَعِ الظُّهُورِ أَوْ تَحْجِبَكُمْ الدُّيْنَا عَنْ فَاطِرِ السَّمَاءِ!»

(بند ۷۸ و ۸۲)

بوضوح می بینیم که جمال ابهی، خود را مطلع ظهور الهی مینامند. و سلاطین را کلاً، مملوک خوانده، ایشان را به اطاعت امر الهی دعوت می کنند. سپس آنان را از غرور منع، و از بستگی های عالم فانی، رهائی می خواهند.

باین بیان توجه فرمائید:

« إِنَّا لَمَّا وَرَدْنَا السَّجْنَ أَرَدْنَا أَنْ نُبَلِّغَ إِلَى الْمُلُوكِ رِسَالَاتِ رَبِّهِمُ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ »

در این بیان، حضرت بهاء‌الله، بصراحت میفرمایند که: پس از ورود به سجن (عکا) بر آن شدند که رسالات خدا را به ملوک ابلاغ نمایند.

کتاب اقدس را میزان اتم می‌شمارند. و علماء را نصیحت میکنند که کتاب الله را با قوانین و معیارهای خود مقایسه نکنند:

« لَا تَزْنُوا كِتَابَ اللَّهِ بِمَا عِنْدَكُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ وَالْعُلُومِ. إِنَّهُ لَقِسْطَاسُ الْحَقِّ بَيْنَ الْخَلْقِ »
(بند ۹۹)

نظیر این بیانات، خطاب به سلاطین، روساء جمهور امریکا، نمایندگان مجالس، رهبران سیاسی و مذهبی جهان، و عموم اهل عالم، بقدری فراوان است که در این رساله حتی اشاره به آن ممکن نیست. به آثار جمال ابهی مراجعه فرمائید.

در پایان این بحث، باین بیان از قلم حضرت بهاء‌الله، در مناجات با خداوند متان، توجه کنید. میفرمایند:

« فَيَا هِيَ وَ سَيِّدِي وَ مَحْبُوبِي! أَنْتَ تَعْلَمُ بِأَنِّي مَا قَصَّرْتُ فِي تَبْلِيغِ أَمْرِكَ وَ أَظْهَرْتُ لِعِبَادِكَ أَعْظَمَ مَا عِنْدَهُمْ أَمْرًا مِنْ عِنْدِكَ »
(صفحه ۴۴۰ کتاب قرن بدیع)

ادعائی چنین صریح در هیچ دوری از ادوار پیامبران پیشین، سابقه نداشته است.

خداوند محبوب را شاهد میگیرند که در ابلاغ امر او کوتاهی نفرموده، بیش از همه آیات موجوده در دست انسانها، آیات ربّانیه بامر خداوند نازل فرموده اند.

پس :

« هَلْ بَقِيَ لِأَحَدٍ فِي هَذَا الظُّهُورِ مِنْ عُدْرٍ؟ لَا وَرَبُّ العَرْشِ العَظِيمِ - قَدْ أَحَاطَتْ آيَاتُ كُلِّ الجِهَاتِ وَ القُدْرَةُ كُلُّ البَرِيَّةِ. وَ لَكِنَّ النّاسَ فِي رَقْدٍ عَجِيبٍ » (صفحه ۴۴. کتاب قرن بدیع)

سوگند به خداوند که در این ظهور برای کسی عذری باقی نیست. آیات الهیه از همه جهت ظاهر است. و قدرت ربّانیه باهر. و لکن واحسرتا که انسانها در خواب سنگین و غفلت درد ناک مانده اند!

بلای ناگهانی

همه کار عالم بود باحساب
بدیهی است در نزد اهل خسرد
از آنست ای صاحب عقل و هوش
که: ای اهل ارض! ای ستمکارگان
به پیچید از درد و زحمت بهم
عقاب عظیمی ز پی میرسند
کمان میکنید ای بعیدان زشت
قسم بر جمال مبهّای من،
هر آنرا که آرید اینجا بجا
بلوح زبرجد نویسندشان
بلی، این چنین گفت ربّ مجید
بکوش این سپیدی، نگرده سیاه
درین «کشور فضل» باید بشر
که اعضاء و ارکان، بیمار آورد
که در نشئه بعد و ملک مثال
در اینجا توانی به شکر و سپاس
دعا قابلیت بیفزایدت
پر جان گشائی درین ملک تن

حسابش بود لاجرم در کتاب
حسابی ز لوح جهان نسترد
که فرمود درگوش چانها، سروش
بباید شما را بلا ناگهان
بمیرید در چاه رنج و الم
عذاب حق از سوی وی میرسند
که محو است اعمال هر بد سرشت
قسم بر خداوند دانای من،
شود نقش بر چهر روح شما
بخط جلی میکنندش نشان
که روح تو باشد چو لوحی سپید
که آلوده آید بنزدیک شاه
بهر لحظه کوشد به جان و به سر
که در کشور جان، بکار آورد
بعدل و به نَصفت بود حال و قال
بجنگ آوری قسمتی بی قیاس
بهر لحظه لطفی دگر زایدت
بخندی بهر جمع و هر انجمن

گفتار چهارم سُنَّةُ اللَّهِ

یکی از تأکيدات قرآن، بر سنَّت الهی و عدم تغییر و تبدیل آنست. روش خداوند از بدو خلقت تا ابد، تغییر نخواهد کرد. و فیض او دائماً، مستمراً، شامل حال انسانهاست. و هدایت او هرگز قطع نخواهد شد.

«سُنَّةُ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»
(سوره احزاب آیه ۶۲)

و تأکید میشود: «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا»
(سوره فاطر آیه ۴۳)

و باز هم در سوره فتح آیه ۲۲ این مفهوم مکرر میشود:

«سُنَّةُ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِهِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»

مهم آنکه روش خداوند در پیشنهادی و در آیندگان یکی است و تغییری نخواهد کرد. در سوره بنی اسرائیل آیه ۷۷، خداوند بوضوح سنَّت و روش خود را توضیح فرموده، مجدداً اعلان میکند که روش او هرگز تحویل و تبدیل نخواهد یافت. میفرماید:

«سُنَّةٌ مِّنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدَ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا»

در این بیان، خطاب به حضرت محمد میفرماید: قبل از

تو پیامبران خود را فرستاده ایم و این روش هرگز تغییر و تبدیل نخواهد پذیرفت.

در سوره اعراف آیه ۳۴، بصراحت میفرمایند که هر امت را اجلی است. و اجل هیچ امتی ساعتی پس و پیش نخواهد شد:

«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»

و سپس خطاب به انسانها اعلام میدارند: «يَا بَنِي آدَمَ أَمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ أَتَقَىٰ وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (سوره اعراف آیه ۲۵)

و باز میفرمایند: «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بآيَاتِنَا وَأَسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (سوره اعراف آیه ۳۶)

ملاحظه نمائید، که میفرمایند: پیامبرانی از میان شما بر شما خواهند آمد. و برای آنکه جای هیچ تردیدی نماند، میفرمایند که: آنان آیات خداوند را بر شما خواهند خواند. برای تأکید در آیه بعد (۳۶) جزای کسانی را که آن آیات نازل بر پیامبران آینده و ادوار بعدی را، تکذیب کنند و استکبار نمایند، آتش جاوید و جهنم پایدار معین میکنند. و باز برای رفع هر گونه شبهه میفرماید: هر آنکس پرهیزکار شود و اصلاح گردد، خوف و حزنی بر او نیست.

پس تکذیب آیات الهی، که قطعاً در آینده بوسیله پیامبران نازل خواهد شد، در ردیف تکذیب آیات قرآن برای مردم زمان رسول الله است. و همه انسانها، در هر دور، مأمورند

از پیامبرانی که، طبق سنّت الهی برای هدایت آدمیان در آینده ظاهر میشوند، اطاعت نمایند. به آیات الهی توجّه کنند. از احکام مظهر ظهور پیروی و نسبت به او نهایت عبودیت و ستایش نموده، محبت او را محبت خدا شمارند. پی در پی آمدن این آیات، و بیان پایان دوره امت ها و محتوم بودن آن در زمان تعیین شده، مورد توجّه است. و امیدواریم شما هم به این نکته توجّه فرموده باشید.

ای دوستان، خداوند دانا تمامی درها را برای هدایت انسانها باز گذاشته. و چراغهای هدایت را بجهت همه، بنوعی، و برای مسلمانان اهل تحقیق و مطالعه در قرآن مجید، آشکارا، برافروخته است. اگر به آن اسناد، بدون داشتن هیچ بغض و حبّی، و یا قضاوت قبلی، و صرف برای شناخت حقیقت، مراجعه کنیم، مطمئناً همگی به حقیقت نازله از طرف خداوند که راهنمای انسانهاست، واقف خواهیم شد.

از اینست که اکثر مؤمنین، شهدا، و متقدّمین شریعت بابی و بهائی، از مسلمین اهل کتاب و مطالعه، بخصوص شیعیان متقی و علماء راستین، بوده اند.

رسم و ره عاشقی

که در بقعه پاک فاران دوست
 در آن محضِ روشن تابناک
 به تأیید افواج لاهوتیان
 گروه پریزاده عالیین،
 بر این عهد فرخنده تابناک
 که باشید از بخت ما نیکبخت
 که در خواب خوش رفته اند اینزمان
 که گیزند دائم ز گلهای سراغ
 نه یکدم ز غوغای خموش میشوند
 نباشد جز این شیوه شائقی
 نخواهد دمی از خیالش گسست
 به توصیف ذاتش کند داستان
 بود در کمند محبت به بند
 محبت بود پرتو شمس ذات
 شنید از فم سدره المنتهی
 نهادم ز سر قدم در عدم
 بر آوردم این خلق و آیات خویش
 شود عارف ذات غیب و شهود

بیاد آورید ای حبیبجان دوست
 در آن ساحت قدس و فردوس پاک
 گرفتیم عهدی ز ناسوتیان،
 همه ساکنان بهشت برین
 گواه منند، ای عزیزان خاک،
 غرور از دل خود برانید سخت
 عجب باشد از شیوه عاشقان
 به بینید خود، بلبلان را بیاب
 نه یک لحظه در خواب خوش میشوند
 چنین است رسم و ره عاشقی
 هر آندل که از خمر حق گشته مست
 به جمع حبیبان محبوب جان
 که هر ذره در آسمان بلند
 محبت بود آتش کائنات
 حبیب خدا، احمد مرتضی
 که بودم چون گنجی نهان در قدم
 بحب شناسائی ذات خویش
 که تا این جهان آید اندر وجود

« احمد مرتضی » از القاب حضرت محمد (ص) است .

گفتار پنجم

عذاب

یکی از مباحث جالب در قرآن کریم، که سالکین راه حق را هدایت است و منصفان را کفایت، بحث عذاب است. کتاب الهی (قرآن کریم)، بنا بر منطق صحیح و عقل سلیم، عذاب را معلق و منوط به ارسال رسول و اتمام حجّت میدانند. صراحتاً میفرماید که: قبل از ارسال رسول الهی، و ابلاغ کلمه حق، و تفصیل بین مؤمنان و منکران، عذاب بر منکران فرود نخواهد آمد.

«وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّنْ قَبْلِهِ، لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَىٰ»
(سوره طه آیه ۱۳۴)

در مورد قومی که در معرض عذاب و عقاب قرار گرفتند، میفرمایند: اگر قبل از ارسال رسول و اتمام حجّت این اتفاق میافتاد، آن قوم بهانه مینمودند که چرا خداوند پیامبری نفرستاد تا آیات او را اطاعت کنیم و به ذلّت و پستی نیفتیم — و باز:

«وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» (سوره بنی اسرائیل آیه ۱۰)
بر روشنی میفرماید، خداوند هرگز قومی را عذاب نمیکند، مگر آنکه رسولی را قبلاً بین آنان مبعوث فرماید. بعبارت دیگر، نزول عذاب از پی ارسال رسول و استکبار

مردمان است.

حال توجّه کنیم که خداوند هرگز در وعده خود خلاف نمیکند. و آنچه موعود است، حتماً و قطعاً، واقع میشود.

«رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ، إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ»
(سوره آل عمران آیه ۹)

خداوند مردمان را در روزی که در آن تردید نیست، جمع خواهد فرمود - و البتّه خدا وعده خود را خلاف نمیفرماید. و در همین سوره آل عمران آیه ۱۹۴، مجدداً، تأکید میشود که خداوند وعده خود را محترم میشمارد. و هرگز خلاف آن واقع نمیشود. «رَبَّنَا وَإِنَّا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ»
وعده خداوند توسط همه پیامبران او تأکید و تصریح شده. و خداوند وعده را فراموش نمیفرماید.

حال به این سه آیه مقدّس توجّه کنید تا حقیقت بر شما روشن شود: «وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ» (سوره حج آیه ۴۷)
«وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ... قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ»

(سوره سبأ آیتین ۲۹ و ۳۰)

بعیان، ملاحظه میکنید که قوم بشتاب عذاب الهی را میخواستند. و در واقع، به رسول اللّه ایراد میگرفتند که: چگونه است عذاب بر ما وارد نمیشود، در حالیکه کافریم و غیر مؤمن؟ حضرت میفرمایند: خداوند میعادای

معین فرموده است. آن میعاد يك روز است. و چون آن روز در رسد، ساعتی پس و یا پیش نخواهد شد. چون مردم به دقت و صحت، وعده و میعاد و زمان آنرا خواستار شدند، حضرت میفرماید:

وعده خداوند و میعاد نزول عذاب، يك روز است. و خداوند متعال در رأس آن روز، که مقدارش هزار سال قمری است، عذاب نازل خواهد نمود.

قبلاً طبق آیات قرآنی توضیح داده شد که نزول عذاب پس از ظهور پیامبر جدید، دعوت مردمان بخدا، و انکار آنان، وارد خواهد شد. بنابر این، درحقیقت، قرآن مردم را به ظهور رسول اعظم الهی، سلطان رُسل، طلعت قائم، (حضرت باب) وعده میدهد. پس از آنکه رسول الهی ظاهر شود، و مردم را دعوت نماید، و آیات الهی چون باران بهاری بر حضرتش نازل گردد، عموم اهل عالم، از ملوک و مملوک، را ندا خواهد کرد. و چون کفران نعمت نمایند، و به دعوت الهی واقعی نگذارند، عذاب از شش جهت بر آنان فرود خواهد آمد.

تاریخ یکصد و پنجاه ساله اخیر جهان را بخوانیم، و بخصوص به مقدرات ملت‌هایی که طلعت باب و جمال ابهی را انکار کردند، بیاندیشیم، تا ظهور وعده الهی را در رأس هزار سال قمری، بچشم ظاهر و باطن، مشاهده کنیم. این وعده هزارساله، ابتدایش سال ۲۶۰ هجری است. چه که سال ۲۵۹، آخرین سال تابش مساه ولایت در هیکل امام

یازدهم بود. چون از سال ۲۶۰ هجری، یکهزار سال بگذرد، سال ۱۲۶۰ هجری قمری مطابق با ۱۸۴۴ میلادی، سال طلوع شریعت بهائی است. در پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ هجری قمری مطابق با ۲۳ می ۱۸۴۴ میلادی، سید باب در شیراز ظهور جدید الهی را اعلام و شروع کور جدید را، در هدایت عالم انسان، اعلان فرمودند.

از آن زمان که اهل عالم، گوش شنوا به پیام خدا نداد، عالم انسان در بحر عذاب غرق است. و هر روز بر نکبت و ذلت انسان افزوده میشود. تردید نیست که این عذاب و درد، مآلاً، نوع انسان را بیدار، و آدمیان را هشیار خواهد کرد. و فوج فوج، بلکه بصورت جمعی، به شریعت الهی وارد خواهند شد.

البته اشعه این نور الهی و خورشید روحانی در عالم اذهان، غوغائی بر پا ساخت، که تراوشاتش علوم جدیده را باعث و اختراعات و اکتشافات عالیّه را موجب است. چه که اگر از این نظر به تاریخ بنگریم، همگی تراوشات شگرف ذهنی انسانها، و اختراعات بشری در کره ارض، از بعد از اظهار امر حضرت باب یعنی درست روز ظهور ایشان، آغاز شد. این همه از ۲۳ می ۱۸۴۴ که روز مخایره اوکین تلگرام است، پیدایشی گرفت. و البته همه این ظهورات، وعده محتوم خدا بوده، و هرگز خلاف نشده و نخواهد شد.

گفتار ششم

اجل

در گشت و گذار خود در گلزار فرحبخش و زندگی آفرین قرآن، به گروهی آیات بر میخوریم که از اجل و یا سر آمد عمر کائنات، صحبت میدارد. این آیات بصراحت روشن میسازد که هر چیز در عالم خلق، مردنی، و یا بهتر بگوئیم تغییر یافتنی است. و این اجل، معین و محتوم است.

اجل، زمان وقوع حادثه، و بخصوص زمان فرا رسیدن مرگ و فنای ظاهری هر پدیده است.

قرآن میفرماید: «الْم تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلُّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» (سوره لقمان آیه ۲۹)

میفرمایند: خداوند شب را در روز، و روز را در شب فرو میبرد. و آفتاب و ماه را در قبضه قدرت دارد. و هر يك تا سر آمد معینی در حرکتند.

در سوره فاطر همین آیه مبارکه تکرار میشود. (آیه ۱۲) بعلاوه، خداوند را مالک نامیده، سلطنت را از آن او میداند.

و باز میفرمایند: «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا، ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ، كُلُّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى. . .» (سوره رعد آیه ۲)

حال اجل را در مورد نزول عذاب، سرآمد و یا موعد آن در آیات الهی بررسی کنیم:

«وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْ لَأَجَلَ مُسْمًى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَ لَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ»
(سوره عنكبوت آیه ۵۲)

در آیه فوق میفرمایند: منکران از عذاب می پرسند - اگر اجل معین و سر آمد محققى برای آن نبود، (هم اکنون) عذاب بر ایشان فرود می‌آید.

نه تنها موجودات بی جان بلکه انسانها و موجودات زنده را نیز اجلی است و سر آمدی.

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُسَمًى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ»
(سوره انعام آیه ۲)

معنی اینکه:

انسانها را خداوند از خاک خلق فرمود. و برای هر يك اجلی قرار داد - اجلی معین. و آن بدون تردید در خواهد رسید.

«وَلَنْ يُوَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»
(سوره منافقون آیه ۱۱)

مفهوم آنکه: هر نفسی را اجلی است. و خداوند آنرا به عقب نمی‌اندازد.

«وَلَوْ يُوَاخِذُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَ لَكِنْ يُؤَخَّرُهُم إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ»
(سوره نحل آیه ۶۱)

از این آیه مبارکه بدرستی در مییابیم که: اجل و سرآمد، ساعتی پس و پیش نمیشود. و در موعد معین میرسد.

خداوند اگر بخواهد مردم را به ظلم و کفرشان معذب فرماید، بر روی زمین جنبنده ای باقی نمی ماند. (همه گناهکارند و مستکبر) - و لکن مهلت و اجلی معین و مقرر است، و چون در رسید، ساعتی پس و پیش نمیشود. البته این اجل، اجل جسمانی است. و موت هیكل عنصری است.

روح را که چون شمعی است و جسم شمعدان آن، مرگی نیست. آن هدیه ای دیگر است و سخنی دیگر. و در این مقوله، مورد بررسی و سخن ما نمی باشد. مختصر آنکه در زمان ظهور حضرت رسول اکرم بدلیل طفولیت بشریت از آن مهم، سخن کمتری آمده است. در این باب خداوند در جائی میفرمایند:

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»
(سوره بنی اسرائیل آیه ۸۵)

ملاحظه میفرمائید که خداوند، بدلیل کمی دانش مردمان، در این مورد سخنی بسیار نفرموده است. این بحث را جداگانه بتفصیل، مورد بررسی قرار خواهیم داد.

و باز در موضوع اجل، در قرآن میفرمایند:

«وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ - مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلُهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ»
(سوره حجر آیه ۴ و ۵)

میفرمایند: هر قریه و هر امتی را، اجلی است. و اجلشان پس و پیش نمیشود. این معنی عیناً در سوره مؤمنون آیه ۴۲، تکرار و تأکید میشود.

و باز در اجل هر امتی میفرمایند: «... لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ

رسم و ره عاشقی

بیاد آورید ای حبیبان دوست
در آن ساحت قدس و فردوس پاک
گرفتیم عهدی ز ناسوتیان،
همه ساکنان بهشت برین
گواه منند، ای عزیزان خالک،
غرور از دل خود برانید سخت
عجب باشد از شیوه عاشقان
به ببینید خود، بلبلان را بیباغ
نه یک لحظه در خواب خوش میشوند
چنین است رسم و ره عاشقی
هر آنکه از خمر حق گشته مست
به جمع حبیبان محبوب جان
که هر ذره در آسمان بلند
محببت بود آتش کائنات
حبیب خدا، احمد مرتضی
که بودم چونگی نهان در قدم
بحب شناسائی ذات خویش
که تا این جهان آید اندر وجود

که در بقعه پاک فاران دوست
در آن محضر روشن تابناک
به تأیید افواج لاهوتیان
گروه پریراده عالیین،
بر این عهد فرخنده تابناک
که باشید از بخت ما نیکبخت
که در خواب خوش رفته اند اینزمان
که گیرند دائم ز گلها سراغ
نه یکدم ز غوغا خموش میشوند
نباشد جز این شیوه شائقی
نخواهد دمی از خیالش گسست
به توصیف ذاتش کند داستان
بود در کسند محسبت به بند
محببت بود پرتو شمس ذات
شنید از قم سدره المنتهی
نهادم ز سر قدم در عدم
بر آوردم این خلق و آیات خویش
شود عارف ذات غیب و شهود

«احمد مرتضی» از القاب حضرت محمد (ص) است.

أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» (سوره یونس آیه ۴۹)
در سوره اعراف آیه ۲۲ مفهوم فوق تکرار میشود.

جالب اینکه پس از این آیه در سوره اعراف، وعده خداوند است که رسولهای او از بین مردمان و از جنس آنان خواهند آمد. آیات الهی را تلاوت خواهند کرد و مردم باید از آنان اطاعت کنند. زیرا انکار و تکذیب آن آیات به آتش جهنم و عذاب ادهم خواهد انجامید.

(سوره اعراف آیات ۲۵ و ۲۶ که در بحث های گذشته آمده است)

در پیرو این آیات که اجل هر امت را امری محقق و محتوم می‌شمارند، در یکی از احادیث قدسی نیز چنین آمده است. این حدیث در جمیع کتب معتبره نقل شده است. حضرت رسول اکرم میفرمایند:

«إِنَّ صَلَاحَتَ أُمَّتِي فَلَهَا يَوْمٌ وَإِنْ فَسَدَتْ فَلَهَا نِصْفُ يَوْمٍ
وَالْيَوْمُ عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ»

یعنی اگر امت اسلام امت صالحی باشد، یک روز مهلت دارد. و این روز هزار سال قمری است - توجه فرمائید که قسمت دوم حدیث به آیه قرآن ختم میشود.

و بالاخره، دوره اسلام پس از یکهزار سال قمری، در ۱۲۶۰ هجری قمری، به قیام حضرت قائم، طلعت باب، منتهی شده، دور جدید و کور جدید آغاز شد. این وعده ای و سر آمدی محتوم بود. و هیچ چیز نمیتوانست آنرا تغییر دهد.

در این مسئله اجل، دقت و تعمق بیشتر فرمائید. ما مؤمنان بخداوند معتقدیم که انسان نمیمیرد. بلکه در عالم ملکوت متولد میشود. آنچنان که کودک از عالم رحم باین عالم متولد میشود. و بعبارت دیگر در عالم رحم معدوم شده باین عالم قدم مینهد. بهمان نحو، در این عالم مرده و به هیکل روحانی، در عالم دیگر (ملکوت) متولد میگردد. توجه فرمائید که حضرت رسول اکرم میفرماید: هر شیئی را اجلی است. سپس به اجل حیوان و انسان نیز اشاره نموده، میفرمایند: اجل هر شیئی و هر کس و هر امری محتوم است، و تاریخ آن باراده الهی می باشد. و ساعتی دیر و زود ندارد. باین ترتیب، دوره محمدی نیز اجلی دارد. و در آنروز، اصل و حقیقت دین به خدا برمیگردد. و هیکل ظاهری فرسوده آن باقی میماند.

مشاهده میشود که هر روز را غروبی است. در واقع هر روز را اجلی است. و در زمان مقدر، سرآمد یا اجل روز رسیده، تاریکی شب ما را فرا میگیرد، تا یوم دیگر دررسد و طلوع دیگر واقع شود. و ظهور روز دیگری، عالم جسمانی را حیات و زندگی بخشد. این طلوع و غروب را که هر روز بچشم ظاهر میبینیم. و ظاهراً و لفظاً میگوئیم که خورشید غروب کرد، در واقع غروب خورشید نیست. امروز مطمئن هستیم که خورشید را نه غروبی است و نه طلوعی! و این نسبت به زمین است که برایش غروب و طلوع مشاهده میشود. و هر يك را مدتی معین.

آیا در همه آنچه اطراف خود می بینیم و نیز در روابط و ضوابطی که بین انسان و طبیعت و خلقت موجود است، دلائلی برای اثبات حَقَانِیَّتِ کلمات الهی و راههائی برای درک مقاصد پروردگار نیست؟

باز باین نکته توجّه کنیم که خورشید امروز همان خورشید دیروز است. که چنین می درخشد. زمین طوری در رابطه با آن قرار گرفته که، بنا بر نیاز کره ارض و مقدرات الهی، طلوع دیگری دارد. حال اگر بگوئیم این همان خورشید دیروز است صحیح است ولی اگر غرض از ذکر دیروز، اشاره به تاریخ معین باشد، این خورشید دیگری است.

تنها لازم است از آثار این طلوع، و حرارت و گرمی و حیات بخشی آن بوجود اصلیش پی برده، بشناسائی آن موقّق شویم. و از آن بهره گرفته، حیات تازه یابیم.

پس این انسان است که دلش، زمین معرفت الهی است، و برایش غروب و طلوعی، نسبت به تابش خورشید معنوی، معین شده، تا از تابش شمس الهی روشن شود و توانائی آنرا یابد که طلوع دیگری را احساس و مشاهده کرده، آماده ظهور جدید شده، بدینسان قادر باشد که آن خورشید معنوی الهی را در آئینه جان جا دهد و بقدرت و انرژی ساطع از آن، حیات تازه یابد. و قدرت بی اندازه جویید و درخشش بیشتری در خود مشاهده نماید.

خداوند مهربان برای آنکه انسان را که فرزند و فرزند زاده

اوست، به آنچه رضای حق و مقصد از خلقت است، آگاه سازد و مسائالش را به بهترین و روشن ترین شواهد و نظایر تفهیم و تدریس نماید، در هر شیئی و هر حرکتی علامتی برای شناخت خود و نظام خلقت بودیعه گذارده است. تدریس آنرا نیز بوسیله معلمینی انتخاب شده از میان خودمان، در هر زمان، بنا بر مقتضیات سن و درک انسان بصورت اعم، معین فرموده است. دوران این معلمین و مدارس الهی را نیز در حد یکروز (بنا بر میزان آیات) و گاهی کمتر یا بیشتر، معین کرده است.

حال، آیا سزاوار است که هنوز هم ما از تمام شواهد و انتظامات الهی چشم پوشیده، به پیروی اعدایمان، خود را از درک اراده الهی و دانش بر حقیقت و دلیل خلقت محروم نمائیم؟

و یا خود را نادان دانسته، چشم و گوش بسته، سودجویانی را اطاعت کنیم؟! در حالیکه خود بوضوح درک میکنیم که آن سودجویان را جز منافع شخصی مادی نه مقصدی است و نه مرامی.

آیا موجب شگفتی نیست که با وجود اینهمه دلائل حسی و اینقدر صبر و شکیب الهی در رسیدن انسان به درک و فهم، و با وجود مستندات بیشمار از آیات الهی چون قرآن مجید و کتب آسمانی ادیان مختلفه دیگر، و با توجه به اینکه هر چیز را اجلی است و هر اجلی، مردن از صورتی و تولّد در صورت دیگر، بهتر و کاملتر است، آیا صعوبت

شریعت محمدی را به آسمان الهی، طبق فرموده پیامبر اسلام، مشاهده نمیکنیم؟ و تولّد حقیقت دین خدا را که همانا حقیقت همه ادیان است و تعدّد نمی پذیرد، در جلوه و رشد بهتر و بیشتر، که مورد نیاز انسان امروز است، در کلمات و آثار و ادعای حضرت بهاء الله نمی بینیم؟! اندکی دقت، اندکی صرف وقت، کمی دعا و مناجات بسوی پروردگار خالق، لازم است تا چشم سر و دل هر دو باز گردد. و طلوع مجدد حقیقت دین را، که واحد است و اصل و اساس همه ادیان است، در شریعت بهائی و آثار حضرت بهاء الله مشاهده کنیم.

گفتار هفتم امّة

برای درك معنی واقعی امّة، در قرآن، به آیاتی چند اشاره میشود تا روشنی بخش راه هدایت باشد.

در مقام اول، امّة جمع پیروان يك مذهب و عبارت دیگر اهل و قوم يك رسول است. در قرآن کریم میفرمایند:

« وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَّسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ »
(سوره یونس آیه ۴۷)

معنی اینکه: هر امتی رسولی دارد و اجرای عدالت الهی منوط به ظهور آن رسول بر آن امت است.

این معنی در سوره مؤمن هم آمده است:

« كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَّسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ، فَآخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ »
(آیه ۵)

در این آیه مبارکه دقیقاً تأکید و تصریح میشود که هر امتی قصد آزار رسول خود کرده، با او به باطل مجادله میکند تا حَقَّانیت او را انکار نماید. و موجب ازهاق حقّ شود. و خداوند چنین نخواستہ است. جالب آنکه در آیه قبلی خداوند بوضوح میفرماید که فقط کفّار با آیات الهی مجادله میکنند.

« مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا » و در آیات بعد،

عِقَابِ شَدِيدِ خُدا وَعَذَابِ او بَهْرَهُ وَنَصِيبِ اَیْنِ کَافِرَانِ اسْتِ .
وَبِازِ دَرِ مَعْنَى اُمّت:

«ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا، كُلَّمَا جَاءَ أُمَّةٌ رَسُولًا كَذَّبُوهُ»

(سوره مؤمنون آیه ۴۴)

میفرماید: هر آنگاه بر هر اُمّتی رسول الهی فرستاده شد آن اُمّت او را تکذیب نمودند - رسول الهی از قبل به اُمّتها وعده میشود. و با وجود آن پس از ظهور، مورد تکذیب قرار میگیرد. و آیات او مورد مجادله و انکار.

و باز: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا...» (سوره نحل آیه ۳۶)

یعنی: و بحقیقت، برانگیختیم در هر اُمّتی، رسولی را...
و در حقیقت، در این آیه معنی را تمام مینماید.

حال با توجه به آیه ۱۳۴ سوره بقره مشاهده میکنیم که خداوند خطاب به اُمّت اسلام محمدی میفرماید:
«تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْئَلُونَ عَمَّا يَعْمَلُونَ» یعنی هر اُمّتی مسئول اعمال خود است. و اُمّت اسلام محمدی در مورد آنچه دیگران نمودند، مؤاخذه نمیشود، بلکه ثمرهء آنچه را خود عمل کند، خواهد داشت. بعبارت دیگر باید اُمّت اسلام محمدی در ظهور مظهر آتی، قائم موعود، نهایت دقت کند، با ارادت در مورد او تحقیق نماید. با صفای قلب در آیاتش نظر کند. و از مجادله و بخصوص از محاجّه (یعنی دلیل بر علیه او آوردن) بشدت خودداری نماید. این معنی در آیه ۱۴۱ تکرار

و تاکید شده است. به این مطلب در گفتارهای بعدی مفصل‌تر اشاره خواهد رفت.

حال به مطالعه بخشی از سوره یونس بپردازیم که بنظر ما راهنمای قطعی و حجت کافی است.

آیات ۴۷ تا ۴۹ این سوره دقیقاً برنامه آینده امت محمدی را بررسی و بوضوح به وقایع بعدی اشاره میکند:

«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قَضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ - وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»

هر امتی را رسولی است. و چون آن رسول آید، آن امت به حق و عدالت مورد قضاوت واقع میشود. و ستم نخواهد شد.

قوم در این آیه میپرسند، که این وعده، کی خواهد بود؟ اگر شما صادقید. حضرت رسول، چنین مأمور است:

بگو: مرا در این مسأله نفعی یا ضرری نیست. من به اراده خدا راضی و تسلیم هستم. هر امتی را سر آمدی است که چون بیاید ساعتی پس و پیش نخواهد شد.

همه میدانیم که امت رسول در حقیقت در مکتب اسلام محمدی تربیت میشوند. و قائم که مالک روز قضا و دین است، چون ظاهر شود، آنان را قضاوت خواهد کرد.

این سر آمد حتمی و قطعی است. و طلوع رسول بعدی

یعنی طلعت باب، در حقیقت، همه مسلمانان عالم را و نیز هرامّت دیگر را، در معرض قضاوت و در بوته امتحان آورد. و تنها متّقین و اهل حقّ که دلهایشان از غبار توهمات و تعصّبات پاک بوده و هست، در این معرکه رو سفید میشوند. قلب پاک، سینه چون آئینه و روح تابناک باید، تا انوار الهی در آن بتابد. و انعکاس تمام یابد. پناه بر خداوند یکتا و محبوب بی همتا.

گفتار هشتم

اعتقاد به روز هزار ساله و قیام دولت حقّه

در قرون اولیه پس از ظهور اسلام محمدی، علماء و روحانیون پاکدل و حقیقت پرست و بسیاری از مسلمانان متقی و پرهیزکار، قرآن را با خلوص نیت مطالعه میکردند، و در درک معانی سعی بلیغ داشتند. آنان به قرآن، فهرست ها نوشتند و نام آنرا کشف الآیات و کشف المطالب گذاردند.

در همه قرآن ها فهرست آیات یا کشف المطالب به ابواب متعدد تقسیم میشود. و هر باب، فصلهای متعدد دارد. یک نمونه از این کشف الآیات و کشف المطالب در «قرآن کریم بخط طاهر خوشنویس چاپ کتابفروشی علمیه اسلامیّه» (طهران - ناصر خسرو) است، که شامل هجده باب میباشد. بابهای مختلف از دو تا یکصد و بیست و یک فصل دارد. باب دهم آن در اعتقادات است. اعتقاد راستین امت اسلام و بخصوص شیعه در آن بوده و هست که قائم آل محمد با کتاب جدید و دین جدید در رأس هزار سال قمری ظهور خواهد فرمود. در باره این اعتقاد کتابها نوشته اند و حدیث ها گرد آورده اند. از کلینی و محیی الدین عربی گرفته تا شیخ بهائی و حتی تاریخ نگاران اواخر ایام، همه

اشاراتی به این حقیقت دارند. و داستانهائی نظیر «رستم نامه» هم ازین امر مستثنی نیست!

بالاخره در ابتدای قرن سیزدهم هجری دو نفس مقدس، شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی مردم را دقیقاً به قُرب ظهور قائم بشارت دادند. و بسیاری دانشمندان نظیر احمد از غندی - نراقی - و صاحب بحار الانوار، در جمع احادیث مربوط به ظهور قائم نهایت کوشش نمودند. و بعضی بیش از ده هزار حدیث و روایت در مورد قائم و ظهور قریب الوقوع او گرد آوردند. کتب بسیار منتشر شد و مباحث بیشمار عنوان گردید.

از اینجاست که، پس از طلوع آفتاب ظهور طلعت باب، با وجود مشکلات سفر و سختی وسائل ارتباطی و کندی همه جنبه های زندگی، در کمتر از سه ماه، هزاران نفس مقدس که اکثراً از دانشمندان اسلامی بودند، طلوع شمس رسالت جدید را ادراک و به آن مظهر الهیه مؤمن شدند. و در کمتر از شش سال بیش از ده هزار پاکان متقی، در سبیل امر جدید الهی جان فدا کردند. کشور ایران در همان ماههای اولیه منقلب شد. و شریعت باب در تمامی سطوح اجتماع منتشر، و در قلوب مستقر گردید.

باری، در کشف المطالب قرآن باب دهم که در اعتقادات است، در فصل شانزدهم، مینویسد:

«در اعتقاد به روز هزار ساله و قیام دولت حقه: سه آیه»

این فصل به یکی از محکمترین مبانی اعتقاد اسلامی اشاره

می‌کند. و آن عهد و میثاقی است که هر يك از پیامبران از امت خود نسبت به ظهور بعد گرفته اند. موسی چنین کرد، عیسی چنین کرد و محمد نیز چنین کرده است.

«اعتقاد به روز هزار ساله و قیام دولت حقّه» را درکشف المطالب ملاحظه کنید. و به یقین بدانید که همین مطلب و آن سه آیه مورد نظر، اهل حق را کفایت است.

دولت حقّه (یعنی دولت حقّه قائم) که دولت روحانی است و سلطه الهی دارد. در کتاب زبور داود نیز تأکید و تأیید شده است که وارثین حقیقی عالم، اصحاب اویند. البته این سلطنت روحانی به تدریج که نوع انسان ظرفیت و قابلیت بیابد، به عنوان ملکوت الهی در زمین تأسیس میشود. زود است که سلطه و قدرت آن، که اکنون جامعه جهانی بهائی را در همه جهان در پناه دارد، عالم انسان را احاطه کند. و دوران عدل و انصاف الهی و صلح عمومی آغاز گردد. و اما آن سه آیه: در همان کشف المطالب مینویسد:

انبیاء: آیه ۱۰۵ و ۱۰۶ سجده: آیه ۴

سوره انبیاء، سوره بیست و یکم و سوره سجده، سوره سی و دوم قرآن مجید است.

توجه کنید که دانشمندان اسلام، خود، این سه آیه را مرتبط دانسته و مربوط به يك «اعتقاد راستین» شمرده اند. و در این حقیقت کمترین تردید نداشته اند.

و اما آن آیات:

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا

عِبَادِي الصَّالِحِينَ - إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ»

(سوره انبیا آیات ۱۰۵ و ۱۰۶)

در این آیات خداوند وعده قبلی خود را تکرار میفرماید که: در زبور مذکور است که پس از «ذکر»، بندگان صالح من وارثان زمین خواهند بود - بندگان صالح فقط مؤمنان به طلعت قائم هستند، و «ذکر»، حضرت قائم است. طلعت باب، «ذکر الله الاعظم» هستند و این از القاب بزرگ ایشان است.

در حاشیه همین قرآن (علمیه اسلامیّه) بروشنی ذکر شده است که:

«يَرِثُهَا عِبَادِيَ - از امام ابی جعفر باقر علیه السلام است که مقصود از این بندگان، یاران مهدی موعود است، عجل الله تعالی فرجه در آخر الزمان. و دلیل صحّت این خبر روایتی است که عامّه و خاصّه (تمام فریق اسلام از شیعه و سنی) بر نقل آن اتفاق کردند. که پیغمبر گفت: اگر نماند از دنیا مگر یکروز - همانا خدای چندان درازش گرداند و بکشد تا برانگیزاند مرد صالحی از اهل بیتم، که زمین را از داد بیاکند از پس آنکه آکنده باشد از جور و ستم. و در بعض این اخبار است علاوه، يُوَاطِيُ اسْمُهُ اسْمِي، یعنی نام آنمرد بانام من همعنان و یکسان باشد و در بعض دیگر آنکه آنمرد از اولاد فاطمه علیها السلام میباشد. . . .»

جالب توجه اینکه:

اولاً، این حواشی، حتی در قرآنهاي متوسط هم آمده است.

و

ثانیاً، سوره انبیا بخصوص صفحه آخر آن، نزدیکی وعده الهی را، در آیه ۹۷، و حفظ مؤمنین واقعی را از ظهور فزع اکبر، در آیه ۱۰۲، توضیح داده و در هم پیچیده شدن آسمان یعنی منتهی شدن دوره دین را تاکید، و سپس اشاره به ظهور مهدی و بندگان صالح او میکند. و

ثالثاً، پس از این دو آیه، رسول اکرم را رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ مینامد. و از قول رسول میفرماید که: من نمدانم وعده نزدیک است یا دور. و تنها خدا میداند. و اگر هم من میدانستم برای شما آزمایشی سخت میبود.

و اما اهل حق در آیات دیگر زمان ظهور را محاسبه کردند. و آنرا بروشنی یافتند. آنان آیه سوّمی را، در بیان موعد ظهور، زیر همین عنوان در کشف المطالب اضافه نمودند.

«يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ
كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ» (سوره سجده آیه ۵)

در این آیه بصراحت میفرماید: امر از آسمان (مشیت خدا) به زمین (قلوب انسانها) تدبیر میشود. و سپس به سوی او بر میگردد، در مدت یکروز، که میزانش یکهزار سال قمری است. (سالهائیکه شما میشمارید - تقویم عربی یعنی قمری)

ملاحظه میفرمائید که تدبیر و تبیین اسلام در سال ۲۵۹ هجری، با رحلت امام یازدهم، به کمال رسید. و درست یکهزار سال پس از آن، طلعت باب ظهور فرمود. و بندگان

صالح الهی و ارثان حقیقی عالمند.

خالی از لطف نیست که در سوره سجده دقت بیشتری کنیم. در این سوره:

آیه اول، تأکید است بر اینکه قرآن آیات الهی است. آیه دوم، اعتراض منکران را، که میگفتند محمد بن عبدالله مفتری است، و کلمات خود را به خدا میبندد، ردّ نموده و حقانیت وحی را اعلام میکند. و سپس میفرماید:

«هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَا أَتَيْهِمْ مِنْ نَذِيرٍ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ»

حضرت رسول برای اكمال انذار آمده است. تا قومی را که قبلاً بر آنها نذیر الهی نیامده است، انذار فرماید. شاید هدایت شوند. آنگاه میفرماید: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ» (۴) و آنگاه:

«يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» (۵)

«ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ» (۶)

قسم به پروردگار عالمیان که همین آیات و همین سوره، اهل قرآن و اهل عرفان را کفایت است. و اهل حق را به ظهور طلعت باب و جمال ابهی هدایت نموده، در شریعه واحد وارد میسازد.

ملاحظه کنید بروشنی میفرماید: خداوند آسمانها و زمین

و آنچه بین آنهاست، در شش روز خلق فرموده و بر عرش مستوی شد - (واضح است که این اشاره، به شش دور ارسال رسل و خلق آسمانهای ادیان و زمین های مستعد قلوب است. یعنی تأسیس ادیان صائبی - بودائی - برهمنی - زرتشتی - یهودی و مسیحی. که هر يك، دوری دارند و روزی. و پس از آن، خداوند بر عرش محمدی مستوی میشود.) و مقصود از عرش خدا هیكل ظهور است. زیرا بعد بصراحت میفرماید که این هیكل ظهور، شما را ولی است و شفیع. بدیهی است که شفاعت کار خداوند نیست، زیرا شفاعت را دیگری باید انجام دهد.

پس این محمد است که شفیع روز قیامت است. و باز توجه نمائید که میفرماید: در این عرش، امر الهی را تدبیر و امور را منتظم میفرماید. این تدبیر و تنظیم بوسیله عرش الهی، محمد بن عبدالله و اوصیاء او (یازده امام) کامل شد. سپس امر الهی به آسمان بر میگردد.

یعنی شریعت الله بتدریج در زمین قلوب انسانها به غبار حرص و آز و هوای نفسانی پوشیده شده، حقیقت آن در مدت يك روز که هزار سال قمری است، به آسمان بر میگردد. قرآن بلافاصله میفرماید که این ها همه علوم غیبی است. در ادامه آیات به خلق انسان از خاک اشاره میشود. تا مراتب خضوع و خشوع در انسان یاد آوری شود.

ای دوست معنوی، دیده انصاف باز کن و حقایق را بی پرده مشاهده نما: شمس ظهور بهاء الله در وسط آسمان باشد اشراق، نمودار و در نصف النهار خود مستقر. و ندای الهی را به جمیع سلاطین و رعایا و صاحبان دین و علم اعلام فرمود.

ایا سزاوار است که به ساعت خود بنگری و بگوئی طبق ساعت من هنوز شب هنگام است؟ لا والله.

هر يك از مباحث این رساله، به دعا و در نهایت محبت و اخلاص، تهیه شده است. به همان ارادت و در حالت دعا و استغاثه بخوان و از ملکوت الهی طلب تائید و هدایت نما. باشد که دل به بهشت عرفان مظهر ظهور جمال رحمان باز گردد و گلهای ایمان و ایقان در زمین قلب بروید. آسمان شریعت الهی از نور ظهور روشن است خانه دل و صفحه روح رابه آن منیر دار.

برای درك مباحث بعدی، بهتر است به بعضی از صفحات کتاب ایقان و تبیینات حضرت بهاء الله در بیان مفهوم متشابهات کتب مقدسه اشاره شود. میفرمایند:

«ناظر بایام قبل شوید که چقدر مردم از اعالی و ادانی که همیشه منتظر ظهورات احدیه در هیاکل قدسیه بوده اند، بقسمیکه در جمیع اوقات و اوان مترصد و منتظر بودند و دعاها و تضرعها مینمودند که شاید نسیم رحمت الهیه بوزیدن آید. و جمال موعود از سُرّادق غیب به عرصه ظهور قدم گذارد. و چون ابواب عنایت مفتوح میگردد، و

غمام مکرمت مرتفع، و شمس غیب از افق قدرت ظاهر
 میشود جمیع تکذیب مینمودند، و از لقای او که عین لقاء
 اللّٰه است احترام میجستند. . . .» (ص ۳)

«در همه اوقات سبب سدّ عباد و منع ایشان از شاطیء بحر
 احدیّه، علمای عصر بوده اند. که زمام آن مردم در کف
 کفایت ایشان بود. و ایشان هم، بعضی نظر بحبّ ریاست، و
 بعضی از عدم علم و معرفت، ناس را منع مینمودند.
 چنانچه همه انبیاء باذن و اجازه علمای عصر سلسبیل
 شهادت نوشیدند. . . .» (ص ۱۲)

«مثلاً بیاناتی که طلعات جمال حق در علامات ظهور بعد
 فرمودند، آن بیانات را ادراک ننمودند. و بحقیقت آن
 واصل نشدند، لهذا علم فساد برافراختند. و آیات فتنه بر
 پا نمودند. و این معلوم است که تأویل کلمات حمّامات از لیّه
 را جز هیاکل از لیّه ادراک ننمایند. و نغمات و رقاء معنویّه
 را جز سامعه اهل بقا نشنود. . . .» (ص ۱۵)

«مقصود از شمس و قمر که در کلمات انبیاء مذکور است
 منحصر باین شمس و قمر ظاهری نیست که ملاحظه
 میشود. بلکه از شمس و قمر، معانی بسیار اراده فرموده
 اند. که در هر مقام، بمناسبت آن مقام، معنی اراده میفرمایند.
 مثلاً، یکمعنی از شمس، شمسهای حقیقتند که از مشرق
 قدم طالع میشوند. و بر جمیع ممکنات ابلاغ فیض
 میفرمایند. و این شمسوس حقیقت، مظاهر کلیّه الهی
 هستند، در عوالم صفات و اسمای او. و همچنانکه شمس

ظاهری تربیت اشیای ظاهره از اثمار و اشجار و الوان و فواکه و معادن و دون ذلك، از آنچه در عالم مُلك مشهود است، بامر معبود حقیقی باعانت اوست، همچنین اشجار توحید و اثمار تفرید و اوراق تجرید و گلهای علم و ایقان و ریاحین حکمت و بیان، از عنایت و تربیت شمسهای معنوی ظاهر میشود. اینست که در حین اشراق این شمس، عالم جدید میشود. و انهار حیوان جاری میگردد. و ابحر احسان ب موج میآید. و سحاب فضل مرتفع میشود. و نسّمات جود بر هیاکل موجودات میوزد. و از حرارت این شمسهای الهی و نارهای معنویست، که حرارت محبت الهی در ارکان عالم احداث میشود. و از عنایت این ارواح مجرد است، که روح حیوان باقیه بر اجساد مردگان فانیه مبذول میگردد. و فی الحقیقه این شمس ظاهری يك آیه از تجلی آن شمس معنویست»

(ص ۲۶)

«و در مقام دیگر مقصود از شمس و قمر و نجوم، علمای ظهور قبلند. که در زمان ظهور بعد موجودند. و زمام دین مردم در دست ایشان است. و اگر در ظهور شمس آخری بضیای او منور گشتند، لهذا مقبول و منیر و روشن خواهند بود، و الا حکم ظلمت در حق آنها جاری است. اگر چه بظاهر هادی باشند. زیرا که جمیع این مراتب از کفر و ایمان و هدایت و ضلالت و سعادت و شقاوت و نور و ظلمت، منوط بتصدیق آن شمس معنوی الهی است. بر هر نفسی از علماء حکم ایمان از مبداء عرفان در یوم تغابن و

احسان جاری شد، حکم علم و رضا و نور و ایمان در باره او صادق است. و الا حکم جهل و نفی و کفر و ظلم در حق او جریان یابد. و این بر هر ذی بصیری مشهود است که همچنانکه نور ستاره محو میشود نزد اشراق شمس ظاهره، همین قسم شمس علم و حکمت و عرفان ظاهره نزد طلوع شمس حقیقت و آفتاب معنوی محو و تاریک میشود. و اطلاق شمس بر آن علماء بمناسبت علو و شهرت و معروفیت است. . . .» (ص ۲۸)

«و در مقامی هم مقصود از اطلاقات شمس و قمر و نجوم، علوم و احکام مرتفعه در هر شریعت است. . .» (ص ۳۰)

«باری اینست مقصود از تلویحات کلمات مظاهر الهی. پس اطلاق شمس و قمر در این مراتب بر این مقامات مذکوره، بآیات نازله و اخبار وارده، محقق و ثابت شد. اینست که مقصود از ذکر تاریکی شمس و قمر، وسقوط انجم، ضلالت علماء و نسخ شدن احکام مرتفعه در شریعت است. که مظهر آن ظهور، باین تلویحات اخبار میدهد. و جز ابرار را از این کأس نصیبی نیست. . .» (ص ۳۱)

«و همچنین معنی تبدیل ارض را ادراک نما. که غمام رحمت آن سماء، بر قلبی که نیسان مکرمت مبذول داشت، تبدیل شد اراضی آن قلوب، بارض معرفت و حکمت. و چه ریاحین توحید که در ریاض قلوبشان انبات شده. و شقایقهای حقایق علم و حکمت که از صدور منیرشان روئیده. و اگر ارض قلوبشان تبدیل نمیشد، چگونه رجالی

که حرفی تعلیم نگرفته اند، و معلّم رانديده اند، و بهیچ دبستانی قدم نگذاشته اند، بکلمات و معارفی تکلم مینمایند که احدی ادراک نتواند نمود. گویا از تُراب علم سرمدی سرشته شده اند. و از آب حکمت لدنی عجین گشته اند. اینست که میفرماید: **الْعِلْمُ نُوْرٌ يَقْذِفُهُ اللّٰهُ فِى قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ.** و این نحو از علم است که ممدوح بوده و هست. نه علوم محدوده که از افکار محجوبه کدره احداث شده. و آن را گاهی از هم سرقت مینمایند. و بر دیگران افتخار میکنند. . . .» (ص ۳۵)

«اینست که میفرماید: **«يَوْمَ تَبْدَلُ الْأَرْضُ غَيْسَرَ الْأَرْضِ»** (سوره ابراهیم - یعنی روزی که زمین مبدل میشود، بغیر از این میشود) و از نسّمات جود آن سلطان وجود، ارض ظاهره هم تبدیل یافته. **لَوْ أَنْتُمْ فِى أَسْرَارِ الظُّهُورِ تَتَفَكَّرُونَ.** و دیگر معنی این آیه را ادراک نما که میفرماید: **«وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ.** سبحانه و تعالی **عَمَّا يُشْرِكُونَ»** (سوره الزمر)

مضمون آن اینست که همه زمین اخذ شده در دست اوست روز قیامت. و آسمان پیچیده شده در دست راست اوست. حال قدری انصاف میخواهد، که اگر مقصود اینست که مردم ادراک نموده اند، چه حسن بر آن مترتب میشود. وانگهی این مسلم است که حقّ منیع دستی که مرئی شود ببصرظاهر، و مرتکب این امورات شود، منسوب بذات نیست. بلکه کفریست محض و افکی است صرف اقرار بر

چنین امری. و اگر بگوئی مظاهر امر او هستند که در قیامت باین امر مأمور میشوند، اینهم بغایت بعید است و بیفائده، بلکه مقصود از ارض، ارض معرفت و علم است و از سماوات، سماوات ادیان. حال ملاحظه فرما که چگونه ارض علم و معرفت که از قبل مبسوط شده بود، بقبضه قدرت و اقتدار قبض نمود. و ارض منیعه تازه در قلوب عباد مبسوط فرمود. و ریاحین جدیده و گلهای بدیعه و اشجار منیعه از صدور منیره انبات نمود. و همچنین ملاحظه کن که سماوات ادیان مرتفعه در قبل، چگونه در یمین قدرت پیچیده شد. و سماء بیان بامر الله مرتفع گشت. و بشمس و قمر و نجوم او امر بدیعه جدیده تزیین یافت. اینست اسرار کلمات که بیحجاب، کشف و ظاهر گشته تا ادراک صبح معانی فرمائی. و سیراچه‌های ظنون و وهم و شک و ریب را بقوت توکل و انقطاع خاموش نمائی. و مصباح جدید علم و یقین در مشکاة قلب و دل برافروزی. . . .»

(ص ۳۶ ۳۸)

« و اینکه میفرماید «با ابر و غمام نازل میشود.» مقصود از ابر، آن اموری است که مخالف نفس و هوای ناس است. چنانچه ذکر شد در آیه مذکوره: «أَفَكَلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ» (سورة البقره) یعنی هر زمان رسولی بر شما فرستاده شد، بر خلاف نفس و هوای شما، استکبار کردید. و بعضی را تکذیب نمودید. و گروهی را کشتید. مثلاً از قبیل تغییر احکام و

تبدیل شرائع و ارتفاع قواعد و رسوم عادیّه و تقدّم مؤمنین از عوام بر معرضین از علماء. و همچنین ظهور آن جمال ازلی بر حدودات بشریّه از اکل و شُرْب و فقر و غنا و عزّت و ذلّت و نسوم و یَقْظَه و امثال آن، از آن چیزهائی که مردم را به شُبّهه می‌اندازد و منع مینماید. همه این حُجُبَات بغمام تعبیر شده. و اینست آن غمامی که سموات علم و عرفان کُلّ مَنْ فِی الْأَرْضِ، بآن میشکافد و شَقّ میگردد. چنانچه میفرماید:

«يَوْمَ تَشْفُقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ»

(سورة الفرقان - یعنی روزی که آسمان به ابرها شکافته میشود.)

و همچنانکه غمام، ابصار ناس را منع مینماید از مشاهده شمس ظاهری، همین قسم هم این شئونات مذکورّه، مردم را منع مینماید از ادراک آن شمس حقیقی. . . .» (ص ۵۵ و ۵۶)

«و مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است، موت و حیات ایمانیست. و از عدم ادراک این معنی است که عامّه ناس در هر ظهور اعتراض نمودند. و بشمس هدایت مهتدی نشدند. و جمال ازلی را مقتدی نگشتند. چنانچه وقتیکه سراج محمدی در مِشْکَاةِ اَحْمَدِیّه مشتعل شد، بر مردم حکم بعث و حشر و حیات و موت فرمود. این بود که اعلام مخالفت مرتفع شد. و ابواب استهزاء مفتوح گشت. . . .» (ص ۸۶)

«خلاصه اگر قدری از زُلال معرفت الهی مرزوق شوید میدانید که حیات حقیقی، حیات قلب است، نه حیات جسد.

زیرا که در حیات جسد، همه ناس و حیوانات شریکند. ولیکن این حیات مخصوص است بصاحبان افتده منیره که از بحر ایمان شاربند. و از ثمره ایقان مرزوق. و این حیات را موت از عقب نباشد. و این بقا را فنا از پی نیاید، چنانچه فرموده اند «المؤمن حى فى الدارين»

(یعنی مؤمن زنده است در دو دنیا)

اگر مقصود حیات ظاهره جسدی باشد، که مشاهده میشود موت آن را اخذ مینماید. . . .» (ص ۹۲)

«باری نه چنان سدره عشق در سینای حُبّ مشتعل شده که به آبهای بیان افسرده گردد و یا اتمام پذیرد. عطش این حوت رابحور ننشاند. و این سمندر ناری جز درنار روی یار مقرر نگزیند. پس ای برادر! سراج روح را در مشکاة قلب، بدهن حکمت برافروز. و بزجاج عقل حفظش نما. تا نفسهای انفس مشرکه، آن را خاموش نکنند. و از نور باز ندارد.

«كَذَلِكَ نُورُنَا أْفُقَ سَمَاءِ الْبِيَانِ مِنْ أَنْوَارِ شُمُوسِ الْحِكْمَةِ وَ الْعِرْفَانِ، لِيَطْمَئِنَّ بِهَا قَلْبُكَ وَ تَكُونَ مِنَ الَّذِينَ طَارُوا بِأَجْنَحَةِ الْإِيْقَانِ فِي هَوَاءِ مَحَبَّةِ رَبِّهِمُ الرَّحْمَنِ. . . .» (ص ۴۷)

مفهوم آنکه: این چنین، آسمان بیان را به پرتو آفتاب حکمت و عرفان روشن نمودیم، تا قلب تو بان مطمئن شود و از کسانی باشی که به بالهای ایقان در فضای محبت پرواز بخشنده، پرواز میکنند.

چه زیباست باغ و گلستان خاک

لطیف است این ساحت تابناک
از آنست جان و دل بنده مست
که کمتر ز الوان پاکیزه نیست
تن از لذت نعمتش روشن است
ز لذات این ملک مابگذری،
بساط بقسا آیدت، بیغمی
بهر نعمتی لذتی دیگر است
گلستان وصل و لقاء خدا
چنین مستی ای یاریکدل، نکوست
که آن ساغر جام آب بقاست
کند باده عشق دلبر نثار
دل بنده را، فارغ از هر خطا
ز گل وارهد، عین گوهر شود
مرا فارغ از کسار و افکار کن
شود بنده مسحفل و منزل
که آرد بجانهای یاران شرر
بتابند رخها بشوق لقا
ستایند جانها، شه بی نیاز

چه زیباست باغ و گلستان خاک
بهستی، هزاران بهار خوش است
نوای نوازنده ها نعمتی است
بسی نعمت اندر جهان تن است
ولی چون ز دشت فنا بگذری،
ازین عرصه برتر خرامی دمی
در آن ساحت جلوه ای دیگر است
در آشی بقردوس بی انتها
ملیح است مستی به ایوان دوست
مرا ساغر از دست دلبر سزاست
غلام الهی که از نزد یار
کند جان ما را ز محنت رها
چو دل فارغ از غیر دلبر شود
خدایا مرا عاشق یارکن
نخواهم که در ملک فانی، دلم
بیفکن بگفتار من آن اثر
بسوزند دلها به عشق خدا
بخندند لبها چو گلهای ناز

گفتار نهم

لقاء الله

یکی از وعده های صریحه قرآن به مؤمنین، که بسیاری از آیات قرآنیّه را شامل است، وعده لقاء الله میباشد. این وعده آنقدر مکرر در قرآن آمده، که گوئی روح قرآن و کتاب الله است.

بدیهی است که خداوندی که تمامی خلقت بی انتها، یعنی همه عوالم مادی و روحانی، به اراده او بوجود آمده است، در چشم ظاهر نمی گنجد. و حتی خلقت او، که عقل انسان، در تفکر به جزء مادی آن نیز دچار حیرت است، بزرگتر از آن است که به تجسم آید.

از طرف دیگر خالق قادر جسم نیست که شکل بگیرد. و لقائی داشته باشد تا به دیده در آید. علماء اسلام، از ابتدا در این معنی بسیار تفکر کردند. و تنها معدودی به حقیقت مسئله لقاء پی بردند. از آن میان یکی مولا نا جلال الدین مولوی، صاحب مثنوی است.

در این قرن نورانی و عصر روحانی که حقایق روح به کلام الهی بررسی و تبیین شده، معنی لقاء توضیح و بکمال دقت تشریح گشته است.

همانطوریکه دیدار واقعی هنرمند از بررسی هنر او حاصل میشود. و شناخت او به بهترین وجه، در مطالعه اثر

هنری اوست، لقاءِ خداوند، تنها در خلقت او و با مطالعه مخلوقات او حاصل میشود. تردیدی نیست که این لقاء در مقام اول منحصر به دانشمندان و خواص است. در حالیکه لقاءِ خدا، در قرآن و سایر کُتُب الهیه، به نفوس خاصی تعلق ندارد. و بعلاوه دانش شرط این لقاء نیست. لقاء برای هر فرد مؤمنِ مخلص و متقی ممکن است. و بنا بر این، وعده الهی در پاداش لقاء، برای متقیان است. و این لقاء، لقاءِ خداست، که در لقاءِ مظهر ظهور او ممکن است.

همانطور که نور را در چراغ مشاهده میکنیم. خورشید را در نور آن می بینیم. و مشاهده کُره خورشید محال است، و در حقیقت، چشمها و حتی هیكل انسانی برای آن ساخته نشده است، خداوند را هم در آئینه تمام نمای جمال و قدرت و علم او، یعنی پیامبر خدا، مشاهده میکنیم.

آیات بسیار در همه کتب الهیه، دال بر اینست که ایمان به خدا، ایمان به پیامبر اوست. اعتماد به خدا، اعتماد به پیامبر اوست. محاجّه با خدا، محاجّه با پیامبر اوست. استکبار بر خدا، استکبار بر پیامبر اوست، انکار خدا، انکار پیامبر اوست، و استماع کلام خدا، استماع کلام پیامبر اوست. و بنا بر این، مشاهده و لقاءِ خدا، مشاهده و لقاءِ پیامبر اوست.

لقاءِ خداوند در قرآن وعده حتمی خداست به مؤمنان متقی. در سوره مؤمن میفرماید:

«رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ

يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ « (سوره مؤمن آیه ۱۵)
 میفرماید: خداوند رفیع الدرجات صاحب عرش، روح
 نبوت را بامر خود در هر کس که بخواهد میدمد تا روز
 دیدار را خبر دهد.

« مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ
 الْعَلِيمُ » (سوره عنکبوت آیه ۵)

یعنی، هر کس (با ضمیر عام) لقاء و دیدار خدا را آرزو کند،
 (بتمام وجود بطلبد) برای او، دیدار قطعی است. و در سر
 آمد معینی این دیدار دست دهد. خداوند سمیع است و
 بصیر. یعنی آرزوی دل را می بیند و درک میفرماید.

طبق این آیه مبارکه: « قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ
 أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ . فَمَنْ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا
 صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا » (سوره کهف آیه ۱۰۹)

خداوند واحد، وعده دیدار را به هر مؤمن صالح عنایت
 میفرماید. البته مؤمنی که در عبادت خدا کسی و چیزی را
 سهیم نکند - بنده مال و جاه و دنیا نباشد. و به اراده او
 تسلیم بماند.

پس لقاء، در حقیقت وعده و بشارت بوده، جایزه مؤمن
 صالح و متقی است، نه کافر دانشمند و یا غیر دانشمند.

امید لقاء الهی یعنی امید زیارت ظهور بعد و مشاهده
 جمال خدا در جمال پیامبر آتی، یکی از شرایط ایمان است.
 و هر کس به تمام وجود آرزوی آن ظهور و آن دیدار رانکند
 کافر است. از رحمت خدا بی بهره مانده، گرفتار عذاب

میشود. (سوره عنکبوت ۲۳ و سوره روم ۸) مستکبر است و ظالم. (سوره فرقان آیه ۲۶) اعمالش یعنی عبادت و روزه و نمازش و . . . باطل است. (سوره کهف آیه ۱۰۵) مأوای او آتش است. (سوره یونس آیه ۸۰ و ۸۱) در طغیان خود سرگردان میماند. (سوره یونس ۱۱) خسسرانکار است. (سوره یونس ۴۵) و در درکات شک و تردید خواهد ماند. (سوره فصلت آیه ۵۴)

در سوره عنکبوت آیه ۲۳ میفرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ لِقَائِهِ أُولَئِكَ يَكْسِبُوا مِنْ رَحْمَتِي وَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» یعنی آنانکه به آیات خدا و لقاء او کافرند، از رحمت خدا بی بهره اند. و عذاب الیم بر آنان فرود آید.

و در این آیه: «قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَ عَتَوْا عُبُورًا كَبِيرًا» (سوره فرقان آیه ۲۱)

آنانکه لقاء خداوند را امید ندارند، اهل استکبارند و سرکشی. و بنابر این بیان مبارک:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا يَقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا» (سوره کهف آیه ۱۰۵)

آنانکه به آیات خدا و لقاء او کافرند (بدیهی است که این لقاء، لقاء پیامبر خداست)، اعمالشان باطل است. و در روز قیامت سبکسارند.

و باز بنابر:

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ - أُولَئِكَ مَاوِيَهُمُ النَّارُ بِمَا

«كَانُوا يَكْسِبُونَ» (سوره یونس آیه ۷ و ۸)
 آنانکه لقاءِ الهی را نمی طلبند، و بزندگی دنیا قانعند، و مطمئن - و از آیات خداوند غافل، آنان را جهنم و آتش آن پاداش و جزاست.

و باز: «فَتَنذِرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (سوره یونس آیه ۱۱) میفرماید: آنانکه آرزو و امید لقاءِ ما ندارند، بگذار در سرکشی خود فرو روند.

و باز هم میفرماید:
 «قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ» (سوره یونس آیه ۴۵)

آنانکه لقاءِ خدا را تکذیب نمایند، خسران کارند و اهل ضلال و گمراهی.

در این آیه بصراحت متذکر میشویم که زیارت خدا و لقاء او در زیارت رسول خداست.

و این آیه: «أَلَا أَنَّهُمْ فِي مَرِيَّةٍ مِّنْ لِّقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ» (سوره فصلت آیه ۵۴) شك و تردید منکرانرا یاد میکند. توجه داشته باشیم که آنانکه بقاء الهی امید ندارند، بهر بهانه متشبث میشوند. حتی از پیامبر الهی قرآن دیگر میطلبند. و یا از او میخواهند که این کتاب الهی را تبدیل کند و تغییر دهد. (سوره یونس آیه ۱۵)

چنین نفوس هرگز به شریعه الهیه وارد نشده، از مؤمنان درگاه ربّ متعال محسوب نمیگردند. باید با قلب پاک انتظار کشید و امید داشت که در «یوم التّلاق» (همان آیه)

بزیارت پیامبر خدا و ایمان به آیات او موفق شد.
در اینجا، آن عزیزان گرامی را به مطالعه این کلمات الهیه دعوت میکنیم:

«چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شد، لهذا باقتضای رحمت واسعه: «سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَيْءٍ وَ وَسِعَتْ رَحْمَتِي كُلَّ شَيْءٍ» جواهر قدس نورانی را از عوالم روح روحانی بهیچکلی عز انسانی در میان خلق ظاهر فرمود. تا حکایت نمایند از ذات ازلیه و سازج قدمیه. و این مرایای قدسیه و مطالع هویه بتمامهم از آن شمس وجود و جوهر مقصود حکایت مینمایند. مثلاً علم ایشان از علم او، و قدرت ایشان از قدرت او، و سلطنت ایشان از سلطنت او، و جمال ایشان از جمال او، و ظهور ایشان از ظهور او.

. . و این هیاکل قدسیه مرایای اولیه ازلیه هستند که حکایت نموده اند از غیب الغیوب.

. . در کتاب مبین، رب العالمین، بعد از ذکر ختمیت. . . جمیع ناس را بلقاء خود وعده فرموده. . . و خدای واحد شاهد مقال است که هیچ امری اعظم از لقاء و اصرح از آن در فرقان ذکر نیافته. . . حکم لقاء در یوم قیام، منصوص است در کتاب. و قیامت هم بدلائل واضحه ثابت و محقق شد که مقصود قیام مظهر اوست بر امر او. و همچنین از لقاء لقای جمال اوست در هیکل ظهور او. . .» (کتاب ایقان)
حال به چند نمونه دیگر از دهها آیه مقدسه قرآن در مسأله لقاء الله اشاره کنیم تا هادی قلب مخلصان و

اطمینان بخش دل مؤمنان باشد.

«اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَىٰ الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى، يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ» (سوره رعد: ۲)

خداوند بزرگ، آسمانها را بدون ستونی که دیده شود بر پا داشت. و بر عرش جلوس نموده آفتاب و ماه را مسخّر خود گردانید. تا برای سر آمد معینی در حرکت باشند - آیات الهی را تفصیل و امر را تدبیر مینماید تا بلیقاءِ خدای خود یقین حاصل نمائید.

تردیدی نیست که تدبیر امر و تفصیل آیات از مظهر الهی است. و اوست که با این اعمال، مثل بر افراشتن آسمان شریعت الله بدون قدرت ظاهره، و تسخیر همه مظاهر قدرت و علم که چون ماه و آفتاب میدرخشند، به تدبیر امر الهی و تفصیل آیات میپردازد. تا شریعت الهی را به قدرت ربّانی و حکمت یزدانی در اراضی قلوب مستقرّ سازد.

پیامبر الهی عرش خداست. و لقاء او، لقاء خدا. ایمان به او، ایمان بخداست و انکار او، انکار حق است.

«... وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُّلاقُوا رَبِّهِمْ وَ لَكِنِّي أَرِيكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ» (سوره هود آیه ۲۹)

رسول الهی نفوسی را که بملاقات خداوند مؤمنند و موقن، از خود دور نمی‌سازد. و لکن دیگران را در جهل مشاهده میفرماید.

در سوره بقره، آیه ۴۵ و ۴۶ ملاقات پروردگار را بهره

مؤمنان و صابران و نماز گذاران می‌شمارد.
در همین سوره، آیه ۲۲۳ «... اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ
وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» پرهیزکاران و مؤمنان به بشارت ملاقات
خداوند مستبشترند. و در این آیه:

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَ الْمَلَائِكَةُ
وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» (سوره بقره آیه ۲۱۰)
می‌فرماید: آیا جز این انتظار دارند که خداوندشان در سایه
ابرها بیاید و ملائکه با او همراه باشد؟ این امر قضای الهی
است و امور به او راجع است.

لقاء الهی در سایه ابر، منظور، ظهور کمالات الهی در هیكل
پیامبر اوست. زیرا همانطور که، ابرها ما را از مشاهده
انوار خورشید محروم میکند، هیكل بشری پیامبر خدا،
برای بعضی نفوس، ابر و حجاب است. برای تحقیق بیشتر
به کتاب ایقان مراجعه شود.

در سوره هود آیه ۸۶ «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ
مَأْتَانَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ» انسانها و بخصوص مؤمنان را به
بقیة الله (ظهور آتیه مظهر خدا) می‌سپارند.

در قرآن کریم آیات مُشعر به وعده لقاء الهی به مؤمنان،
بسیار فراوان است. و در حقیقت شاید يك ثلث قرآن برای
آماده کردن نفوس، جهت درك ظهور آینده نازل شده است.
بشارت به ظهور پیامبر آتی بعنوان حضرت قائم و رجعت
حسینی (چنانچه شیعیان منتظرند) و مژده ظهور مهدی و
نزول عیسی روح الله (چنانچه اهل سنت منتظرند) یکی

از مهمترین وظایف حضرت رسول بوده است. و آنحضرت در انجام این وظیفه کوتاهی نفرموده اند. قرآن بطرق مختلف و از راه مباحث متفاوت، این بشارت را تأکید و تصریح نموده است.

و لکن، هوشیار باشیم که جزء نفوسی نمائیم که بر دلهاشان مهر و بر چشم و گوششان پرده است. آنان درک حقیقت ننمایند، جمال الهی را نبینند و صدایش را نشنوند. این نفوس به عذاب عظیم دچار میشوند.

« حَتَّمَا اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ »
(سوره بقره آیه ۷)

به این آیات از سوره یونس دقت کنیم تا به هوش آئیم و با شوق و شعف به اراده از لیبّه خداوند تسلیم و به مظهر ظهورش مؤمن شده، در راهش به سر و جان فدا کار باشیم. « وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ »
(آیه ۹۵)

« إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ »
(آیه ۹۶)
« وَ لَوْ جِئْتَهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ »
(آیه ۹۷)

یعنی از کسانی نباشیم که آیات خدا را تکذیب نموده، زیانکار شویم. نفوسی که کلمه الله را نمیشناسند و اگر همه آیات قدرتیّه بر آنان ظاهر شود، باز به بهانه های مختلف متشبّث میشوند. اینگونه افراد را فقط عذاب الیم بیدار و هشیار خواهد کرد.

در توضیح مسأله لقاء و عدم امکان زیارت ذات غیب منیع

الهی، توجّه باین نکته، گره گشای راه عرفان است:

«... جمیع این آیات (مقصود آیات قرآنیه) مدّله در لقاء را، که حکمی محکمتر از آن در کتب سماوی ملحوظ نگشته، انکار نموده اند. و از این رتبه بلند اعلی، و مرتبه ارجمند ابهی، خود را محروم ساخته اند. و بعضی ذکر نموده اند که مقصود از لقاء، تجلی الله است در قیامت. و حال آنکه اگر گویند تجلی عام مقصود است، این در همه اشیاء موجود است. چنانچه از قبل ثابت شد که همه اشیاء محلّ و مظهر تجلی آن سلطان حقیقی هستند. و آثار اشراق شمس مجلی (خورشید تجلی کننده - خداوند) در مرایای موجودات، موجود و لائح است. (مقصود آثار اشراق خداوند در روح کلیه موجودات است. که هریک چون آئینه صفتی را منعکس میسازند.) بلکه اگر انسان را بصر معنوی الهی مفتوح شود، ملاحظه مینماید که هیچ شیئی بی ظهور تجلی پادشاه حقیقی (خداوند)، موجود نه. چنانچه همه ممکنات و مخلوقات را ملاحظه مینمائید که حاکیند از ظهور و بروز آن نور معنوی. و ابواب رضوان الهی را مشاهده میفرمائید، که در همه اشیاء مفتوح گشته، برای ورود طالبین در مداین معرفت و حکمت. و دخول و اصلین در حدائق علم و قدرت. و در هر حدیقه، عروس معانی ملاحظه آید، که در غرفهای کلمات در نهایت تزئین و تلطیف جالسند. و اکثر آیات فرقانی بر این مطلب روحانی مدلّ و مشعر است.

حال اگر مقصود از لقاء الله، لقاء این تجلیات باشد، پس جمیع ناس بلقاء طلعت لایزال آن سلطان بيمثال مشرفند. دیگر تخصیص بقیامت چرا؟ و اگر گویند مقصود تجلی خاص است، آن هم اگر در عین ذات است، در حضرت علم، از لاً، چنانچه جمعی از صوفیه اینمقام را تعبیر بفیض اقدس نموده اند، بر فرض تصدیق این رتبه، صدق لقاء برای نفسی در این مقام صادق نیاید. لاجل آنکه این رتبه در غیب ذات محقق است. و احدی بان فائز نشود. «السبیل مسدود و الطلب مردود» - افئده مقربین باین مقام طیران ننماید، تاچه رسد بعقول محدودین و محتجبین. و اگر گویند تجلی ثانی است که معبر بفیض مقدس شده، این مسلماً در عالم خلق است. یعنی در عالم ظهور اولیه و بروز بدعیه. و این مقام مختص بانبیا و اولیای اوست. چه که اعظم و اکبر از ایشان در عوالم وجود، موجود نگشته. چنانچه جمیع بر این مطلب مقرر و مدعند. و ایشانند محال و مظاهر جمیع صفات ازلیه و اسماء الهیه. و ایشانند مرایائی که تمام حکایت مینمایند. و جمیع آنچه بایشان راجع است، فی الحقیقه بحضرت ظاهر مستور، راجع. و معرفت مبدء و وصول باو حاصل نمیشود مگر بمعرفت و وصول این کینونات مشرقه از شمس حقیقت. پس از لقاء این انوار مقدسه، لقاء الله حاصل میشود. و از علمشان علم الله، و از وجهشان، وجه الله. و از اولیّت و آخریّت و ظاهریّت و باطنیّت این جواهر مجرد

ثابت میشود از برای آن شمس حقیقت به «انَّه هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» (سوره الحديد) و همچنین سائر اسماء عالیه و صفات متعالیه. لهذا هرنفسیکه باین انوار مُضِيئَه ممتنعه، و شمس مشرقه لائحه، در هر ظهور، موفق و فائز شد، او بقاء الله فائز است. و در مدینه حیات ابدیه باقیه وارد. و این لقاء میسر نشود برای احدی، الا در قیامت، که قیام نفس الله است بمظهر کلیه خود. و اینست معنی قیامت که در کل کتب مسطور و مذکور است. و جمیع بشارت داده شده اند بآن یوم. حال ملاحظه فرمائید که آیا یومی از این یوم عزیز تر و بزرگتر و معظم تر تصور میشود؟ که انسان چنین روز را از دست بگذارد. و از فیوضات این یوم که بمثابة ابر نیسان از قبل رحمن در جریان است خود را محروم نماید. و بعد از آنکه بتمام دلیل مدلل شد که یومی اعظم از این یوم، و امری اعز از این امر نه، چگونه میشود که انسان بحرف متوهمین و ظانین از چنین فضل اکبر مأیوس گردد؟ - بعد از همه این دلائل محکمه متقنه که هیچ عاقلی را گریزی نه و هیچ عارفی را مفری نه. . .

پس ای برادر! معنی قیامت را ادراک نما. و گوش را از حرفهای این مردم مردود پاك فرما.

اگر قدری بعوالم انقطاع قدم گذاری، شهادت میدهید که یومی اعظم از این یوم و قیامتی اکبر از این قیامت متصور نیست. . . « (ایقان مبارک از صفحات ۱۰۷ تا ۱۱۲)

گفتار دهم

تمنای مرگ - شهادت به جان

بنابر آیات قرآنیّه و شهادت کتب الهیّه، یکی از برترین معیارهای حق و راستی، تمنای مرگ و شهادت در راه خداست. مظلومیّت یعنی قبول بلا در راه و لا، تاج و هاج انبیاء و اولیاء خداست. نفسیکه حبّ جهان و عشق همسر و فرزندان و بالاخره محبّت جان را در راه یزدان فدا کند، و همواره در راه محبوب بی همتا و خداوند یکتا آماده شهادت باشد، مؤمن راستین و ولیّ خداست.

حضرت مسیح روح الله و طلعت حسین سیدالشهداء دو نمونه بارز در تاریخ روحانی انسانند.

«قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ، فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (سوره جمعه آیه ۶)

در این آیه مبارکه، خداوند، بصراحت خطاب به یهود میفرماید: اگر تصور میکنید که اولیاء خداوندید تمنای مرگ کنید، تا صدق و راستی شما اثبات و محقق گردد. این حجّت الهیّه در سوره بقره آیه ۹۴ نیز تأیید و تأکید میشود.

دنیا زیباست و از اینست که فدا کردن دنیا در محبّت خدا و بندگان خدا، نشانه صدق است. این یکی از آیات و نشانه های بارز پیامبر راستین است. به این فدا، ظرفیّت

جدیدی در نفوس و ارواح انسانها القاء میشود. جهان به این خونهای پاک، تطهیر شده، شجر مدنیت روحانیه ریشه گرفته، رشد نموده، بارور میگردد.

طلعت باب، قائم محبوب، در اولین کتاب خود که قسمت بزرگی از آن بسرعتی محیرالعقول و در غایت فصاحت در شب نخست از اظهار امر مقدسشان در حضور ملا حسین از قلم مبارک نازل شد، خطاب به ظهور اعظم الهی که میبایست بفاصله کمی پس از ایشان واقع شود، و ملکوت الهی را در جهان تأسیس، و مدنیت روحانی را ایجاد کند، میفرمایند:

« يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ قَدْ فَدَيْتُ بِكُلِّي لَكَ وَ رَضَيْتُ السَّبَّ فِي سَبِيلِكَ
وَ مَا تَمَنَيْتُ إِلَّا الْقَتْلَ فِي مَحَبَّتِكَ وَ كَفَى بِاللَّهِ الْعَلِيُّ
مُعْتَصِمًا قَدِيمًا »

حضرتشان بصراحت، تمامی هستی خود (مال و عیال و جان) را در راه محبوب فدا نموده، به هر بلا و تحقیر و توهین رضا میدهند. و جز کشته شدن در راه محبت او نمیخواهند. و آنگاه بر این آرزوی خود خداوند را بشهادت میگیرند.

در آنشب، طلعت اعلی، در اطاق کوچکی، در «شیراز»، در خلوت کامل، خطاب به ملا حسین، فرمودند: تو اولین مؤمن من هستی. در آینده، این شب و این ساعت را، در تمامی جهان جشن خواهند گرفت. در همانشب تمنای شهادت، تمامی قلب پاک حضرتشان را اشغال کرده بود.

این تمناً کمتر از شش سال بعد، در سربازخانه تبریز با اصابت هفتصد و پنجاه گلوله به سینه او تحقق یافت.

و اما جمال مبارک، حضرت بهاء الله - در کتاب ایقان، اولین اثر بزرگ صادره از قلم مطهر و قلم انورشان، میفرمایند: «و این عید در کمال رضا، جان بر کف حاضریم که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی، این حرف مذکور مشهور، در سبیل نقطه و کلمه علیا فدا و جان در بازدم.»

حضرت بهاء الله در مناجاتی به درگاه خداوند قاضی الحاجات که در لوح سلطان نازل، میفرمایند:

«سُبْحَانَكَ يَا إِلَهِي أَنْتَ تَعْلَمُ بِأَنَّ قَلْبِي ذَابَ فِي أَمْرِكَ وَ يَغْلِي دَمِي فِي كُلِّ عِرْقِي مِنْ نَارِ حُبِّكَ وَ كُلُّ قَطْرَةٍ مِنْهُ يُنَادِيكَ بِلِسَانِ الْحَالِ يَا رَبِّي أَلْتَعَالِ فَاسْفُكْنِي عَلَى الْأَرْضِ فِي سَبِيلِكَ لِيَنْبُتَ مِنْهَا مَا أَرَدْتَهُ فِي الْوَاكِحِ»

بر روشنی به شدت محبت الهی که قلبشان را آب کرده و خونشان را در رگها به غلیان آورده، اشاره نموده، میفرمایند: هر قطره از خون مبارک، بلسان حال از خدای متعال میخواهد تا در راه امر او بر زمین ریزد، تا آنچه را خدا اراده فرموده، بروید و درختی تنومند گردد.

در باره بلایای وارده به حضرتشان در همین لوح نازل:

«يَا سُلْطَانُ قَدْ خَبَيْتُ مَصَابِيحَ الْأَنْصَافِ وَ اشْتَعَلَتْ نَارُ الْأَعْتِسَافِ فِي كُلِّ الْأَطْرَافِ إِلَيَّ أَنْ جَعَلُوا أَهْلِي أُسَارَى مِنْ الزُّورَاءِ إِلَى الْمَوْصِلِ الْحَدِيثِ... يَا مَلِكُ! قَدْ رَأَيْتُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَا رَأَتْ عَيْنٌ وَ لَا سَمِعَتْ أُذُنٌ. قَدْ أَنْكَرْنِي

الْمَعَارِفُ وَضَاقَ عَلَيَّ الْأَخْرَافُ. قَدْ نَضَبَ ضَحَضَاحُ السَّلَامَةِ وَ
 أَصْفَرَ ضِحَضَاحُ الرَّاحَةِ. كَمْ مِنَ الْبَلَايَا نَزَلَتْ وَكَمْ مِنْهَا سَوْفَ
 تَنْزَلُ... قَدْ اسْتَهَلَّ مَدْمَعِي إِلَى أَنْ يُلَّ مَضْجَعِي. وَ لَيْسَ
 حُزْنِي لِنَفْسِي. تَأَلَّلَهُ رَأْسِي يَشْتَاقُ الرِّمَاحَ فِي حُبِّ مَوْلَاهُ »

بروشنی میفرمایند که چراغ انصاف خاموش است. و نار
 ظلم در اشتعال. به اسارت اهل و تبار خود اشاره نموده،
 میگویند که هرگز نفسی در راه خدا چنین بلا ندیده است.
 میفرمایند: چه مقدار بلایا که وارد شده و چه مقدار که
 وارد خواهد شد. روشن میسازند که بستر مبارک از اشک
 حضرتشان، دریاست. و سپس میفرمایند: که از این بلا
 غمی بر وجود مبارک نیست، زیرا حضرتشان مشتاق تیر
 های کشنده در سبیل محبت مولای داننده میباشند.

در همین لوح ضمن یاد آوری از زندانهای قبل، به زندان
 آتیه (سجن اعظم عکا) اشاره فرموده، در نهایت محبت و
 رحمت میفرمایند:

« وَأَشْكُرُ اللَّهَ عَلَى كُلِّ الْأَحْوَالِ وَ نَرْجُو مِنْ كَرَمِهِ تَعَالَى بِهَذَا
 الْحَبْسِ يُعْتَقُ الرُّقَابَ مِنَ السَّلَاسِلِ وَ الْأَطْنَابِ وَ يَجْعَلُ
 الْوَجْهَ خَالِصَةً لَوَجْهِ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ، إِنَّهُ مُجِيبٌ لِمَنْ دَعَاهُ
 وَ قَرِيبٌ لِمَنْ نَاجَاهُ، وَ نَسْأَلُهُ بِأَنْ يَجْعَلَ هَذَا الْبِلَاءَ الْأَذْهَمَ دَرَعًا
 لِهَيْكَلِ أَمْرِهِ وَبِهِ يَحْفَظُهُ مِنْ سَيُوفِ شَاحِدَةٍ وَ قَضِبِ نَافِذَةٍ.
 لَمْ يَزَلْ بِالْبِلَاءِ عَلَا أَمْرُهُ وَ سَنَا ذِكْرُهُ. هَذَا مِنْ سُنَّتِهِ قَدْ خَلَّتْ
 فِي الْقُرُونِ الْخَالِيَةِ وَ الْأَعْصَارِ الْمَاضِيَةِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ الْقَوْمُ
 مَا لَا يَفْقَهُونَهُ الْيَوْمَ »

همواره در بلا سپاس خدا میگویند. و از او میخواهند به این حبس، گردن انسانها از اسارتها و بردگیها آزاد شود. و نفوس روحانی شوند. یقین دارند خداوند این دعا را اجابت خواهد فرمود. و حضرتشان را فدای امر و شریعت خود کرده، به این فدا شریعت الله محفوظ خواهد ماند. آنگاه سنّت الهی را یاد میکنند که همواره با مصیبت و بلا امر او علو و بلندی گرفته است.

گرچه در رساله چهار وادی از قبل فرموده اند که اراده سلطان قضا غیر از این را خواسته است. حضرتشان مدّت پنجاه سال، بلا، زندان، سرگونی، تهدید، مسمومیت مهلك (بارها) و مصائب لاتحصی تحمل فرمودند. و فی الحقیقه: «ما رأت عین الأبداع مظلوماً شبيهة» چشم روزگار مظلومی چون بهاء الله ندیده است.

حضرتشان شهادت محبوب جانیشان طلعت اعلی، و شهادت بیست هزار مؤمن فدائی، و شهادت فرزندان برومند بیست و دو ساله شان، و مصیبات وارده بر اهل و تبار، بخصوص بر غصن اعظم، فرزندان بکرشان را بچشم ظاهر، مشاهده فرمودند. و نیز بلایای وارده به طلعت عبدالبهاء غصن اعظم را در آینده، و تحمل و صبر ایشان را در مدتی بیش از شصت سال حبس و زجر و ابتلاء، به چشم روح دیدند.

حضرت بهاء الله دائماً بر غفلت انسانها گریستند. و با وجود این همه بلا، متجاوز از صد مجلد، آیات الهیه از قلم اعلایشان، برای هدایت ناس نازل شد. در این معنی به دو

فقره از لوح خطاب به ناصرالدین شاه، معروف به لوح سلطان، توجه کنیم:

«... فَوْتَفْسَهُ الْحَقُّ لَا أَجْزَعُ مِنَ الْبَلَايَا فِي سَبِيلِهِ وَلَا عَنِ الرِّزَايَا فِي حُبِّهِ وَرِضَائِهِ، قَدْ جَعَلَ اللَّهُ الْبَلَاءَ غَادِيَةً لِهَذِهِ الْأَسْكَرَةِ الْخَضِرَاءِ وَذِبَالَةً لِمِصْبَاحِهِ الَّذِي بِهِ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ...»

مفهوم آنکه حضرتشان از بلاد راه خدا نمی نالند. و از تحمل شدائد در محبت و رضای الهی، نمی زارند. و میفرمایند که خداوند، بلا را برای بوستان سر سبز خود چون باران بهاری قرار داده. و بجهت چراغ هدایت خویش آنرا چون فتیله ای، معین فرموده است.

و نیز میفرمایند:

«فَسَوْفَ يُخْرِجُونَنَا أُولَئِكَ الْأَحْكَامُ وَالْغَنَاءُ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ الَّتِي سُمِّيَتْ بِأَدْرِنَةَ إِلَى مَدِينَةِ عَكَا. وَ مِنْهَا يَحْكُونَ أَنَّهَا أَخْرَبُ مَدَنِ الدُّنْيَا وَأَقْبَحُهَا صُورَةً وَأَرْدَنُهَا هَوَاءً وَ أَنْتَنُهَا مَاءً. كَأَنَّهَا دَارُ حُكُومَةِ الصُّدَى. لَا يُسْمَعُ مِنْ أَرْجَائِهَا إِلَّا صَوْتُ تَرْجِيْعِهِ. وَ أَرَادُوا أَنْ يَحْبِسُوا الْغُلَامَ فِيهَا وَ يَسُدُّوا عَلَى وَجْهِهَا أَبْوَابَ الرِّخَاءِ وَ يَصُدُّوا عَنَّا عَرْضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِيمَا غَبَرَ مِنْ أَيَّامِنَا. تَاللَّهِ لَوْ يَنْهَكُنِي اللَّغَبُ وَ يَهْلِكُنِي السَّفْبُ وَ يُجْعَلُ فِرَاشِي مِنَ الصُّخْرَةِ الصَّمَاءِ وَ مُوَانَسِي وَ حُوشِ الْعَرَاءِ لَا أَجْزَعُ وَ أَصْبِرُ كَمَا صَبَرَ أُولَئِكَ الْحَزْمُ وَ أَصْحَابُ الْعَزْمِ بِحَوْلِ اللَّهِ مَالِكِ الْقِدَمِ وَ خَالِقِ الْأُمَمِ»

میفرمایند: بزودی صاحبان زور و زر ما را از این شهر

اخراج و بنقطه دیگری بنام عکا سرگون می نمایند. گفته میشود که آن محلّ از نظر هوا و آب و صورت در بدترین وضع است. و در حقیقت بوم شوم در آن حکومت میکنند. غلام الهی را میخوایند در آن شهر زندانی کنند. و در باقی عمر تمام درهای راحت را بر او ببندند.

سپس بخدا سوگند یاد میکنند که اگر ضعف بجان رسد، و مشکلات حضرتشان را بمیراند، و یا بسترشان از سنگ و مؤانسشان وحوش صحرا باشد، به قدرت و یاری خدا بجزع نخواهند آمد. و بر بلایا صبر خواهند فرمود.

و اما مؤمنین باب و بهاء، بیش از بیست هزار نفس مقدّس در بیست ساله اول ظهور با تمام وجود و با تمامی قلب، جان براه جانان دادند. آنان شهادت را بجان خریدند. آنان گویا که از عنصر روح بودند و از ماهیت آتش. تاریخ بهائی، تاریخ مظلومیت و شهادت است.

تاریخ نگاران غربی، همه این مراتب را با اعجاب و شگفتی، و مورخین عصر قاجار با تمسخر و تحقیر، ضبط و قایع نموده اند.

شما دوستان محیوب را به مطالعه تاریخ نبیل، تاریخ شهدای یزد و بسیاری کتب بهائی و نیز آثار کنت دوگوبینو، لرد کرزن، ادوارد براون و گروهی دیگر و نیز ناسخ التّواریخ و تاریخ جدید توصیه میکنیم، تا جهانی دیگر بر دل و روح آن عزیزان باز گردد.

در اینجا به این مختصر از اثر قلم اعلی کفایت میشود:

در لوح سلطان در مورد مؤمنین حضرت رحمان در ظهور طلعت باب میفرمایند:

«این طائفه امری را که به آن معروفند، آن را حق دانسته و اخذ کرده اند. لذا از ما عندهم ابتغاءً لما عندالله گذشته اند. و همین گذشته‌ها از جان، در سبیل محبت رحمان، گواهی است صادق، و شاهدهی است ناطق، عَلِيٌّ مَا هُمْ يَدْعُونَ.

آیا مشاهده شده که عاقل من غیر دلیل و برهان از جان بگذرد؟ اگر گفته شود این قوم مجنونند، این بسی بعید است. چه که منحصر بیک نفس و دو نفس نبوده، بلکه جمعی کثیر از هر قبیل از کوثر معارف الهی سرمست شده، بمشهد فدا رفته، و در ره دوست بچسان و دل شتافته اند.

اگر این نفوس که لله از ما سواه گذشته اند، و جان و مال در سبیلش ایثار نموده اند، تکذیب شوند، بکدام حجت و برهان قول دیگران عَلِيٌّ مَا هُمْ عَلِيهِ، در محضر سلطان ثابت میشود...

ای سلطان! نسیمات رحمت رحمان این عباد را انقلاب فرموده و بشطر احدیه کشیده... ای کاش رأی جهان آرای پادشاهی بر آن قرار میگرفت که این عبید با علمای عصر مجتمع میشد و در حضور حضرت سلطان اتیان حجت و برهان می نمود... و بعد الامرُ بِيَدِكَ ...»

گفتار یازدهم منع از محاجّه و مجادله

قرآن مجید انسان را به تحقیق و بررسی مسائل، بطریق عاقلانه و با آرامش، مأمور نموده، و بخصوص در آنچه به اعتقادات روحانیّه و امور وجدانیّه بستگی دارد، تأکید بیشتر میفرماید.

در سوره حُجُرَات، خداوند نفوسی که صدایشان را علیه پیامبر بلند کنند، و یا ازو پیشی گیرند، و یا با او آنچنان سخن گویند که با دیگر انسانها، بشدّت توبیخ فرموده، علناً میفرماید که اگر چنین کنند، اعمال آنان (هر کار خیرشان) باطل خواهد شد.

و آنکسانی را که در محضر رسول خاضعند، ساکتند و صامتند، به تقویٰ میستایند. و رحمت خود را شامل حالشان مینماید. آنانکه حضرت را از درون خانه یا غرفه های خود صدا میزدند، نادان میشمارد.

و امّادر مورد لزوم تحقیق و بررسی در هر امر باین آیه توجه کنیم:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقُ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»

(سوره حُجُرَات آیه ۶)

در این آیه مبارکه، خطاب به مؤمنان میفرماید:

هر گاه کسی خبری برایتان آورد، بررسی و تحقیق کنید. زیرا ممکن است عملی را مرتکب شوید (قتل) و بعد پشیمان گردید.

نبا، خبر است و بخصوص خبری که مربوط به امر الهی باشد. و نباء عظیم خبر ظهور پیامبران آخر زمان، طلعت قائم و حضرت قیوم است.

قرآن هر نوع محاجّه و مجادله را در امر خدا، مذموم می‌شمارد: «هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (آل عمران آیه ۶۶)

در این آیه می‌فرماید که از چه در آنچه نمی‌دانید، محاجّه می‌کنید. چرا دلیل می‌آورید در آنچه از آن بی‌خبرید. خداوند داناست و شما نمی‌دانید.

«قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ» (سوره بقره آیه ۱۲۹)

اینچنین، نفوسی را که در امر خدا محاجّه کرده، علیه مؤمنان استدلال می‌کنند، توبیخ می‌فرماید.

سوره فرقان، از ابتدای سوره، منع از محاجّه و ذکر احوال اهل مجادله است.

در سوره آل عمران آیه ۲۰: «فَإِنْ حَاجَّوكَ فَقُلْ أَسَلَمْتُ وَجْهِي لِلَّهِ... فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»

خداوند اهل محاجّه و مجادله را بخود می‌گذارد. و می‌فرماید وظیفه رسول الهی فقط، ابلاغ کلمه است و توجه به خدا.

درسوره انعام، خداوند خلق انسانها و اجل مسمی و تکذیب اهل استکبار و عمل محاجّه کاران و استهزاء دشمنان رسول الله را مطرح فرموده، رسول الله را به صبر و تحمل میخواند و خود به حقیقت رسالتش شهادت میدهد.

و نیز اصالت قرآن، عاقبت مفتری، خسران آنانکه لقاء خدا را تکذیب نموده و ظهور «ساعة» (طلوع قائم و قیامت) را انکار میکنند، بیان کرده، میفرماید که فقط ستمکاران (مشرکین) آیات الهی را منکرند. (آیه ۳۳) و بار دیگر پیامبر را بصبر و تحمل خوانده، میفرماید خدا پشت منکران را قطع خواهد کرد. سپس مقام انذار و تبشیر پیامبران را تأکید نموده، به ذکر داستانهای از پیامبران دیگر میپردازد.

در آیه ۸۰، باز محاجّه را مذمت فرموده و پس از انزال بعضی احکام مختلفه، به مسائل مربوط به هدایت نفوس اشاره مینماید.

آنگاه ذکر بعضی حالات اعراب عصر توحش (قبل از اسلام) را فرموده، پس از ذکر اوامر و مناهی، سوره را به وعده لقاء خدا، و منع شدید از انشقاق شریعت الله به شعبات و مذاهب مختلفه ختم مینماید.

قسم به ذات الهی که این سوره مبارکه بتنهائی برای هدایت مسلمانان به شریعت حقّه بهائی کافی است.

و حال باین آیه توجه کنیم: «مَایُجَادِلُ فِی آیَاتِ اللّهِ الْاَلَّذِیْنَ کَفَرُوا...» (سوره مؤمن آیه ۴)

یعنی جز کافران، کسی در آیات الهیه مجادله نمینماید. فی الحقیقه باید از مجادله در آیات احترام نمود.

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا... ثُمَّ نَبْتَهُلُ فَتَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (سوره آل عمران آیه ۶۱)
 کسانی را که با رسول الهی محاجّه کنند به میاهله میخواند. (یعنی مرگ بر آنها میطلبد) و لعنت خداوند را بر دروغگویان وارد میفرماید. در حقیقت اهل مجادله و محاجّه را به لعنت خدا وامیگذارد و میفرماید:

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ - ذَلِكَ فَذَوْقُوهُ وَإِنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمًا» (سوره انفال آیات ۱۳ و ۱۴)

این خود گواه است که درافتادن با رسول الهی، درافتادن با خداست، و جزاء آن (طبق آیه ۱۴) مرگ است (مرگ روحانی) و عذاب و اپسین. این معنی در سوره حشر آیه ۴ عیناً تکرار شده است. و حال باین آیه توجه کنیم:

«وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا» (سوره نساء آیه ۱۱۵)

پس از آنکه راه هدایت توضیح شده و تشریح گشته، اگر کسی با رسول الهی مخالف ورزد مستحق جهنم است.

و نیز میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيُحِيطُ أَعْمَالَهُمْ» (سوره محمد آیه ۳۲)

این آیه از کفران نعمت، بستن راه خدا و ستیزه با رسول الهی، پس از ارائه راه هدایت، بشدت منع میفرماید.

«وَيَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيضٍ»

(سوره شوری آیه ۳۵)

یعنی هر کس در آیات خداوند مجادله کند راه گریزی ندارد.

و حال بدقت در این آیه مبارکه نظر فرمائید:

«وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ، حُجَّتْهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ»

(سوره شوری آیه ۱۶)

یعنی، هر آنکس در امر خدا محاجّه نماید، بعد از آنکه نفوسی آنرا اجابت نموده اند - دلیل او باطل است. غضب الهی بر او باد، و عذاب شدید او راست.

ملاحظه فرمائید که این آیه، در مکه نازل شد، در زمانی که گروهی انگشت شمار به حضرت رسول اکرم مؤمن بودند، بحدیکه مالا پس از ده سال حضرت شبانگاه از مکه فرار و به مدینه هجرت نمودند. با وجود قلت عدد مؤمنین، خداوند محاجّه را منع فرمود.

حال به این حقیقت توجه کنیم که شریعت بهائی اکنون پس از مسیحیت، گسترده ترین دین جهانی است. این امر در ظرف یکصد و پنجاه و چند سال، گروهی از هر امت و ملت، هر دین و مذهب، هر طریقه و مسلک و هر نژاد و زبان را گرد آورده و بیش از بیست هزار شهید در راه حق

داده است، هنوز هم صدها هزار نفس مقدّس در مهد آئینش، ایران، همواره گرفتار ابتلاء و انواع محرومیت بوده و هستند. با وجود اینچنین اجابت دعوت -

پس با خود بیاندیشیم، بنا بر آنچه خداوند در قرآن کریم میفرماید، آنانکه با این شریعت و با این مظهر ظهور محاجّه و مجادله نمایند، مستحقّ چه عذاب و چه عقابی هستند؟ آیا اینهمه عذاب که هر روز نفوس انسانی را در هر نقطه جهان، بخصوص در مهد این شریعت الهیه (ایران)، گرفتار میسازد و در کره زمین میلیونها انسان را به اسارت و آوارگی و پناهندگی میکشاند، و صدها میلیون رابه چنگ دیو جنگ میسپارد، و همه را گرفتار درد های روحانی و جسمانی میکند، نشانی از غفلت بندگان از رحمت پروردگار نیست؟

اولین وظیفه هر انسان آنست که بادلای پاک در امر مالک ملکوت غیب و شهود تحقیق نماید و تحرّی فرماید.

با توجه باینکه:

«إِنَّ الشُّرْكَاءَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (سوره لقمان آیه ۱۲)

سوره انعام آیه ۲۳ روشن میسازد که فقط ظالمان یا مشرکین، آیات الله را انکار مینمایند:

«وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ»

در این معنی بسیار تفکّر باید. انسان وقتی مشاهده میکند که نفوسی دعوت منادی حقّ را لبیک گفته، به مدعی رسالت و مظهریت مؤمن شده اند، باید به بررسی و

تحقیق بپردازد. زیرا فقط اگر متکبران خود را از همه، دانشمندتر، بالاتر و روحانی تر تصور کند، بدون شك گرفتار استکبار شده، در ردیف شیطان است. خداوند متکبران را دوست ندارد:

«وَلَا تَمْشِي فِي الْأَرْضِ مَرَحًا...» (سوره بنی اسرائیل آیه ۳۷)

«وَلَا تَصْعَرَ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِي فِي الْأَرْضِ مَرَحًا - إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» (سوره لقمان آیه ۱۸)

میفرماید بر زمین خرامان و متکبران راه نروید، خداوند خود پسند را دوست ندارد. در آیه بعد:

«وَأَقْصَدْ فِي مَشْيِكَ وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ»

نصیحت میفرماید که در راه رفتن فروتن باشید. و صدایتان را کوتاه دارید. . . از طرف دیگر خدای متعال که همیشه مختار است، به هر گونه و شکل که بخواهد، و بهر کس که انتخاب فرماید، رسالت خود را میسپارد.

«وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رَسُولُ اللَّهِ - أَلَمْ نَعْلَمْ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ - سَيَصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ» (سوره انعام آیه ۱۱۴)

ما را در این زمینه حق اعتراض نیست. و الا از نفوسی هستیم که در بسیاری آیات قرآن، از آنان مذمت شده است. اینچنین مردم، مستحق عذاب الهی هستند. و به خواری و

ذَلَّتْ خواهند افتاد.

به این بیان لطیف الهی از قلم اعلیٰ توجّه کنیم:

«ای برادران طریق!

چرا از ذکر نگار غافل گشته اید و از قرب حضرت
یار دور مانده اید؟ صرف جمال، در سُرادق بیمثال، بر
عرش جلال مستوی، و شمایه هوای خود، بجدال مشغول
گشته اید! روائح قدس میوزد و نسائم جود در هبوب، و کُلُّ
به زکام مبتلا شده اید! و از جمیع محروم مانده اید. زهی
حسرت بر شما و عَلَى الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَ عَلَىٰ
أَثْرِ أَقْدَامِكُمْ هُمْ يَمُرُونَ»

گفتار دوازدهم

نفخ صور

صورد در اصطلاح قرآن، ندای رسول جدید است. و یا قیام رسول جدید و قیامت دین قبل و اُمتهای قبلی است. این معنی بسیار روشن است. و بسیاری علماء اسلام بخصوص حضرت مولانا شیخ بهائی، مولوی، شیخ احساسی و نظایر آنان دقیقاً این مفهوم را ادراک و تشریح نموده اند.

مولانا میگوید: مردم را بنگر که از قیامت میپرسیدند قیامت کو؟ نفس حضرت رسول قیامت یهود و نصاری است. به این آیات توجه کنیم:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتْ الْنُّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ الْنُّصَارَىٰ لَيْسَتْ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ - فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» (سوره بقره آیه ۱۱۳)

یهود مدعی بودند که نصاری حرف درستی ندارند. و نصاری این نسبت را به یهود میدادند. در حالیکه هر دو قوم کتاب را میخوانند - خداوند بین آنان در روز قیامت حکم فرمود و رفع اختلاف نمود.

بدیهی است که آنچه را مایه اختلاف آن دو قوم بود، قرآن مجید، کلام حق و کتاب مبین، مشخص نموده، توضیح آنرا بیان داشت. و این کیفیت در ظهور و قیام حضرت

محمد رسول الله واقع شد.

«فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ. فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ - وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدِينَ»

(سوره مؤمنون آیات ۱۰۱-۱۰۲)

واضح است که چون در صور محمدی دمیده شد، یعنی ندای رسالت بلند شد، نسبت ها و خویشاوندی ها از میان برخاست. و هر کس اهل حق بود، به بهشت وصال شریعت اسلام محمدی مشرف شد. و هر کس بدنبال هوای نفس بود، استکبار نموده، در جهنم بی ایمانی باقی ماند. آیات بعدی رنج عذاب را بیان میکند و میفرماید:

«الْمُ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكذَّبُونَ» (آیه ۱۰۵)

معنی اینکه آیا آیات ما نیست که بر شما خوانده میشود؟
و شما آنرا تکذیب نموده اید؟

ملاحظه فرمائید، نسخ صور کاملاً اشاره به ظهور رسول الله است و عذاب بعثت انکار آیات است.

در قرآن متجاوز از هشتصد و پنجاه آیه در باره قیامت. و بیش از ۱۵۰ آیه در مورد جهنم. و بیش از ۲۶۰ آیه در مورد نعمای بهشت است. اگر در این آیات با نظر صحیح بنگریم، هیچ مطلب غیر منطقی در آن نمی بینیم. عذاب کفر، دائمی و انتها ناپذیر و سوزش و درد و رنجش همیشگی است. و محرومیت و یأس از عنایت الهی، سمی کشنده و دائم التاثر است.

بهشت نیز، نعمتهایش، روحانی و دائمی است. میوه های مرحمت، لطف و مکرمت خدا، عشق و محبت و توجه آن ذات متعال، همیشگی و پیوسته است. اگر قیامت را بنظر و معنی صحیح در قرآن بررسی کنیم، تمام علائم آنرا، حتّی بحسب ظاهر، در قیام طلعت قائم و حضرت قیوم (حضرت باب و طلعت بهاء الله) مشاهده میکنیم. این بحث بسیار مفصل است. و خواننده باید در کتاب مستطاب ایقان، کلید مشکلات خود را بیابد.

در این رساله نظر ما به مسائل کاملاً روشن و بدیهی است. که هر عقل متوازن و هر نفس منصفی به آسانی ادراک نموده راه هدایت را بجوید. ایقان مبارک حلّ تمامی مشکلات و مسائل کتب مقدسه قیل است. هر محقق منصف و هر سالک عادل آنرا بارها خواهد خواند. دانشمندان بزرگ، گاهی، تا یکصد بار آن کتاب را خوانده و هر بار درهای جدیدی از عوالم روحانی را بروی خود باز یافته اند.

امّا صور یعنی ندای ظهور:

«وَتُنْفَخُ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعْدِ» (سوره ق آیه ۲۰)

یعنی در صور دمیده میشود. و آن روز، روز موعود و به بیان دیگر، «میعاد» است.

قبلاً دیدیم که میعاد، وعده ظهور بعدی است. پس صور، ندای مظهر ظهور است. در سوره ق، پس از این آیه، علائم قیامت، از دسته دسته شدن مردم، نعیم بهشت و عذابهای

جهنم ذکر میشود. اینها همه علائم ظهور آینده است که حضرت رسول، محمد بن عبدالله، در قرآن، به آن وعده میدهد. و شاید بیش از دو سوم قرآن به این مناسبت نازل شده است.

در آن روز، صور، دو بار دمیده خواهد شد. یعنی دو مظهر ظهور پی در پی در عالم ظاهر خواهند شد. باین مسأله، در تمام ادیان گذشته و کتب مقدسه شان، نبوت شده است. حضرت زرتشت وعده به ظهور هوشیدر و شاه بهرام میدهد.

حضرت موسی وعده به ظهور ایلیا و رب الجنود میدهد. حضرت مسیح وعده به ظهور یحیی و سپس روح تسلی دهنده میدهد.

و قرآن، به ظهور قائم و قیوم - راجفه و رادفه - صور اول و صور دوم، که به انتظار شیعیان، قائم آل محمد و رجعت حسینی و به انتظار سنّیان، ظهور مهدی صاحب الزمان و نزول عیسی روح الله است، بشارت میدهد.

اما در قرآن: «... وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ - سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ - وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِّخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ - وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»

(سوره زمر آیات ۶۷-۶۹)

ملاحظه فرمائید بچه صراحت میفرماید: در روز قیامت (ظهور بعدی) آسمانها (که ادیان مختلف است) و اراضی (که قلوب مردمان است) همه در اختیار خداست - همه ادیان را در هم خواهد پیچید و دلها را در دست خواهد گرفت - آنگاه در صور دمیده میشود - همه ساکنان زمین و آسمانها مدهوش میشوند. مگر آنان که خدا بخواهد و هدایت کند - بعد بار دیگر در صور دمیده میشود و مردمان قیامی را نظاره خواهند کرد. و زمین به نور ربّ آن (امام آن - پیامبر جدید) روشن خواهد شد. بعد بین مؤمن و کافر قضاوت خواهد شد.

آنروز تمام اعضاء و جوارح بر کیفیت روحانی انسان گواهی میدهد. زبان یا بمدح، و یا به انکار رسول جدید بکار خواهد رفت. دیدگان بنظر محبت، و یا نفرت نگاه خواهند کرد. دست به یاری، و یا به منع حرکت خواهد نمود. پا و سایر اعضاء، هم چنین، به ماهیت درونی افراد شهادت خواهند داد. این از علائم قیامت است. و در بسیاری آیات قرآنیّه مذکور است.

«قَآذًا تُفِخُ فِي الصُّورِ نَفْخَةً وَاحِدَةً وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً - فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ - وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ - يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ»

(سورة الحاقه آيات ۱۲-۱۸)

چه روشن وقایع ظهور حضرت باب را بیان میکند. ندای

الهی بلند میشود - اراضی قلوب مضطرب میشوند. زلزله عظیم ارکان عالم روحانی و درون انسانها را میلرزاند - «واقعه»، که اسم دیگر قیامت است، واقع شده. آسمان دین شکافته میشود - و دین جدید بنیان گذارده میشود - ملائک الهی که نفوس مؤمن به قائمند همه جادر حرکتند و عرش پروردگار را هشت حمل خواهد کرد.

حمل عرش پروردگار بوسیله هشت، در مقامی اشاره به نهمین شریعت جهانی است، که باراده الهی حقیقت هشت شریعت حقّه قبلی را تأیید کرده، بر اساس آن استوار و حقایق جدید را تعلیم میدهد. در مقام ثانی اشاره به اسم مظهر ظهور جدید یعنی «بهاء» است، که بنا بر محاسبه حروف در میزان ابجد عدد آن ۹ است که بر ۸ بنا میشود. حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

«اعلم أن الثمانية حاملة للتسعة وهذه إشارة إلى أن عدد الأسم الأعظم المقدس تسعة لأنها جالسة على الثمانية الحاملة لعرشها»
(مکاتیب جلد ۲ ص ۱۳۵)

و در مقام ثالث، اشاره به ساختمان مرقد حضرت باب میباشد، که گنبد عظیم پلائی آن بر یک رواق ۸ پهلو سوار است. ضمناً حاملین عرش حضرت اعلی، از خانه محل امانت، تا مقصد جمعاً هشت نفر بوده اند.

(ظهور الحق جلد هشتم قسمت دوم ص ۱۰۹۲)

سوره الحاقّه، به غایت قابل دقت و توجه است. پس از آیات مذکور، باز اشاره به وضع مردم و دسته دسته شدن

آنان مینمایند. دسته ای مخلص و مؤمن و دسته ای منکر و مستکبر و اهل جهنم هجران و بی ایمانی. در سوره کهف و بسیاری سُوَر دیگر به این مفاهیم اشارات مفصل است. در سوره یس، پس از آیه ۴۷، وعده صدق خداوند تأکید میشود - صیحه واحده بانفخ در صور آغاز میگردد. مردگان (نفس و هوی) از قبور (غفلت) بر میخیزند و پاداش خوبان و بدان داده میشود.

در حقیقت، ظهور هر پیامبر، روز آزمایش و امتحان امم قبل است. جالب اینکه پس از این آیات، خداوند بوسیله رسول خود همه را انذار میفرماید. این انذار از برای آنست که به عبادتها و نماز و روزه های خود غره نشوند. زیرا اگر مظهر ظهور بعدی را انکار کنند، همه اعمال (خیر) آنان باطل میشود. (این معنی مکرر در قرآن آمده است).
حضرت باب میفرمایند:

بسا مسلمانان که تمامی عمر خود را به نماز و روزه، و خواندن قرآن گذرانندند. چون صبح ظهور دمیده، موعود ظاهر شد، او را نشناختند. پس همه اعمالشان باطل شد.

حضرتشان میفرمایند: در ظهور بعد، خواندن يك آیه از ظهور بعد، بهتر از هزار بار خواندن کتاب قبل است. زیرا آن يك آیه، تو را نجات میدهد و آن خواندن ها بکار نمی آید. (مضمون، منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی صفحات ۶۲ و ۷۲) اکنون به این بیانات عالیات در توضیح بعضی از علائم

روحانیّه توجّه کنیم:

« مقصود از صور، صور محمّدی است که بر همه ممکنات دمیده شد. و قیامت، قیام آن حضرت بود بر امر الهی. و نائمین که در قبور اجساد مرده بودند، همه را بخلعت جدیده ابهائیّه مخلّع فرمود. و بحیات تازه بدیعه زنده نمود. قیامت، بقیام آنحضرت، قائم بود. و علامات و انوار او همه ارض را احاطه نموده بود. اگر قدری بعوالم انقطاع قدم گذاری، شهادت میدهید که یومی از این یوم، و قیامتی اکبر از این قیامت، متصور نیست. اگر کسی در یوم ظهور حق، ادراک فیض لقا و معرفت مظاهر حق را ننماید، آیا صدق عالم بر او میشود؟ » و نیز:

« ملاحظه فرمائید چه قدر بی ادراک و تمیزند، نفخه محمّدیّه را که باین صریحی میفرماید، ادراک نمیکنند و . . . منتظر صور اسرافیل، که یکی از عباد اوست میشوند. با اینکه تحقق وجود اسرافیل و امثال او، به بیان آنحضرت شده . . . » (ایقان مبارک صص ۸۹ و ۸۸)

برای حصول یقین در تحقق وعود الهیّه و علامات ظهور و معانی حقیقی بیانات مظاهر قدسیّه، به این لوح امنع توجّه فرمائید. تا علائم «قیامه» و «ساعة» و «حشر نفوس» و غیر آن و وقوع هر یک، به حقیقت، برای هر یک از آن عزیزان روشن شود:

حضرت بهاء الله میفرمایند:

« يَا أَيُّهَا الْمُتَوَجِّهُ إِلَىٰ أُنْوَارِ الْوَجْهِ! قَدْ أَحَاطَتْ الْأَوْهَامُ سَكَّانَ

الْأَرْضِ وَمَتَعْتَهُمْ عَنِ التَّوَجُّهِ إِلَىٰ أَفُقِ الْيَقِينِ وَاشْرَاقِهِ وَ
ظُهُورَاتِهِ وَأَنْوَارِهِ. بِالظُّنُونِ مَنَعُوا عَنِ الْقِيَوْمِ. يَتَكَلَّمُونَ
بِأَهْوَانِهِمْ وَلَا يَشْعُرُونَ. مِنْهُمْ مَنْ قَالَ هَلِ الْآيَاتُ نَزَلَتْ؟ قُلْ
أَيُّ رَبِّ السَّمَاوَاتِ. هَلِ آتَتْ السَّاعَةُ؟

بَلِ قَضَتْ وَمُظْهِرِ الْبَيِّنَاتِ. قَدْ جَاءَتْ الْحَاقَّةُ وَآتَى الْحَقُّ
بِالْحُجَّةِ وَالْبُرْهَانِ. قَدْ بَرَزَتْ السَّاهِرَةُ وَالْبَرِيَّةُ فِي وَجَلٍ وَ
اضْطِرَابٍ. قَدْ آتَتْ الزَّلَازِلُ وَنَاحَتْ الْقِبَائِلُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ
الْمُقْتَدِرِ الْجَبَّارِ. قُلِ الصَّاحَّةُ صَاحَتْ وَالْيَوْمُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ
الْمُخْتَارِ. هَلِ الطَّامَّةُ تَمَّتْ؟ قُلْ أَيُّ رَبِّ الْأَرْبَابِ. هَلِ
الْقِيَامَةُ قَامَتْ؟ بَلِ الْقِيَوْمُ بِمَلَكُوتِ الْآيَاتِ. هَلِ تَرَى النَّاسَ
صَرَغِي؟ بَلَىٰ وَرَبِّيَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَىٰ.

هَلِ انْقَعَرَتِ الْأَعْجَازُ؟ بَلِ نُسِفَتِ الْجِبَالُ وَمَالِكِ الصُّفَاتِ.
قَالَ: أَيْنَ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ؟ قُلِ الْأُولَىٰ لِقَائِي وَالْآخِرَىٰ نَفْسِكَ
يَا أَيُّهَا الْمُشْرِكُ الْمُرْتَابُ. قَالَ: إِنَّا مَا نَرَى الْمِيزَانَ، قُلْ أَيُّ
رَبِّي الرَّحْمَنُ لَا يَرَاهُ إِلَّا أُولُو الْأَبْصَارِ. هَلِ سَقَطَتِ النُّجُومُ؟ قُلْ
أَيُّ إِذْ كَانَ الْقِيَوْمُ فِي أَرْضِ السَّرِّ فَنَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَنْظَارِ.
قَدْ ظَهَرَتِ الْعِلْمَاتُ كُلُّهَا إِذْ أَخْرَجْنَا يَدَ الْقُدْرَةِ مِنْ جَيْبِ
الْعِظْمَةِ وَالْاِقْتِدَارِ. قَدْ نَادَى الْمُنَادُ إِذْ آتَى الْمِيعَادُ وَأَنْصَعَقَ
الطُّورِيُّونَ فِي تِيهِ الْوَقُوفِ مِنْ سَطْوَةِ رَبِّكَ مَالِكِ الْإِبْجَادِ.
يَقُولُ النَّاقُورُ: هَلِ نَفِخَ فِي الصُّورِ؟ قُلْ بَلَىٰ وَسُلْطَانِ
الظُّهُورِ إِذْ اسْتَقَرَّ عَلَى عَرْشِ اسْمِهِ الرَّحْمَنِ. قَدْ أَضَاءَ
الدِّيَّجُورُ مِنْ فَجْرِ رَحْمَةِ رَبِّكَ مَطْلَعِ الْأَنْوَارِ. قَدْ سَرَتْ
نَسْمَةُ الرَّحْمَنِ وَاهْتَزَّتْ الْأَرْوَاحُ فِي قُبُورِ الْأَبْدَانِ. كَذَلِكَ

قَضَى الْأَمْرُ مِنْ لَدَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْمُنَّانِ. قَالَ الَّذِينَ غَفَلُوا:
 مَتَى أَنْفَطَرَتِ السَّمَاءُ؟ قُلْ إِذْ كُنْتُمْ فِي أَجْدَاثِ الْغَفْلَةِ وَ
 الضَّلَالِ. مِنَ الْغَافِلِينَ مَنْ يَمْسَحُ عَيْنَيْهِ وَيَنْظُرُ الْيَمِينِ وَ
 الشَّمَالِ. قُلْ قَدْ عَمِيَتْ لَيْسَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنْ مَلَاذٍ مِنْهُمْ مَنْ قَالَ
 هَلْ حُشِرَتِ النَّفُوسُ؟ قُلْ إِي وَ رَبِّي إِذْ كُنْتُ فِي مَهَادِ
 الْأَوْهَامِ. وَ مِنْهُمْ مَنْ قَالَ: هَلْ نَزَلَ الْكِتَابُ بِالْفِطْرَةِ؟ قُلْ إِنَّهَا
 فِي الْحَيْرَةِ اتَّقُوا يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ. وَ مِنْهُمْ مَنْ قَالَ: أَحْشِرَتُ
 أَعْمَى؟ قُلْ بَلَى وَ رَاكِبِ السَّحَابِ. قَدْ تَزَيَّنَتْ الْجَنَّةُ بِأُورَادِ
 الْمَعَانِي وَ سَعَّرَ السَّعِيرُ مِنْ نَارِ الْفُجَارِ. قُلْ: قَدْ أَشْرَقَ النُّورُ
 مِنْ أَفْقِ الظُّهُورِ وَ أَضَاءَتْ الْأَفَاقُ إِذْ آتَى مَالِكُ يَوْمَ الْمِيثَاقِ.
 قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ ارْتَابُوا وَ رَبِحَ مَنْ أَقْبَلَ بِنُورِ الْيَقِينِ إِلَى
 مَطْلَعِ الْإِيقَانِ. طُوبَى لَكَ يَا أَيُّهَا النَّظِيرُ بِمَا نَزَلَ لَكَ هَذَا
 اللَّوْحَ الَّذِي مِنْهُ تُطَيِّرُ الْأَرْوَاحَ. أَحْفَظْهُ ثُمَّ أَقْرَأْهُ، لَعَمْرِي إِنَّهُ
 بَابُ رَحْمَةِ رَبِّكَ. طُوبَى لِمَنْ يَقْرَأَهُ فِي الْعِشِيِّ وَ الْإِشْرَاقِ.
 إِنَّا نَسْمَعُ ذِكْرَكَ فِي هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي مِنْهُ أَنْدَكُ جَبِيلُ الْعِلْمِ وَ
 زَلَّتِ الْأَقْدَامُ. الْبِهَاءُ عَلَيْكَ وَ عَلَى كُلِّ مُقْبِلٍ أَقْبَلَ إِلَى الْعَزِيزِ
 الْوَهَّابِ...»

(لوح شیخ نجفی صص ۸۶ و ۸۷)

مفهوم آیات فوق این است:

مردم در حجاب اوهام و خیالات محتجبند و از افق یقین
 محروم مانده از انوار آن ممنوعند. به گمان خود چنگ زده
 از حضرت قیوم دور مانده اند. به هوی و هوس سخن
 میگویند و درک نمی نمایند. بعضی میگویند:
 آیا آیات نازل شده است؟ البته به خداوند سوگند.

آیا «ساعة» واقع شده است؟ البتّه به حقّ صاحب بیّنات.

آیا «حاqqه» در رسیده است؟ البتّه حقّ با حجّت و برهان آمده است. «ساهره» آشکار است، مردم همه در ترس و وحشتند. زلزله قبائل عالم را گرفته و «صاخّه» فریاد میزند. روز روز خداست. قسم به خدا، طامه بسر رسید.

میپرسند آیا «قیامة» شده است؟ حتّى قیوم ظاهر شده است. آیا مردم صرع زده اند؟ البتّه... آیا نخلها ریشه کن شده اند؟ بلی، بلکه کوهها از پا در افتاده اند. (این اشاره به علماء ادیان است.) میگویند کجاست بهشت و دوزخ؟ بگو بهشت لقاء من است. و دوزخ نفس تو ای مشرک مشکوک. آنگاه جمال ابهی وضع میزان و سقوط ستارگان را (در زمانیکه حضرت در ادرنه با صدور الواح ملوک و خطابات به رؤسای ادیان، آنان را از اعتبار و اقتدار و عزّت محروم فرمودند.) توضیح، و بظهور علائم قدرت و ندای موعود و نفع صور - و وزش نسیم عنایت الهی، و زنده شدن مُردگان غفلت از ندای ظهور، و شکافتن آسمان ادیان، و حشر مردمان، و نزول کتاب اللّه بر اصل فطرت، اشاره میفرمایند - و سپس بیان میفرمایند که بهشت خداوند به گلهای معانی تزئین شده. و آتش انکار منکران را در بر گرفته است. آفاق به نور ظهور روشن گشته. و هر آنکس که به دیدن آن نور موقّق شد، به مطلع ایقان رهبری میشود. آنگاه توجّه میدهند که آیات جدید را هر صبح و شام بخوانیم، تا محلّ اشراق نور ایمان

گردیم. و نیز:

«قَدْ تَزَعَزَعُ بَنِيَانُ الظُّنُونِ وَ انْفَطَرَتْ سَمَاءُ الْاَوْهَامِ وَ الْقَوْمُ فِي مَرِيَّةٍ وَ شَقَاقٍ. قَدْ اَنْكَرُوا حُجَّةَ اللّٰهِ وَ بَرُهَانَهُ بَعْدَ اِذْ اَتَى مِنْ اَفْقِ الْاِقْتِدَارِ بِمَلَكُوتِ الْاَيَاتِ. تَرَكَوْا مَا اَمُرُوْا بِهِ وَ اُرْتَكَبُوْا مَا مَنَعُوْا عَنْهُ فِي الْكِتَابِ. وَضَعُوْا الْهَمِّمْ وَ اَخَذُوْا اَهْوَانَهُمْ. اَلَا اَنْتَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ ضَلَالٍ. يَّقْرَتُوْنَ الْاَيَاتِ وَ يُنْكِرُوْنَهَا. يَرُوْنَ الْبَيِّنَاتِ وَ يُعْرِضُوْنَ عَنْهَا! اَلَا اَنْتَهُمْ فِي رَيْبٍ عَجَابٍ»
(لوح شیخ نجفی ص ۸۸)

میفرمایند: ظهور الهی بنیان شک و تردید را متزلزل کرده، آسمان اوهام را در هم شکافت. آنانکه مؤمن نیستند حجّت خدا را منکرند، در حالیکه ظاهر شده است. و ملکوت آیات را در اختیار دارد - آنان در پی هوی و هوسند و از خدا بیخبر مانده اند. آیات را میخوانند و به صاحب آیات کافرند. و نیز میفرمایند:

«وَ النَّبِأُ الْعَظِيْمُ! قَدْ اَتَى الرَّحْمٰنُ بِسُلْطٰنٍ مُّبِيْنٍ. وَ وُضِعَ الْمِيْزٰنُ وَ حُشِرَ مَنْ عَلٰى الْاَرْضِ اَجْمَعِيْنَ. قَدْ نَفَخَ فِي الصُّوْرِ اِذَا سَكَّرَتْ الْاَبْصَارُ وَ اضْطَرَبَ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِيْنَ. اَلَا مَنْ اَخَذَتْهُ نَفْحٰتُ الْاَيٰتِ وَ اَنْقَطَعَ عَنِ الْعٰلَمِيْنَ. هٰذَا يَوْمٌ فِيْهِ تُحَدَّثُ الْاَرْضُ بِمَا فِيْهَا وَ الْمُجْرِمُوْنَ اَثْقَالَهَا لَوْ كُنْتُمْ مِنْ الْعٰرَفِيْنَ. وَ اَنْشَقَّ قَمَرُ الْوَهْمِ وَ اَتَتْ السَّمٰءُ بِدُخٰنٍ مُّبِيْنٍ. نَرٰى النَّاسَ صٰرِعِيْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّكَ الْمُقْتَدِرِ الْقَدِيْرِ. نَادٰى الْمُنَادُ وَ اَنْقَعَرَتْ اَعْجٰزُ النَّفُوْسِ. ذٰلِكَ قَهْرٌ شَدِيْدٌ. اِنَّ اَصْحٰبَ الشَّمٰلِ فِي زَفْرَةٍ وَ شَهِيْقٍ. وَ اَصْحٰبَ الْيَمِيْنِ فِي مَقَامٍ

كَرِيمٍ. يَشْرَبُونَ خَمْرَ الْحَيَوَانِ مِنْ أَيْدِي الرَّحْمَنِ إِلَّا أَنَّهُمْ
 مِنَ الْفَائِزِينَ. قَدْ رُجَّتِ الْأَرْضُ وَمَرَّتِ الْجِبَالُ وَنَرَى الْمَلَائِكَةَ
 مُرْدَقِينَ. أَخَذَ السُّكْرُ أَكْثَرَ الْعِبَادِ. نَرَى فِي وُجُوهِهِمْ آثَارَ
 الْقَهْرِ كَذَلِكَ حَشَرْنَا الْمُجْرِمِينَ. يَهْرَعُونَ إِلَى الطَّاغُوتِ. قُلْ
 لِعَاصِمِ الْيَوْمِ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ. هَذَا يَوْمٌ عَظِيمٌ. تَرْيَهُمُ الَّذِينَ أَضَلَّ
 هُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِمَا وَلَا يَشْعُرُونَ. قَدْ سَكَّرَتْ أَبْصَارَهُمْ وَهُمْ
 قَوْمٌ عَمُونَ. حَجَّتَهُمْ مَفْتَرِيَاتُ أَنْفُسِهِمْ. وَانْهَادَاحِضَةُ عِنْدَ اللَّهِ
 الْمُهَيَّمِينَ الْقِيَوْمِ. قَدْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ فِي صُدُورِهِمْ. وَهُمْ الْيَوْمَ
 فِي عَذَابٍ غَيْرِ مُرْدُودٍ. يَسْرَعُونَ إِلَى الْأَشْرَارِ بِكِتَابِ الْفُجَارِ
 كَذَلِكَ يَعْمَلُونَ. قُلْ طُوِّتِ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ فِي قَبْضَتِهِ. وَ
 الْمُجْرِمُونَ أَخَذُوا بِنَاصِيَتِهِمْ وَلَا يَفْقَهُونَ. يَشْرَبُونَ الصَّدِيدَ وَ
 لَا يَعْرِفُونَ. قُلْ قَدْ آتَتْ الصَّيْحَةُ. وَخَرَجَ النَّاسُ مِنَ الْأَجْدَاثِ وَ
 هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ. وَمِنْهُمْ مُسْرِعٌ إِلَى شَطْرِ الرَّحْمَنِ. وَمِنْهُمْ
 مَكْبٌ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ. وَمِنْهُمْ مُتَحَيِّرُونَ. قَدْ نَزَلَتْ
 الْآيَاتُ وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ. وَآتَى الْبُرْهَانَ وَهُمْ عَنْهُ
 غَافِلُونَ. إِذَا رَأَوْا وَجْهَ الرَّحْمَنِ، سَيَّئَتْ وَجُوهُهُمْ وَهُمْ يَلْعَبُونَ.
 يَهْطَعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهَا نُورٌ فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا
 يَظُنُّونَ. قُلْ لَوْ تَفَرَّحُونَ أَوْ تُمَيِّزُونَ مِنَ الْغَيْظِ، قَدْ شَقَّتِ
 السَّمَاءُ وَآتَى اللَّهُ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ. تَنْطِقُ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا الْمَلِكُ
 لِلَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ. اعْلَمْ أَنَا فِي سَجْنٍ عَظِيمٍ وَأَحَاطَتْنَا
 جُنُودُ الظُّلْمِ بِمَا أَكْتَسَبْتَ أَيْدِي الْمُشْرِكِينَ. وَلَكِنَّ الْغُلَامَ فِي
 بَهْجَةٍ لَا يُعَادِلُهَا مَا فِي الْأَرْضِ كُلِّهَا. تَاللَّهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
 لَا يَحْزِنُهُ ضَرُّ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَلَا سَطْوَةُ الْمُتَكْرِبِينَ. قُلْ إِنَّ الْبَلَاءَ

أَفُقْ لِهَذَا الْأَمْرِ مِنْهُ أَشْرَقَتْ شَمْسُ الْفَضْلِ بِضِيَاءِ لَا تَمْنَعُهُ
 سُبْحَاتُ الْأَوْهَامِ وَلَا ظُنُونُ الْمُعْتَدِينَ. اتَّبِعْ مَوْلِيكَ ثُمَّ ذَكَرْ
 الْعِبَادَ كَمَا أَنَّهُ يُذَكِّرُكَ تَحْتَ السَّيْفِ وَمَا مَنَعَهُ نِعَاقُ
 الْغَافِلِينَ. . . » (قطعه ۸۷، منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله)

مفهوم آیات فوق چنین است:

سوگند به نبأ عظیم! (خبیر بزرگ قرآن و سایر کتب الهیه) ظهور خدا واقع شده. میزان نصب گشته و مردم همه محشور شده اند. در صور دمیده شده و عموم مردم مضطربند. . . زمین اخبار خود را حکایت میکند و گناهکاران به بار سنگینی ظاهرند - قمر و هم و خیال، شق گردید. آسمان به دود تعصبات پوشیده است و مردم همه سکرانند - حضرتشان آنگاه به دسته دسته شدن مردم اشاره نموده، ذکر اصحاب شمال و یمین و سایر علائم روز قیامت را فرموده، به زیباترین بیانات، جمیع اسرار را روشن مینمایند: کوهها به حرکت آمده، ملانک به صف آراسته - آثار قهر در منکران ظاهر است - پناهی برای ایشان جز در ظلّ ظهور رحمان نیست - جهنم مفتریات، در اشتعال است. و شیطان در صدور مردم در وسوسه. آسمان ادیان در هم پیچیده و زمین در قبضه قدرت حق است - کافران از ماء صدید مینوشند و نمیدانند. صیحه آمده است و مردم ناظر قیام عظمی هستند. برخی به بهشت رحمان میشتابند. و گروهی به آتش حرمان. آیات نازل شده و برهان الهی آشکار است. . . خداوند به قدرت و

سُلطه ظاهر گشته و همه اشیاء فریاد میزنند: «سلطنت از آن خداوند مقتدر دانا و حکیم است»

میفرمایند: بدان که مادر زندانیم و زیر سلطه مشرکان، اما در نشاط و سروری هستیم که خزائن ارض با آن معادله ننماید. . . بلا، افق اشتها را امر خداست.

آنگاه میفرمایند که مردم را به حقایق متذکر باش، چنانکه طلعت مولا، ترا در زیر شمشیر تذکر میدهد و نعلق منکران، او را باز نمیدارد.

دوستان عزیز، جمال ابهی تمامی عمر در دریای بلایا مستغرق بودند. و آنی آسایش نفرمودند، تا انسانها به آزادی و رستگاری رسند.

باین بیان مبارك توجه کنید:

«قَدْ قِيدَ جَمَالُ الْقِدَمِ لِاطْلَاقِ الْعَالَمِ. وَ حُبْسِ فِي الْحِصْنِ الْأَعْظَمِ لِعَتَقِ الْعَالَمِينَ. وَ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ الْأَحْزَانَ لِسُرُورٍ مَنْ فِي الْأَكْوَانِ. هَذَا مِنْ رَحْمَةِ رَبِّكَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. قَدْ قَبِلْنَا الدَّلَّةَ لِعِزَّتِكُمْ وَ الشَّدَائِدَ لِرَحَائِكُمْ يَا مَلَأَ الْمُؤَحِّدِينَ ...»

(قطعه ۴۵، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله)

مضمون آنکه: جمال قدم در قید و بند افتاد تا عالمیان آزاد شوند. و حبس و زندان را بجان خرید تا مردمان به آزادی رسند. حضرتش غمها را بخود پذیرفت تا آدمیان به شادی رسند. این از رحمت پرودگار مهربان است.

میفرمایند: ذلت را قبول کردیم، تا شما به عزت رسید. و بلایا را تحمل نمودیم، تا شما براحت و رفاه فائز شوید.

بدشت - قیامت و سور واقعه

چو از لطف یزدان به دشتِ «بدشت»
بهر روز، لوحی ز شخصِ «بهاء»
سپس، رسمها يك بيك شد جدید
و حتی بهر مؤمن، اسمی جدید
در آندم که صافسور آخر زمان،
زمین و زمان، منقلب شد ازو
بفرمود: «سور قیامت منم
سپس خطبه ای آتشین و فصیح
به آیات قسسرآن نمودش تمام
جناب بهاء، با بیانی رسای
بامر جنابش، ز قسرآن پاک
که: «واقع شود بیگمان واقعه
فقیران توانگر، توانگر گدا
شود کوه، گسرد پراکنده ای
بنی آدم، آنروز، گسرد گسروه
ولی اهل مسعنی به جنات پاک،
بتخت زبرجد نشینند سخت
پریزادگان در پرستاریند

ز فرزانگان نُه بهاء (۱) جمع گشت
«سلیمان» فرو خواند، بر اولیاء
علامات یوم قیامت پدید
عطا شد، ز اسماء رب مجید
زده آهننگ آزادی بسانسوان،
که بنیان دین، مضطرب شد ازو
بدانید، قسریاد امت منم
فراخواند با صوت نرم ملیح
که اینست اسرار یوم القیام
نشانند آشفتهگان را بجای
بخوانند این سورهء تابناک
نباشد بدانی دران واقعه
بلرزد زمین، کوه افتد ز پا
نماند تن آسان، تنابنده ای
قلم گردد از ذکر کافر، ستوه
برخسار چون اختر تابناک،
همه نعمت حق، فراهم به تخت
شب و روزشان، در نگهداریند

گفتار سیزدهم

ساعة

یکی از اسامی «قیامة» و «میعاد»، و نیز «مظهر ظهور»
آینده (قائم) در قرآن مجید، «ساعة» است. تکذیب
«ساعة»، موجب عذاب جهنم و آتش است.

«بَلِّغُوا كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَاعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا»
(سوره فرقان آیه ۱۱)

علائم «ساعة» مثل «قیامة» است. و گاهی فی الحقیقه قیام
قائم است. در سوره روم (آیات ۵۵ و ۵۶) دَقَّتْ فرمائید:

«وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ
كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ - وَقَالَ الَّذِينَ أوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ
لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ . فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَ
لَكِنُّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»

روزی که «ساعة» قیام نماید روز بعثت است، روزی است
که مردمان به حساب خوانده میشوند. و البته آنان که
متقی هستند با ایمان به مظهر ظهور جدید قابلیت خود را
ثابت کرده، از قبور غفلت برخاسته حیات روحانی جدید
خواهند یافت. و منکران آنرا بی واقعیّت و خارج از وقت
و بیجا خواهند دانست.

«اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ، وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ
السَّاعَةَ قَرِيبٌ - يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا - وَالَّذِينَ

أَمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ - أَلَا إِنَّ الَّذِينَ
يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ

(سوره شوری آیات ۱۷ و ۱۸)

در آیات فوق چندین مطلب به دقت و صراحت بیان شده است:

اول آنکه قیام «ساعة» حق است و میزان الهی است. (این میزان، سبب تفصیل مؤمن حقیقی از متظاهر است) دوم آنکه «ساعة» نزدیک است. و البته با اسلام محمدی نزدیک ترین فاصله را دارد.

سوم آنکه غیر مؤمنان بهشتات آنرا میخواهند. (درست مثل استعجال در عذاب)

چهارم آنکه مؤمنان از آن واهمه دارند. (زیرا درست مثل امتحان و آزمایش است.) ولی میدانند که حق است و واقع خواهد شد.

پنجم آنکه هر کس در مورد «ساعة» شك دارد در گمراهی شدید است.

جالب اینستکه در آیه ۱۶، انسانها را به شدت از محاجه منع نموده، بروشنی میفرماید: هرکس با مظهر ظهور جدید خدا محاجه کند، پس از آنکه مردم به او ایمان آورده اند، مستحق آتش دوزخ است.

«وَأَنَّهُ لَعَلُّمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُون هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»

(سوره زخرف آیات ۶۱ و ۶۲)

آیات فوق انذار میکند که مبادا به «ساعة» تردید داشته باشیم - صراط مستقیم را اختیار کنیم و بهوش باشیم که شیطان راه ما را (در عرفان مظهر ظهور آتی) سد ننماید.

سوره جاثیه از آیات ۲۶ تا ۳۲ «قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ - وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِتُّ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ - وَ تَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»

در اینجا علائم «قیامة» و «ساعة» را کاملاً بصورت واقعیه واحد، توضیح میدهد.

بعد از آیات فوق، دمیدن در صور را ذکر فرموده، میگوید: «وَ إِذَا قِيلَ أَنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَ السَّاعَةُ لَارِيبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَ مَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ»

این آیات بسیاری نکات تاریک را روشن میسازد: خداوند انسانها را زنده میسازد (که منظور حیات روحانی است که در اثر آیات قرآنیّه و شریعت محمدی حاصل میشود). سپس آنان بتدریج حیات روحانی خود را از دست میدهند تا روز قیامت (قیام مظهر ظهور بعد - قیام قائم) که در آن تردیدی نیست.

خداوند سلطان آسمان و زمین است. و «ساعة» هم در اختیار اوست - در آن روز هر امت به کتاب خود خوانده میشود. (چنانچه شما هم اکنون به آیات قرآنیّه به شریعت جدید حق خوانده میشوید.) و اگر به این آیات فی الحقیقه

مؤمن باشید، جزای شما ایمان به قائم آل محمد و رجعت حسینی - یا عرفان حضرت مهدی و نزول، یا رجعت عیسی است. وعده خداوند حق است. «ساعة» واقعی و تردیدی در آن نیست. فقط کافران به آن مشکوکند.

سوره قمر آیه ۱: «اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ»
و آیه ۴۶: «بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ اَذْهَىٰ وَاَمْرٌ»،
روشن میسازد که «ساعة» موجب شق القمر میشود، یعنی همه را به اعجاب خواهد آورد. و «ساعة» همان موعده و میعاد است. اما برای منکران تلخ و سیاه است.

«قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً، قَالُوا يَا حَسْرَتْنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أُوذَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ إِلَّا سَاءَ مَا يَزِرُونَ» (سوره انعام آیه ۳۱)
لقاء الهی را (که مقصود لقاء مظهر آینده است) با «ساعة» پیوند میدهد. ظهور «ساعة» را واقعه ناگهانی می‌شمارد. میفرماید: منکران زیر بار گناه انکار، سنگین بارند.

جالب ترین نکات:

«يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا - قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي - لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ - ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً - يَسْئَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا - قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ، وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»
(سوره اعراف آیه ۱۸۷)

ملاحظه فرمائید که مردم در مورد «ساعة» و زمان آن سؤال میکنند. رسول الهی میفرماید که علم آن نزد

خداست. (عین این آیه در انجیل نازل شده، حضرت مسیح میفرمایند از آن ساعت فقط خداوند خبر دارد.)
 قرآن این معنی را در سوره نازعات مکرر تأکید مینماید:
 ظهور بعدی فقط به اراده خداست. و ناگهان درخواهد رسید. جالب اینکه مجدد این نکته تکرار میشود که علم آن فقط با خداست. خداوند قادر مطلق، هر گونه که بخواهد و هر زمان که اراده فرماید، مظهر ظهور خود را با قدرتی که خود میداند، و اختیاراتی که خود تعیین میکند، مبعوث میفرماید.

بر ما انسانهاست که این بزرگترین نعمت الهی، یعنی هدایت ربّانی را خوش آمد گوئیم و با تمام دل و جان به استماع آیات الهیه که همیشه بهتر از آیات قبل است و یا مثل آن، توجه کنیم. این معنی در قرآن تصریح شده است:
 «وَمَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»
 (سوره بقره آیه ۱۰۰)

میفرماید: ما آیه ای را نسخ نمیکنیم مگر بهتر و یا مثل آنرا بیاوریم. آیا نمیدانید که خداوند بر هر چیز تواناست؟ تنها با این توجه، روح مادر سبیل رشد راهی شده، لقای مظهر الهی را که عین لقاء الله است غنیمت شمرده، در صراط مستقیم او، به حیات ابدیه فائز میشویم.

جهان ما نیازمند آیات جدید، احکام جدید، اصول جدید، نظم جدید و مدنیّت جدید است. جهان ما نیازمند اتحاد و وحدت است. تا بتواند مسائل امروز را که اکثراً جنبه جهانی

دارند، به تائیدات الهیه و به هدایت مظهر کلی ربانی حل کند. و از این برزخ بسیار وحشتناک بسلامت بگذرد. و به تأسیس ملکوت الهی بر روی زمین موفق گردد. تا زمین و همین جهان، انعکاسی از جنت ابهی شود. و تازه ترین و سر سبز ترین روضه بهشت گردد.

باین قطعه از کلمات مکنونه حضرت بهاء الله توجه فرمائید:

«ای اهل فردوس برین!»

اهل یقین را اخبار نمائید که در فضای قدس، قرب رضوان، روضه جدیدی ظاهر گشته. و جمیع اهل عالین و هیاکل خلد برین طائف حول آن گشته اند. پس جهدی نمائید تا به آن مقام در آئید. و حقایق اسرار عشق را از شقایقش جوئید. و جمیع حکمت‌های بالغه احدیه را از اثمار باقیه اش بیابید. قَرَّتْ أَبْصَارُ الَّذِينَ هُمْ دَخَلُوا فِيهِ آمِنِينَ» (قطعه ۷۴)

در این بیان، حضرت بهاء الله همگان را بشارت می‌دهند که روضه جدیدی که اشاره به روضه ظهور ایشان است، ظاهر گشته، همه اهل بهشت و انبیاء قبل در حول و اطراف آن طواف میکنند. سپس همگان را دعوت میکنند که سعی نمایند تا به آن مقام که همانا مقام ایمان به ظهور جدید روح الهی است، برسند. و باز یاد آور میشوند که هر کس به این ایمان رسید، به کلیه حکمت‌های خداوندی رسیده است. و چشم‌های کسانیکه ایمان آورند روشن میشود.

گفتار چهاردهم رفتار منکران

امیدواریم که این بحث مختصر خواننده عزیز و محبوب ما را یاری دهد، با دعا و مناجات از خدا بخواهد که با دلی پاک و دیده ای بینا، جمال مظهر ظهور را بچشم حق ببیند. در آیات نازله بنظر انصاف، تعمق و تمعن کند. و هدفی جز کشف حقیقت نداشته باشد.

قرآن، آنان را که در مقابل آیات الهی زبان به اعتراض می‌گشایند، و دعوت اهل حق را با اعراض مقابله می‌کنند، بسختی نکوهش میکند:

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَ نَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ - إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ أَنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا»

(سوره کهف آیه ۵۷)

اعراض از آیات ظلم است. و معرضین بعلت انکار آیات، دل‌هایشان مختوم و گوش‌هایشان ناشنواست. و هرگز راه هدایت را نخواهند یافت.

در تحقیق و تحرّی، باید بنده حق، قدم اول را بردارد، تا بعنایت خداوند قدم دیگر را در عالم قدم گذارد. پیامبر الهی هر قدر هم کسی را دوست بدارد، آزادی انتخاب را از او نمی‌گیرد و باجبار او را براه راست رهنمون نمیشود:

« اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ اَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللّٰهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ
 اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِيْنَ »
 (سوره قصص آیه ۵۶)

خداست که اهل هدایت را می‌شناسد. و از اهل ضلال جدا می‌فرماید.

وظیفه نفوسی چون این عباد، آنست که بنابر قرآن مجید:
 « اُدْعُ اِلَى سَبِيْلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ
 بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ. اِنْ رَبُّكَ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيْلِهِ وَ هُوَ
 اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِيْنَ »
 (سوره نحل آیه ۱۲۵)

آن عزیزان را بموعظه و پند نیکو دعوت نمائیم. و به بهترین حجت و دلیل، بیان حقیقت کنیم. باقی به تصمیم شماست و بیاری خدا. زیرا او اهل حقیقت و غیر آنرا می‌شناسد. بنده شناس اوست.

در سوره عنکبوت آیه ۴۶، خداوند امر می‌فرماید که با اهل کتاب به بهترین زبان سخن داریم. و وحدت خدا را مبنای دعوت قرار دهیم.

در شریعت بهائی حضرت بهاء‌الله روش ابلاغ کلمه را چنین می‌فرمایند:

« ای اهل بهاء!

با جمیع اهل عالم بروح و ریحان معاشرت نمائید. اگر نزد شما کلمه و یا جوهریست که دون شما از آن محروم، بلسان محبت و شفقت‌القاء نمائید و بنمائید. اگر قبول شد و اثر نمود، مقصد حاصل. و الا او را به او واگذارید. و در باره او دعانمائید نه جفا. لسان شفقت جذّاب قلوب

است و مائده روح. و بمثابه معانیست از برای الفاظ. و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانائی. « (لوح خطاب به شیخ نجفی ص ۱۱)

ملاحظه فرمائید که فرد بهائی در مقام اول، مأمور است که شنونده را بجان دوست بدارد. و این شرط اول است.

در مقام آخر هم، حق اعتراض ندارد - که چرا با اینهمه دلائل و حُجَج، شنونده، باز راه اعراض می‌رود. بهائی باید او را بخود او گذارد و در حق او دعا کند. هدایت نفوس به اختیار خودشان، و با تأئید حضرت رحمان است.

تصور می‌کنیم اگر قدری با اعتراضات منکران به پیامبر اکرم، و ایرادات معترضان به اسلام محمدی، که در آیات قرآنیّه آمده است، توجه کنیم، بسیاری مسائل حلّ شود. و دلها به گلهای معانی زینت و به ثمرات یقین بارور گردد.

نخست، باید بدانیم که همه انبیاء و مظاهر مقدسه الهیه معرض آزار و اذیت، شکنجه و تهمت و استهزاء بوده اند.

«وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»

(سوره زخرف آیه ۷)

«يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»

(سوره یس آیه ۳۰)

استهزاء انبیاء و رُسل، بوسیله منکران و صاحبان ادیان قبلی، امری معمول بوده است.

آیات قرآن را دروغ و افتراء نامیدند. (سوره فرقان آیه ۴)

نسبت کَمَكِ بیگانگان به حضرت دادند. (همان آیه)

کلمات الهیّه را، افسانه های پیشینیان یا اساطیراً اولین خواندند. (سوره فرقان آیه ۵ - و بسیاری موارد دیگر).

به سخریّه، رسول اکرم را گفتند، که این چگونه پیامبر است! که در بازار راه می‌رود؟ غذا می‌خورد؟ و ملائکی با او نیستند. (سوره فرقان آیه ۷)

گاهی آیات الهیّه را «أَضْغَاثِ أَحْلَامِ» یعنی خوابهای پریشان نامیدند. (سوره انبیاء آیه ۵)

حضرت رسول را شاعر خواندند. (انبیاء ۵-طور ۳۰-الحاقه ۴۱) نسبت جنون به آن حضرت دادند. (حجر آیه ۶ - دخان آیه ۱۴)

او را معلّم مجنون گفتند. یعنی دیوانه ای که کسی او را تعلیم میدهد. خداوند بناچار سوگند یاد می کند که او دیوانه نیست. (سوره طور آیه ۲۹)

حضرت را مسحور و جادو شده گفتند. (سوره فرقان آیه ۸) و گفتند که جنّ در آن حضرت حلول کرده. (سوره مؤمنون ۷۱)

دهها آیه در قرآن است دالّ بر آنکه منکران، حضرت محمّد را و پیامبران دیگر را شاعر، مسحور، ساحر و مجنون نامیده اند. و گفته اند که اینان بشرهائی مانند ما هستند. (فی المثل سوره یس آیه ۱۵)

مشرکان، هر گاه حضرت رسول اکرم را می دیدند به تمسخر میگفتند: آیا این است کسی که خدا او را یرسالت برگزیده است؟ بر او و کلمات خداوند و قرآن مجید همه نوع ایراد وارد می ساختند.

گاهی میگفتند که چرا قرآن یکجا نازل نمی شود.

(سوره فرقان آیه ۳۲)

گاهی میگفتند این قرآن را تبدیل کن و قرآن دیگر بیاور.

(سوره یونس آیه ۱۵)

و... و...

سوره قلم را بخوانید تا به بعضی دیگر از اعتراضات منکران آگاه شوید. در آیه دوّم خداوند شهادت میدهد که پیامبرش دیوانه نیست و در آیه چهارم قسم میخورد که او خُلُقِ نیکو دارد.

منکران آیات را اساطیر اولین میگفتند. (آیه ۱۵)

در این سوره، عاقبت منکران و پاداش آنان را بیان میدارد. در آیه ۵۱، تمسخر آنان را نسبت به حضرت رسول یاد کرده، اشاره میکند که آن جمال الهیّه را دیوانه میخوانند.

رسول اکرم را بحدّی آزار و اذیت کردند که خود فرمود:

« ما اونی نَبیُّ بِمِثْلِ ما اوذیتُ » یعنی هیچ پیامبری چون من آزار نشد. مآلاً، خداوند به آن حضرت میفرماید چاره ای جز تحمل نداری. اگر میتوانی نقبی در زمین بکن و یا نردبانی بگذار و به آسمان فرار کن. (سوره انعام آیه ۳۵)

بیش از ۳۵ آیه در قرآن ذکر آزارها و شکنجه های وارده بر رسول اکرم است. آن حضرت بالاخره از مگّه باجبار هجرت اختیار فرمود.

بیش از ۲۷ آیه در ذکر اعتراضات مشرکان، و درخواست

معجزات است. که بعثت عدم قبول حضرت، به تمسخر حضرتشان منتهی شده است.

از رسول اکرم میخواستند آتشی نازل فرماید که قربانی او را ببلعد. (سوره آل عمران آیه ۱۸۳) - چشمه بکند (سوره بنی اسرائیل آیه ۹۰) - باغ خرما و انگور فراهم سازد. (سوره بنی اسرائیل آیه ۹۱) - آسمان را بزمین اندازد و خدا و ملائک را فرود آرد. (سوره بنی اسرائیل آیه ۹۲)

خانه از طلا بسازد و یا به آسمان برود و کتابی از آنجا برایشان بفرستد تا در آسمان بودنش را بپذیرند. (آیه ۹۳) اعتراضات منکران و مشرکان حدّ نداشت و خداوند در قرآن در مورد آنان میفرماید:

«انَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ - وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ» (سوره یونس آیات ۹۶ و ۹۷)

مفهوم آنکه: اینان نفوسی هستند که اگر تمامی آیات و حجج الهیه را ببینند، باز مؤمن نخواهند شد. اینان مستحقّ عذابند.

پناه بر خدا از اهل استکبار. هر آن باید در تقدیس نفس بکوشیم. و در تطهیر دل جهد نمائیم. از غبار کبر و ریا پاک شویم. و به تمام وجود از درگاه ملیک غیب و شهود چشم بینا، گوش شنوا و قلب و روح مستعدّ و مهیّا بخواهیم. باشد که عنایات باریتعالی شامل حال شود و جمال الهی بر ما نمودار گردد.

نعیم فیلسوف بزرگ بهائی به زیبایی تمام و با تأسف و

تَحَسَّرَ كَامِلًا، در بیان ظهور رسول اکرم میفرماید:
 در بیان طلوع شمس حجاز
 من چه گویم که قصه ایست دراز
 علمای یهود و قوم قریش
 هر یکی خواستند از او اعجاز
 که بگن چشمه و برآور آب
 یا که بیت از طلای ناب بساز
 یا بیار آتشی تو، قربان سوز
 «یا بر آور ز مردگان آواز»
 یا بینداز آسمان به زمین
 یا که خود را بر آسمان افسران

و از زبان رسول اکرم در اشاره به آیات قرآن میفرماید:
 گفت من چون شما یکی بشرم
 بشر، امّا بوحی حقّ ممتاز
 و بالاخره:

من پیام آورم نه شعبده باز

خداوند، قرآن مجید و رسول اکرم، تنها حجیت پیامبری را
 ﴿آيَاتِ الْهَيْهَةِ مِدَانَتِدْ. وَ مَكْرَرٌ مِیْفَرْمَايِنْد: «أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ إِنَّا
 أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ» یعنی آیا کافی نیست که ما بر تو
 کتاب و آیات مقدسه ربّانیه نازل فرموده ایم.
 بارها در این صفحات، شواهدی نقل شد، که خداوند منکر

آیات را مستحقّ عذاب شمرده، میفرماید کسی آیات الهیه را تکذیب و انکار نمیکند جز کافران و مشرکان. (سوره های بقره: ۱۲۱- انعام: ۹۲- احقاف: ۷- آل عمران: ۸۱ تا ۹۱ و بسیاری آیات دیگر) خداوند از منکران میخواهد اگر میتوانند نظیر این آیات را بیاورند. یا سوره ای چون سُورَ قرآنیّه بسازند. و آنگاه خود گواهی میدهد که نمیتوانند. و از این عمل عاجزند.

بیاد آوریم زمانی که فرستادگان حضرت رسول به دزبار نجاشی (امپراطور حبشه) وارد شده، آیاتی از قرآن بر او تلاوت کردند. امپراطور فی الحین کلمات الهیه را بشناخت. و گفت این کلمات از همان مصدری است که انجیل و تورا، از آنست.

انسان بصیر، که روحی پاک و قلبی تابناک دارد، انعکاس آیات و کلمات ربّانیّه را در آئینه دل و جان مشاهده میکند و اثر حیات بخش آنها در نخستین دم، احساس مینماید. اگر انسان چون هنرشناسی واقف باشد که هنر اصیل را میشناسد، کلمات خدا را از غیر آن باز میشناسد و سر تعظیم به کلمات الهی فرود میآورد.

بمنظور روشن شدن چشم و قلب خواننده محبیب، در اینجا آیاتی نازل از قلم اعلیٰ بر جمّال ابهی، در لوح خطاب به سلطان ایران، بعنوان مسك الختام این بحث هدیه میشود:

« يَا مَلِكُ قَدْ رَأَيْتُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَا رَأَتْ عَيْنٌ وَلَا سَمِعَتْ أُذُنٌ، قَدْ أَنْكَرَنِي الْمَعَارِفُ وَضَاقَ عَلَيَّ الْمَخَارِفُ. قَدْ

نَضَبَ ضَحَضَاحُ السَّلَامَةِ وَأَصْفَرَ ضِحَضَاحُ الرَّاحَةِ، كَمِ مِنْ
 الْبَلَايَا نَزَلَتْ وَكَمْ مِنْهَا سَوْفَ تَنْزُلُ، أَمْشَى مُقْبِلًا إِلَى
 الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ وَعَنْ وَرَائِي تَنْسَابُ الْحُبَابِ. قَدْ اسْتَهَلَّ
 مَدْمَعِي إِلَى أَنْ بُلُّ مَضْجَعِي. وَ لَيْسَ حُزْنِي لِنَفْسِي، تَاللَّهِ
 رَأْسِي يَشْتَاقُ الرَّمَاحَ فِي حُبِّ مَوْلَاهُ. وَمَا مَرَّرْتُ عَلَى شَجَرٍ
 إِلَّا وَقَدْ خَاطَبَهُ فُوَادِي: يَا لَيْتَ قَطَعْتَ لَاسْمِي وَصَلَبَ عَلَيْكَ
 جَسَدِي فِي سَبِيلِ رَبِّي. بَلْ بِمَا أَرَى النَّاسَ فِي سَكْرَتِهِمْ
 يَعْمَهُونَ وَ لَا يَعْرِفُونَ. رَفَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَ وَضَعُوا الْهَيْمُ. كَانَتْهُمْ
 اتَّخَذُوا أَمْرَ اللَّهِ هُزُوءًا وَ لَهْوًا وَ لَعِبًا. وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ
 مُحْسِنُونَ وَ فِي حِصْنِ الْأَمَانِ هُمْ مُحْصِنُونَ. لَيْسَ الْأَمْرُ كَمَا
 يَظُنُّونَ، غَدًا يَرُونَ مَا يُنْكِرُونَ . . .

تَاللَّهِ لَوْ يَنْهَكُنِي اللَّغَبُ، وَ يَهْلِكُنِي السُّغْبُ، وَ يَجْعَلُ فِرَاشِي
 مِنْ الصَّخْرَةِ الصَّمَاءِ، وَ مُوَانِسِي وَ حُوشِ الْعِرَاءِ، لَا أَجْزَعُ وَ
 أَصْبِرُ. كَمَا صَبَرَ أَوْلُوا الْحَزْمِ وَ أَصْحَابُ الْعَزْمِ بِحَوْلِ اللَّهِ
 مَالِكِ الْقَدِيمِ وَ خَالِقِ الْأُمَّمِ. وَ أَشْكُرُ اللَّهَ عَلَى كُلِّ الْأَحْوَالِ وَ
 نَرْجُو مِنْ كَرَمِهِ تَعَالَى، بِهَذَا الْحَبْسِ، يُعْتِقُ السَّرْقَابَ
 مِنَ السَّلَاسِلِ وَ الْأَطْنَابِ. وَ يَجْعَلُ الْوُجُوهَ خَالِصَةً لَوُجْهِهِ
 الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ. إِنَّهُ مُجِيبٌ لِمَنْ دَعَاهُ وَ قَرِيبٌ لِمَنْ نَاجَاهُ.
 وَ نَسَأَلُهُ بِأَنْ يَجْعَلَ هَذَا الْبَلَاءَ الْأَدْهَمَ دِرْعًا لِهَيْكَلِ أَمْرِهِ وَ بِهِ
 يَحْفَظُهُ مِنْ سَيُوفِ شَاخِذَةٍ وَ قُضْبِ نَافِذَةٍ. لَمْ يَزَلْ بِالْبَلَاءِ عَلَا
 أَمْرُهُ وَ سَنَا نَكْرَهُ. هَذَا مِنْ سُنَّتِهِ قَدْ خَلَّتْ فِي الْقُرُونِ الْخَالِيَةِ
 وَ الْأَعْصَارِ الْمَاضِيَةِ. فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ الْقَوْمُ مَا لَا يَفْقَهُونَهُ
 الْيَوْمَ. إِذَا عَثَرَ جَوَادَهُمْ وَ طَوَى مِهَادَهُمْ وَ كَلَّتْ أَسْيَافُهُمْ وَ

زَلَّتْ أَقْدَامُهُمْ . . .

أَيُّ دِرْعٍ مَا أَصَابَهَا سَهْمُ الرَّدِيِّ وَأَيُّ قَوْدٍ مَا عَرَّتُهُ يَدُ الْقَضَا
وَأَيُّ حَصْنٍ مَنَعَ عَنْهُ رَسُولُ الْمَوْتِ إِذَا أَتَى؟
وَأَيُّ سَرِيرٍ مَا كُسِرَ؟ وَأَيُّ سَدِيرٍ مَا قُفِرَ؟ نَوَّعِلِمَ النَّاسُ مَا
وَرَاءَ الْخِتَامِ مِنْ رَحِيقِ رَحْمَةِ رَبِّهِمُ الْعَزِيزِ الْعَلَامِ، لَنَبْذُوا
الْمَلَامَ وَاسْتَرْضَوْا عَنِ الْغُلَامِ. وَأَمَّا الْآنَ حَجَّبُونِي بِحِجَابِ
الظَّلَامِ الَّذِي نَسَجُوهُ بِأَيْدِي الظُّنُونِ وَالْأَوْهَامِ. سَوْفَ تَشُقُّ يَدُ
الْبَيْضَاءِ جَيْبًا لِهَذِهِ الْبَيْلَةِ الدُّمَاءِ. وَيَفْتَحُ اللَّهُ لِمَدِينَتِهِ بَابًا
رِتَاجًا. يَوْمَئِذٍ يَدْخُلُونَ فِيهَا النَّاسُ أَفْوَاجًا. وَيَقُولُونَ مَا
قَالَتْهُ الْأَلْنِمَاتُ مِنْ قَبْلُ. لِيُظْهَرَ فِي الْغَايَاتِ مَا بَدَأَ فِي
الْبِدَايَاتِ . . .

در این آیات بهیئات، جمال ابهی، اشاره به مصیبات و
بلائی وارد بر حضرتشان می فرمایند. (نفس مقدسش از
خاندان وزراء و صاحب جاه و ثروت بی انتهای و احترام و
قدرت بی اندازه بود. و تا قبل از قیام بخدمت امر خداوند،
از همه گونه نعمای ظاهره بتمامی بر خوردار، و در
محیطی راحت بسر میبرد. ایشان دعوت امیرکبیر و
سایرین را به قبول منصب و مقام پر شوکت و جلال
نپذیرفت. و پنجاه سال زندان و غل و زنجیر و تبعید و
سرگونی و زجر و شکنجه را بخاطر احیاء عالم انسانی
و اتحاد جهان بشری تحمل فرمود.)

و سپس میفرمایند: بستر مبارک از اشک دیده تر است. و
این غم نه بخاطر خودشان است، بلکه بر غفلت انسانهاست

و نابینائی آنان، و محرومیّتشان از دیدار جمال الهی. حضرتشان آرزوی شهادت دارند. و عزم جزم خود را در تحمّل بلا بخاطر آزاد کردن گردنهای بندگان از یوغ اسارت‌های تن و جان بیان میفرمایند. و از خداوند میطلبند که باین بلای وارده بر ایشان، امر خود را تعالی بخشد. سپس به فنای عالم اشاره فرموده، در عباراتی بی نظیر که بوی خوش آیات قدسیّه ملکوتیه آن، نفوس را حیات تازه میبخشد، پایان شام سیاه را بشارت میدهند. و بصراحت میفرمایند که خداوند به پرتو انوار شمس حقیقت، پرده این شب تار را خواهد درید. و بآبی وسیع بر شهر مقدّس خویش (شریعت جدید) خواهد گشود. و مردمان فوج فوج به ملکوت ایمان وارد خواهند شد.

(آخرین عبارات اشاره ای لطیف است به وقایع زمان حضرت مسیح علیه السّلام.)

به ردّ خدا از کتاب خدا !

حجابی بچشمان بینای خویش
مجوّجّت از ساعت ای هوشیار
چرا منکر منطق و فطرتی
به ساعت به حجّت بکوشی همی
که نقص از تو و ساعتست و حساب
دلیل آوری، ای ز منطق چسدا؟
بنا بر شـهـادات ربّ القلق
بود صفحه ای از کتاب خدا
ز دریای عرفان او قسمتی است
عطا کرد مادر ترا شیر پاک
ز دریای انعام حق گونه گون
که از حدّ ما برتر است از کتاب
بنا بر نیاز دل و جان خلق،
عطا کرد برگی ز باغ نعیم
که محجوب کرده دل از ذات حق
حجابیست بر چهر خورشید پاک
اگر پرده وهم خمود بردری
ببینی عیسان در دل نه طلیق
چو قرآن بود پرتو کوه نور
بهر پرتوی بیند او شاه جان

مساز ای برادر زسودای خویش
چو خورشید باشد به نصف النهار
تو کز برترین گوهر و عترتی
رخ از نور خورشید پوشی همی
بدان از یقین ای اسیر سراب
به ردّ خدا از کستتاب خدا
ندانی که برطبق آیات حق
بیانات عیسی ز سر تا پیا
و قرآن که از باب او رحمتی است
چو انسان نوزاد بودی بخساک
کنونت رسد از عطایش قزون
کتاب مبین را نباشد حساب
خداوند دانای و جـدان خلق
بهر یک ز اطیّار عرش قویم
مشو آنچه از غسرق آیات حق
که انوار رخسندۀ تابناک
ز آیات او ره بذاتش بری
چو باشد دلت راهی راه حق
که تورات و انجیل و زند و زبور
اگر پاک باشد دل و دیدگان

گفتار پانزدهم

یوم ظهور

«در جمیع کتب مقدّسه الهیّه، بشاراتی است که بشارت میدهد، روزی خواهد آمد که موعود جمیع کتب ظاهر خواهد شد. و یک قرن نورانی تشکیل خواهد کرد. علم صلح و سلام بلند خواهد شد. وحدت عالم انسانی اعلان خواهد گردید. در میان اقوام و امم بغض و عداوت نماند. جمیع قلوب ارتباط به یکدیگر نمایند.

در تورات مذکور است. در انجیل مذکور است. در قرآن مذکور است. در زند اوستا مذکور است، در کتاب بودا مذکور است.

خلاصه در جمیع این کتب مذکور است که بعد از آنکه تاریکی عالم را احاطه نمود، آن روشنائی طلوع نماید. . . هر وقت که ظلمت ضلالت عالم را احاطه کند، و نفوس بشر بکلی از خدا غافل شوند، و مادیات بروحانیت غلبه نماید، . . در همچو وقتی آن آفتاب طلوع خواهد نمود و آن صبح نورانی ظاهر خواهد شد. « (پیام مبارک در نیویورک، ۵ جولای ۱۹۱۲) (مجموعه خطابات مبارکه حضرت عبدالجباء، قسمت دوم ص ۱۶۱)

آیاتی بسیار در قرآن کریم اشاره به روزی است که:

اولاً - دوره ذلت یهود به انتها میرسد. و به یمن اقبال به حضرت قیوم مورد عفو الهی قرار گرفته، به ملکوت الهی

وارد میشوند. این وعده در کُتُب عهد عتیق نیز آمده است. و بازگشت یهود در یوم واپسین به ارض مقدس علامت ظاهری آنست.

بعبارت دیگر در این واقعه که در قیام حضرت قائم واقع میشود، خداوند، حتی به حسب ظاهر، یهودیان را از اسارت و ذلت و پراکندگی در میان امت ها نجات میدهد. ارض مقدس به روی آنان باز شده، سلطنت و حکومت ظاهره در ارض مقدس به آنان باز میگیرد. این وعده بوسیله حضرت موسی، به بنی اسرائیل داده شد. حضرتشان پس از بیان فساد یهود و بدکاریهای آنان، ذلت آنان را به روشنی پیشگوئی کرده، وعده میدهد که با ظهور آب آسمانی، رب الجنود، مظهر رحمانیت الهی و شاهزاده صلح، آنان مورد عفو الهی قرار گرفته، باراضی مقدسه باز خواهند گشت و عزیز خواهند شد.

نبوآت حضرت موسی و انبیاء بنی اسرائیل به این مطلب تمام نمیشود. بلکه آینده شکوفای خاک اسرائیل بخصوص دره شارون، وادی عگا و کوه کرمل نیز پیش بینی میشود. این وعده در انجیل مکرر میشود. در آخرین کتاب (مکاشفات یوحنا) باب یازدهم، ضمن بیان ظهور طلعت محمّدی و قیام حضرت علی، بیان میشود که ارض مقدس برای یکهزار و دویست و شصت روز (بعبارت دیگر چهل و دو ماه، و نیز یکزمان و دو زمان و نیم زمان - که باز هم چهل و دو ماه، و معادل یکهزار و دویست و شصت

روز میشود.) از اعتبار خواهد افتاد. توجه فرمائید که این دقیقاً یکهزار و دویست و شصت سال، دوره اسلام است. (زیرا هر روز در تورا، نماینده يك سال است.) و در اینمدت، سرزمینی که قبلاً قبله عالم بود و حتی قبله اوّل مسلمین، به امر خداوند از احترام عاری بود. مگه قبله مسلمین گشت. و اراضی مقدّسه در تمامی دوران اسلام (دقیقاً تا سال ۱۲۶۰ هجری قمری، معادل با ۱۸۴۴ میلادی که مطابق با اظهار امر حضرت باب است.)، در تصرف اقوام غیر اسرائیلی ماند.

مسیحیان دویست و چهار سال با مسلمانان جنگیدند. پاپ دستور جهاد عمومی داد. و لکن هرگز موفق به تصرف ارض مقدّس نشد. با طلوع شریعت بهائی نه تنها، اراضی مقدّسه از تصرف مسلمانان بدر آمد، بلکه ورود یهودیان به آن منطقه، پس از قرن‌ها، ممنوعیت آزاد شد. یهودیان به سرزمینی که به جدّشان ابراهیم وعده داده شده بود، بازگشتند. حکومت اسرائیل تشکیل شد. همه این برکات از ثمرات یوم ظهور ربّ الجنود و استقرار عرش حضرت باب و جمال ابهی در آن نقطهء شریفه است.

بار دیگر ارض اقدس قبله عالم شد. و زیباترین بقعه جهان و مرکز اداری و روحانی ملکوت الهی بر روی زمین قرار گرفت. این مسأله خود یکی از دلایل آنست که معراج حضرت رسول به مسجد الاقصی، یعنی ارض اقدس، منتهی میشود.

آیات قرآنیّه دالّ بر آن است که همه این اتفاقات حقّ است. وذلّت یهود برای مدّت موعود، قطعی است. (سوره بقره آیه ۸۱) توجه فرمائید که چگونه این معنی تأکید میشود:

«ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُخَفُوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلِ مِنَ النَّاسِ وَ بَاؤُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ. وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ. ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ» (سوره آل عمران آیه ۱۱۲)

یهود به غضب الهی گرفتار شدند، زیرا به آیات خدا کافر شده پیامبران خدا را کشتند. و از تجاوزکاران بوده اند.

ثانیاً - با قیام قائم و قیوم، اختلافات بین امم از بین می‌رود. و آنچه از سوء تفاهمات در درك کتب مقدّسه حاصل شده، و امتهای مختلف در موارد گوناگون نظرات متفاوت اظهار کرده اند، به برکت آیات نازلّه بر جمال ابهی و طلعت باب، حلّ شده، مشکلات و متشابهات کتاب الهی، تبیین و تشریح میگردد. اختلاف در آیات که البتّه محصول تفسیرات شخصی علماء است، همواره، سبب اختلاف و شقاق است. (سوره بقره آیه ۱۷۶)

و کتاب الهی که با بعثت مبشّرین و منذرین بر انسان آشکار میشود، حلّ اختلاف مینماید. (سوره بقره، آیه ۲۱۳) و افراد انسانی را به شریعه هدایت رهبری میکند.

(سوره نحل، آیه ۶۴)

در قرآن مجید بخصوص در مورد اختلاف نظرهای حاصله بین یهود و نصاری، آیاتی است که حلّ آنرا بقیوم قیامت

موکول میفرماید:

« وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ الْنَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ
الْنَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ.
كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ - فَأَلَّلَهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ
يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ » (سوره بقره آیه ۱۱۲)

بدیهی است حل این اختلافات و بیان حقیقت مسائل،
بایستی در این جهان بشود، تا شاید سبب هدایت شود. و
این کیفیت در ظهور اعظم الهی و نزول آیات مُحکمه
شریعت بهائی بتمام معنی تحقق یافت. امروز بهائیان از
همه مذاهب مختلفه مسیحی و یهودی به صراط مستقیم
قائم و به تمام حقیقت رسیده اند.

سوره یونس (آیه ۱۹) و سوره هود (آیه ۱۱۰) مکرر، تأکید
مینماید که حل اختلاف عقاید اقوام و نظرات آنان به
قضاوت خداست، یعنی به نزول آیات الهیه بر مظهر جدید.
در سوره شوری (آیه ۱۰) این حقیقت تأکید شده است.

و در سوره یونس (آیه ۹۲) این معنی در مورد یهود تکرار
میشود: « وَ لَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مَبُوءًا صَدَقَ وَرَزَقْنَاهُمْ
مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ. أَلَمْ يَكُنْ لَكَ
بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ »

علم کتاب و تعبیرات شخصیه سبب اختلافات شد. و روز
قیامت (یعنی روز ظهور قائم و قیوم) خداوند حل اختلافات
خواهد فرمود. برای درک این معنی باید به آثار مقدسه
بهائی مانند کتاب ایقان جمال ابهی و مفاوضات عبدالبهاء

مراجعه شود.

سوره نساء (آیات ۱۵۷-۱۵۹) در بیان اینکه عیسی بن مریم به صلیب نرفته و کشته نشده بلکه به سوی خداوند برده شده است، یکی از موارد اختلاف شدید مابین مسلمانان و یهود و نصاری است.

و نیز مسأله تثلیث (اب - ابن و روح القدس) که مورد اعتقاد مسیحیان است، و بسیاری اختلافات حتی در بین مذاهب مختلف مسیحی بوجود آورده، موضوع مناقشات بسیار بوده و هست.

مسأله قربانی اسحاق یا اسماعیل نیز بین یهود و نصاری از یک طرف و مسلمانان از طرف دیگر، موجب اختلاف شدید شده است.

در مسأله خلقت انسان، تکامل حیات، معنی جن و مَلَك، نُبُوْت و رسالت، قیامت، ختمیت، عود و رجوع، بهشت و جهنم، نوع عذاب و عقاب اخروی یا دنیوی، مسائل مربوط به روح و روحانیات و در آنچه آدمیان به آن علمی اندک داشته اند، بین صاحبان ادیان اختلاف است. اینها و صدها مسائل دیگر در شریعت بهائی، طبق موازین حقیقی علم الهی، تشریح و توضیح شده است. بهائیان از امم مختلفه به اصل حقیقت رسیده اند. و البته جز ظهور مظهر کلیه الهیه، راهی برای حل اختلافات نبوده است.

خواننده محبوب باید فی الحقیقه حل تمامی معضلات و مشکلات خود را در شریعت بهائی جستجو نماید.

در آیه ۶۴، سوره نحل میفرماید:

«وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»

نشان میدهد که همواره کتاب الهی برای بیان موارد اختلاف بوده، و هدایت است و رحمت، و لکن برای آنان که مؤمنند و این تبیین، وظیفه پیمبر جدید است.

آثار جمال ابهی، آیات الهیه، برای هدایت جمیع اقوام و ملل است. و بنابراین صاحبان ایمان و حتی غیر متدینان در این آیات بحقیقت خواهند رسید.

حقیقت یکی است و تعدد نمی پذیرد. تنها شرط لازم انصاف است و نداشتن بغض و حب.

در این شریعت مقدس، راه هر گونه اختلاف و انشقاق مسدود است. و هرگز مصداق «كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»، در امر بهائی اتفاق نخواهد افتاد.

عهد و میثاق محکم و متینی که جمال ابهی از مؤمنان خود گرفته اند، توجه آنان را فقط به حضرت عبدالبهاء، مرکز میثاقشان و مبین آیاتشان - و پس از ایشان، به یکتا و لسی امر بهائی و بیت العدل اعظم الهی (مرجع انتخابی جهانی بهائی که مصون از خطا و تحت عصمت موهوبی از جمال ابهی و حضرت اعلی می باشد.) منحصر مینماید و تعبیرات و تفسیرات شخصی را بقصد رهبری دیگران بی اعتبار میسازد. البته هر فرد باید آیات را بخواند. و درك شخص برای خودش کافی است. هر فرد میتواند

با مشورت با دیگران و مطالعه آثار و تفکر و دعا، رشد نموده بحقیقت کلی تری رسد. و لکن تبیین آیات منحصرأ حق آندو وصی منصوص بوده و لا غیر. در عین حال بیت العدل اعظم میتواند در مواردی که قوانینی فرعی، بعلت تغییر شرایط زمانی، لازم میشود، وضع قانون کند. و بیت العدل دیگر بمناسبت حال، میتواند آنرا تبدیل نماید.

این حکم فقط به بیت العدل جهانی راجع است. و آن هیئت نیز، در مورد قوانین اصلی که منصوص کتاب است، اختیاراتی ندارد. امر بهائی هرگز انشقاق نپذیرد و در وحدت قطعیه آن خللی وارد نشود.

اختلاف و انشقاق، در تمامی ادیان بلافاصله پس از رحلت پیامبر حاصل شده است، و اکثراً در قرن اول ظهور.

ثالثاً - در یوم ظهور، مردم به خدمت امر پروردگار قیام خواهند نمود، یعنی در رکاب مظهر الهی.

«يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (مطفقین آیه ۶)

این از علائم قیامت است. علائم این یوم عظیم که در آیات این سوره عنوان شده، عیناً مثل آیات تورا و انجیل در ظهور آخر است. و همه اشاره به یوم ظهور واپسین میباشد. در آنروز زمین بنور پروردگار روشن خواهد شد: میفرماید: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» (سوره زمر آیه ۶۹) تردیدی نیست که نور الهی همواره بر کائنات میتابد. و این آیه و این وعده، مربوط به ظهور حضرت قائم و طلعت قیوم است. بخصوص که این آیه مبارکه، پس از ذکر

«دو بار نفخ در صور» و قیام مظهر ظهور و قضاوت او بین امت‌ها است. (در واقع سوره زُمر تماماً ذکر علائم ظهور قائم و قیوم است.)

امروز دیانت بهائی، که فقط یکصد و پنجاه و هفت سال از ظهورش میگذرد، امری جهانی شناخته شده است. و بزودی عالم انسانی بنور معرفت بهائی روشن و منیر خواهد شد. و اذهان متفکران عالم بحقایق اصلیه این آئین نازنین و موازین محکمه آن آشنا شده و میشود.

برای مثال به بعضی از اصول دیانت جهانی بهائی و گسترش آن در اجتماع انسانی اشاره میشود:

وحدت عالم انسانی - استقرار صلح عمومی - ترك کلیه تعصبات نژادی، دینی، فرهنگی، ملی، قومی، طبقاتی، جنسی و غیر آن - تساوی حقوق زنان و مردان - وحدت اساس و هدف کلیه ادیان - وحدت پیغمبران - تأسیس محکمه کبرای بین المللی - توجه عموم جهانیان به محیط زیست - حلّ مسائل اقتصادی و تعدیل معیشت - تعلیم و تربیت عمومی و اجباری - تطابق دین و علم - لزوم يك سیستم ارتباطات بین المللی - وحدت زبان و بالاتر از همه تلفیق مدنیت روحانی با تمدن مادی یا بعبارت دیگر روحانی کردن عالم انسانی که امروزه مورد تأیید اغلب متفکرین و سیاستمداران و جامعه شناسان جهان آزاد است. در تعلیم این اصول، دیانت بهائی، جدا از هر نوع تقلید، راه درک حقیقت را به تحسری حقیقت میداند. و

معتقد است که هر انسانی باید آزاد از هر تعصّب و حبّ و بغض، و نیز آزاد از هر نوع فشار فکری و روحی و قومی و خانوادگی، قدم در راه تحقیق گذارد. و هدفش فقط رسیدن به حقیقت باشد.

شریعت بهائی معتقد است که چنانچه انسانها با آزادی کامل حقیقت را بجویند، همه به نقطه واحد و عقیده واحد خواهند رسید. و وحدت عقاید، وحدت افکار و وحدت آراء در کارهای عمومی، پیندا خواهد شد. این سه وحدت، نیروهای انسانی را در راه ترقّی و سعادت بشر همگام خواهد نمود. و بدیهی است که رشد انسانیت در آن زمان سرعت خارق العاده خواهد یافت.

آنروز امید است که:

«رسد آدمی بجائی که بجز خدا نبیند»

گرچه عمق و وسعت این اصول، چنانچه در آیات الهیه عنوان شده است، برتر از ادراک بشر امروز، حتی مؤمنین است. ولکن نیاز عالم انسانی باین اصول، روز بروز درک این تعالیم را بیشتر و روشن ترمینماید.

هر يك از اصول فوق در آثار دیانت بهائی، الواح جمال مبارك، خطابات و مكاتیب عبدالبهاء، آثار ولی امرالله و تألیفات دانشمندان بهائی، تا حدّ زیادی، توضیح داده شده، اساس هر يك و طریق حصول به آن بیان شده است. ما در پایان این رساله باز هم بعضی از آن اصول را عنوان خواهیم کرد.

یوم ظهور به: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا، لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا - ذَلِكَ الْيَوْمَ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا» (سوره نبا آیات ۲۸ و ۲۹)

نامیده شده است. در آن روز حضرت روح، (مقصود، روح الهی در حضرت بهاء الله) قیام میفرماید. و ملائک در محضر او خواهند بود. قرآن تأکید مینماید که آنروز، حق است. و حتماً خواهد آمد. و آنان که بخواهند، راه خدا را خواهند یافت. دعوت عمومی و راه روشن است.

در معنی ملائک، به سوره زخرف آیه ۶ نگاه کنیم:

«وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ»

یعنی اگر خداوند اراده فرماید، از مسلمانان ملائک میسازد. و آنان را در زمین جانشین خود قرار میدهد. در واقع ملائک، انسانهای پاک و طاهرند. آنانکه در حالیکه در هیكل انسانی هستند، مظاهر صفات الهیه میباشند. جالب آنستکه پس از این آیه، ذکر میشود:

«وَإِنَّهُ لَعَلِمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ، هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ» (سوره زخرف آیه ۸۱)

یعنی این مسائل مربوط بدانشر «ساعة» است. در آن شك نکنید و مرا اطاعت کنید. که این راه راست است.

تمامی این آیات دلیل بر آنست که در یوم ظهور حضرت قائم و طلعت قیوم، ملائک با ایشان خواهند بود. نفوسی که بدون اذن حق سخن نخواهند گفت. و جز راه او نخواهند رفت. اینان فرشتگان خداوندند.

قرآن در این لحظه، آشکارا، هشدار میدهد که مبادا شیطان راه شما را ببندد:

«وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (سوره زخرف ۶۲)
در سوره فجر (۲۱ و ۲۲): «كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا - وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا»

میفرماید: روزی که زمین بسختی خواهد لرزید، یعنی انقلاب عظیم جمیع شئون را خواهد گرفت، پروردگار شما با صف هائی از ملائک خواهد آمد. این اشاره به قیام ربّ (مقصود مربّی الهی) و خدمت ارواح مقدّسه، در درگاه آن مظهر پروردگار است.

سوره نبأ در قرآن کریم روشنی بخش دل و جان است. و حقایق ظهور جمال ابهی و طلعت باب را بوجهی بیان میدارد که سبب سرور خاطر و بشارت روح اهل حقیقت و نور دیدگان سالکان راه معرفت میشود.

با هم این سوره کوتاه را مطالعه میکنیم:

این سوره متعال، از نبأ عظیم صحبت میدارد. (و کدام خبر از خبر ظهور بزرگتر؟) خبری که همگان در آن اختلاف نظر دارند. ولکن پس از وصول، اطمینان قلب حاصل خواهد شد. حضرت باری پس از ذکر بعضی نعم و آلاء، علائم «یوم فصل» و «میعاد» را ذکر میفرماید.

در حقیقت با بیان این نعم، انسان را بلطف خود مطمئن فرموده از «نفخ در صور» یاد میکند، که به آن، آسمان رحمت و هدایت الهی باز میشود. (ظهور جدید واقع میشود)

کوههای تکبر و خود خواهی (که علمای ادیانند) در هم میریزند. و البته طغیانگران به عذاب جهنم گرفتار میشوند. اینانند که آیات الهیه را تکذیب مینمایند. و متّقین (فقط متّقین یعنی پرهیز کاران) به بهشت هدایت و لقاء مظهر الهی، که عین لقاء الله است، وارد میشوند.

پروردگار آسمان و زمین و خدای رحمان (که البته منظور مظهر اوست) در بین آنان خواهد بود. روح اعظم قیام میفرماید. و ملائکه (نفوس پاکی که جز باذن رحمان سخن نخواهند گفت) در خدمت او خواهند بود. و جز سخن صواب نخواهند شنید. میفرماید:

آنروز، حقّ است و ما عذاب را وعده داده ایم، (بیاد آریم که میعاد عذاب «یکروز هزار ساله» است) روزی که هر کس پاداش خود را خواهد یافت. و کافران آرزو خواهند کرد که بخاک فرو روند.

فی الحقیقه این سوره کبیره به تنهایی حجّتی کافی است و متّقین را هدایت میکند.

فجر ظهور
آسمان خاوران، صبح پگاه
میشود زیباتر از رخسار ماه
بازتاب پرتو انوار هور
میکنند آفاق خاور را چو طور
شعله های زرد و سرخ آتشین
آسمان را میکند چون نقش چین
صدهزاران مایه رنگ سرخ و زرد
میشود در هم، بروی لاجورد
گاه باشد همچو دشت کشتگان
گاه باشد چون درخت ارغوان
گاه همچون شعله سینا به طور
گاه زرد رویِ مفتـونان دور
گر ببیند دیده در رخسار صبح
مات ماند دیده، در دیدار صبح
آتش عشق و لهیب شور و شوق
عاشق دلداده را، آرد به ذوق
چون گل سرخ است، گاهی آسمان
دشت عشق و خون، جمال خاوران
کم کم آفاق روشن میشود
رشد باغ و راغ و گلشن میشود
از دم باد سحر، هنگام صبح
هر دل شیدا، فتد در دام صبح

مشرق خورشید معنی هم چنین
از شرار عشق باشد نقش چین
از جمال قدسی سلطان جان
شعله ها بینی بسوی آسمان
شعله هائی پر لهیب و التهاب
میکشد بر چهر شمس حق، نقاب
سرخ میگردد افق از نور حق
تا برآید از کمین، زرین طبق
عاشقان چهره دلخواه دوست
جمله میآیند در درگاه دوست
در شرار عشق او، دل‌های پاک
میشود مانند آتش، تابناک
جلوه صبح معانی جانفزا است
معجزی از معجزات کبریاست
خون پاک عاشقان روی دوست،
در شرار شعله جادوی دوست،
میزند نقشی عجب از تاب و نور
از غوانی میشود، فجر ظهور
لاله های آتشین بیش از شمار،
قطره های خون دل در هجر یار،
میکند آفاق خاور را چو باغ
یا که اندر کاخ مینا، چلچراغ
از زر روی حبیبان، خطّ زرد
بینی اندر نقش سرخ و لاجورد

وه چه زیبا میشود صبح ظهور
از جمال و عشق و ذوق و شور و نور
قرص پاك شمس معنی، چون طبق
میدرخشد با شرار روی حق
از فروغ روی آن خورشید پاك
میشود روشن، سراسر مُلك خاك

بنگر اینك، مُلك ایران را ببین
مطلع انوار رحمان را ببین
گشته ایران، از کرم، آفاق صبح
جلوه گاه دلبر و عشاق صبح
آفتاب طلعت باب بها
سر زد از «شیراز»، ناگه از خفا
نرم نرمك، رنگ سرخ آتشین
زد به قاب آسمان، نقشی گزین
بیدلانی آگه از اسرار صبح،
پایکوبان در پی دیدار صبح،
آتش اندر خرمن هستی زدند
دست افشان، نعره مستی زدند
سر بپای ربّ اعلیٰ باختند
دل بخساک راه او انداختند
سرخ و خونین گشت ناگه خاوران
ارغوانی شد جمال آسمان

لاله رویانی چو «قدوس» و «وحید»
شد براه طلعت اعلیٰ شهید
ماه روئی، در فصاحت نادره،
شاعری در دلربائی ساحره،
با تمام حسن و زیب ظاهره،
لعبتی با نام پاك «طاهره»،
از شرار عشق حق شد شعله ور
بر فلک افشانند، خونها از جگر
از لهیب آتش آن حور عین
شد جمال خاوران خونین ترین
در طواف هیکل نوآر «باب»
شد هزاران «طاهره» در التهاب
خاک ایران گشته اینک لاله گون
آسمان خاوران، دریای خون
شعله های عشق چون گلهای سرخ
میدود در موج آن دریای سرخ
در میان سرخی دریای پاك
میدرخشد نقطه ای بس تابناک
نقطه ای کز خون پاك «باب» حق
میگذارد هست و بود نه طبق
چون گدازی آتشین از نور ناب
میدهد گرما به ماه و آفتاب

گفتار شانزدهم

روح انسانی

دوست عزیز، عالم روح و جهان نادیده بسیار بزرگتر از جهان مادی است. و در حقیقت جهان مادی، انعکاسی از جهان روحانی است. امروز نوع انسان در اثر تابش انوار ظهور الهی و تربیت روحانی، تدریجاً به وجود عوالم روحانی پی میبرد. گرچه شناخت روح در هر مقام و رتبه هنوز در مراحل ابتدائی است. و بخصوص روح انسانی که قسمت بهتر و مهمتر از ماست، برتر از عرفان انسان امروز است. زیرا بارقه ای از جهان الهی است.

انسان دارای دو نشئه است: يك نشئه از طبیعت و خاک و نشئه دیگر از خدا. در اشاره به این نشئه و این منشاء که هدیه و ودیعه الهی است، معتقدیم:

« إِنَّا لِلَّهِ وَأِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ».

بدن انسان که از خاک آمده است، به خاک راجع میشود. و روح او که از خدا است، به خدا باز میگردد.

هدف خلقت، همانا پرورش روح انسانی است. طبیعت که پرورش جسم را بعهده دارد، خود محکوم اراده الهی است. و جسم انسان را بتدریج به مرحله ای از بلوغ و کمال رسانیده و میرساند، تا بتواند خصوصیات و کمالات روح را منعکس نماید.

انسان به روح انسان است. در عالم جسم، انسان یا حیوانات شریک است. و تمامی غرائز طبیعی را اغلب شدیدتر دارد. گرچه از نظر قوای جسمانی، در بسیاری موارد از حیوان ناتوان تر است.

انسان از نظر روح «ثمره عالم محسوس و جزء اعظم عالم خلقت» است. و میتواند با تَخَلُّق به صفات الهیّه، «مثال» خدا شود. یا بعبارت دیگر محلّ تجلّی انوار الهی گردد. و در بسیاری از اسماء و صفات الهی به «صورت» او در آید. البتّه هرگز خدای واحد خالق، در کمال خود، تجلّی در هیچ آئینه ای ننماید. و او که خالق ماست، مافوق تصور ما میباشد. و «ذات غیب منیع لا یدرک» است.

آنچه ما بعنوان صورت و مثال الهی نام میبریم، همانا تجلیات خداوند به بهترین صورت ممکن است.

ای خواننده عزیز، با وجود آنکه اصل روح است، و روح است که میتواند حیات ابدی یابد، و در بهشت سرمدی بماند، و لقاء الهی را درک کند، و در عوالم غیبیّه الهیّه به تکامل نامحدود خود ادامه دهد، قرآن کریم در مورد روح انسانی ساکت است.

اسلام محمدی مسائل مربوط به جسم انسان را بتمامی توضیح و تشریح نموده، قوانین و مقررات لازمه را در باره نظافت، حمایت، تغذیه، پوشش و سکونت تا کوچکترین موارد، تأسیس فرموده، آموزش داده است.

بقول دیگر اسلام محمدی در پرورش جسم، کتاب تربیت را

به نهایت رسانیده است. گویا که این شریعت فصل آخر در مورد پرورش بدن انسان است. و کلام آخر را در این مورد بیان کرده است.

امّاد مورد روح، بطور کلی فقط در بیست آیه، کلمه روح، ذکر شده است و حتّیٰ یک جمله در توضیح و معنی روح، در قرآن کریم، وجود ندارد.

در یک آیه ذکر روح القدس شده است. (سوره نحل آیه ۱۰۲)
در یک آیه اشاره به روح الامین، روح واسطه بین خداوند و حضرت رسول اکرم است. (سوره شعراء آیه ۱۹۲)

یک آیه در اینکه نبایستی از روح خداوند مأیوس شویم.

(سوره یوسف آیه ۸۷)

یک مورد، نزول روح در شب قدر.

چندین بار در مورد القاء روح به مریم.

(نساء: ۱۷۱ - مریم: ۱۷ - انبیاء: ۹۱ - تحریم: ۱۲)

و چند آیه در باره روح نبوت است، و اینکه خداوند هر نوع و هرکس را بخواهد، از امر خویش، به روح نبوت مبعوث خواهد کرد. (نحل: ۲ - شوری: ۵۲ - مؤمن: ۱۵) چندین

بار اشاره به حضرت مسیح روح الله. و چند بار ذکر دمیدن روح در آدم، «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي...»

(حجر: ۲۹ و سجده: ۹ و ...)

وبالآخره چند آیه در قیام روح است.

(نباء: ۲۸)
همانطور که گفتیم در این آیات فقط به کلمه روح اشاره میشود. و کمترین توضیحی در این مورد نیست. مؤمنان

و اصحاب حضرت رسول اکرم از چگونگی و ماهیت روح سؤال نمودند، حضرت رسول اکرم به دستور خداوند، هیچگونه توضیحی نمیدهند. و میفرمایند: چون شما بهره اندکی از دانش دارید، نمیتوانید آنرا درک کنید.

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»
(سوره بنی اسرائیل آیه ۸۵)

البته نوع انسان باید در مورد روح و بخصوص روح انسانی بداند. و تردیدی نیست که این دانش نیز چون همه حکمت‌های دیگر، منشاء الهی دارد. و فقط با نزول آیات الهیه بر مظهر ظهور آینده، این بخش عظیم از حقایق به عالم انسان مکتشف خواهد شد. حضرت رسول اکرم این وظیفه را بر عهده ظهور آینده گذاشته است. چنانچه عیسی بن مریم نیز چنین کرده است.

در شریعت بهائی، در بیش از یکصد مجلد آیات و کلمات ربّانیه، (که البته اهل ذائقه آنرا از کلمات انسانی، به آسانی میشناسند. آنچنانچه چشم بینا آفتاب را به نورش میشناسد. و باران رحمت را به حیات بخشی آن.) نود و پنج درصد آن در توضیح و تبیین روح، انواع روح، احاطه روح، عوالم روح، و کیفیات روحانی است.

در این شریعت کمتر اشاره به جسم است. آیاتی معدود در حل مشکلات و متشابهات ادیان گذشته و بخصوص اسلام محمدی، در مسائل جسمانی، آمده است. در دیانت بهائی مسئله روح آنچنان مورد نظر است که حتی نظافت ظاهره

بدلیل آنکه «تأثیرشدید در روحانیات دارد» مورد توجه و توضیح قرار گرفته است. در اینجا اشاره به کتب متعدده، الواح کثیره و بیانات وافیه از کلمات الهیه، صادره از قلم جمال ابهی و تبیینات و توضیحات مبین منصوص آیات الله (حضرت عبدالبهاء مرکز عهد و میثاق بهاء - وشوقی ربّانی، ولی امرالله) ممکن نیست. خواننده محبوب را به دریای معارف نازله از قلم اعلیٰ ارجاع میکنیم. جمال ابهی روح را پرواز میآموزند. میفرمایند:

«منم آفتاب بینش و دریای دانش، پژمردگان را تازه نمایم و مردگان را زنده کنم، منم آن روشنائی که راه دیدار بنمایم، و منم شاهباز دست بی نیاز که پر بستگان بگشایم و پرواز بیاموزم...»

در شریعت بهائی مرگ جسم، رجعت روح به عوالم الهی است. و بنابراین مرگ بشارتی است برای مؤمنان. و نعمت و عذاب است برای منکران. به این آیات از لسان حضرت بهاء الله توجه فرمائید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَوْتَ بَابًا لِلِقَائِهِ وَ سَبَبًا لِيُوصِلَهُ وَعِلَّةً لِحَيَاةِ عِبَادِهِ. وَ بِهِ أَظْهَرَ أَسْرَارَ كِتَابِهِ وَ مَا كَانَ مَخْزُونًا فِي عِلْمِهِ. إِنَّهُ هُوَ الْمُقْتَدِرُ الَّذِي لَمْ يُعْجِزْهُ ظَلَمُ الظَّالِمِينَ وَ لَمْ يَمْنَعْهُ مَطَالِعُ الظُّنُونِ وَ الْأَوْهَامِ. شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الَّذِي آتَى بِالْحَقِّ أَنَّهُ هُوَ مَشْرِقُ جَلَالِهِ وَ مَطْلَعُ جَمَالِهِ وَ مَظْهَرُ أَسْرَارِهِ وَ مُنْزِلُ آيَاتِهِ وَ مُعْلِنُ بَيِّنَاتِهِ...» (بشارة النورص ۴۲)

در این عبارات مرگ را باب رحمت مینامند، و سبب لقاء خداوند. میفرمایند: اسرار وجود به آن مکشوف میشود. و انسان پس از مرگ به جمیع آنچه کرده است، آگاه میگردد. قلم اعلیٰ آنگاه به ذکر خداوند و مظهر ظهور او میپردازد و قدرت و جلال الهی و مظهر او را میستاید.

و حال قسمتی از یکی از الواح جمالقدم، در مورد اصالت روح انسانی:

«... روح در رتبه خود قائم و مستقر است و اینکه در مریض، ضعف مشاهده میشود بواسطه اسباب مانع بوده و الا، در اصل، ضعف بروح راجع نه. مثلاً در سراج ملاحظه نمائید، مضيئ و روشن است. و لکن اگر حائلی مانع شود، در اینصورت نور او ممنوع. مع آنکه در رتبه خود مضيئ و روشن بوده و لکن باسباب مانع، اشراق نور منع شده. و همچنین مریض در حالت مرض، ظهور قدرت و قوت روح، بسبب اسباب حائله ممنوع و مستور. و لکن بعد از خروج از بدن، بقدرت و قوت و غلبه ای ظاهر، که شبه آن ممکن نه. و ارواح لطیفه طیبه مقدسه بکمال قدرت و انبساط بوده و خواهند بود... ملاحظه در ضعف وجود ثمره نمائید در اصل شجره. که قبل از خروج از شجر، مع آنکه در شجر است، بشائی ضعیف، که ابداً مشاهده نمیشود. و اگر نفسی آن شجر را قطعه قطعه نماید، ذره ای از ثمر و صورت آن نخواهد یافت. و لکن بعد از خروج از شجر، بطراز بدیع و قوت منیع ظاهر. چنانچه در اثمار ملاحظه

میشود. و بعضی از فواکه است که بعد از قطع از سدره لطیف میشود. . . .» (منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله قطعه، ۸۰) در پایان این گفتار، توجّه شما را به بیاناتی از حضرت عبدالبهاء (مبیین آیات الله در شریعت بهائی)، در اروپا، در منزل یکی از یاران، در مسورد روح انسانی جلب مینمائیم. بیانات ایشان در همان جلسه نوشته شده و بعد بتصویب و تأیید ایشان رسیده، منتشر شده است.

نطق حضرت عبدالبهاء در منزل مستر دریفوس در
۱۰ نوامبر ۱۹۱۱
میفرمایند:

هو الله

امشب باید نکری از ترقی و بقاء روح بشود. هر شیئی موجودی، لابد بر این است: یا در ترقی است یا در تدنی. در کائنات توقف نیست. زیرا جمیع کائنات حرکت جوهری دارند. یا از عدم بوجود آیند، یا از وجود بعدم روند. انسان از بدایت وجود رو بترقی است، تا بدرجه توقف رسد. بعد از توقف تدنی است. این شجر از بدایت وجود رو بنشو و ناست، تا بنهایت ترقی رسد. لابد بعد از ترقی تدنی است. مثلاً این مرغ پرواز دارد. تا رو باوج میرود در ترقی است. چون توقف نماید، رو بتدنی است.

پس معلوم شد که حرکت جوهری از برای جمیع کائنات است. لهذا در عالم ارواح اگر چنانچه از برای روح ترقّی نباشد، توقّف است. زیرا حرکت از برای وجود لزوم ذاتی است. انفکاک ندارد. یا حرکت ذاتیه است یا حرکت کیفیه یا حرکت کمیّه یا حرکت روحیه یا حرکت جوهریه. این واضح است که از برای روح توقّف نیست. چون تدنّی نیست، لابد روبرقّی است. و هر چند مراتب محدود است، ولی فیوضات ربّانی غیر محدود. و کمالات الهی نامتناهی. لهذا از برای روح ترقّی دائمی است. زیرا اکتساب فیض مستمرّ است. ملاحظه فرمائید روح و عقل انسان را، از بدایت حیات روبرقّی است. علم رو بتزاید است لهذا معلومات تناقص ننماید، بلکه در تزاید است.

بهم چنین، روح انسانی بعد از انقطاع از این جسد، همواره روبرقّی است. چه که کمالات نامتناهی است. این است که در ادیان الهی از برای نفوس متصاعده، امر بر خیرات و مبرّات است. زیرا سبب علوّ درجات است. و طلب عفو و مغفرت است. اگر ترقّی روح بعد از وفات مستحیل، اینگونه امور عبث است. دیگر چرا دعا میکنی؟ چرا خیرات و مبرّات مینمائی؟ چرا علوّ درجات میطلبی؟ در جمیع کتب الهی مذکور است، که بجهت اموات خیرات و مبرّات کنید. دعا و نماز و نیاز نمائید. طلب مغفرت کنید. این برهان کافی است که روح را ترقّی بعد از صعود ممکن. زیرا هرچند مراتب متناهی، ولی کمالات غیر متناهی

است. در عالم ناسوت تزايد و تناقص است، نه (در عالم) ملکوت. در عالم ارواح تناقص و تدنی نیست. مثل اینکه، عقل و علم انسان دائماً رویتزاید است. . .

جسم انسان از عناصر متعدده مرکب است. ولی این ترکیب دائمی نیست، لابد تحلیل میشود. چون تحلیل یابد، آن وقت انعدام جسم است. زیرا هر ترکیبی را تحلیلی است. پس لابد این ترکیب عناصر متعدده مختلفه، منقلب بتحلیل میشود. اما روح انسانی ترکیب نیست. از عناصر مختلفه نیست. بلکه مجرد از عناصر است و مقدس از طبایع. چون مرکب از عناصر نیست، این است که حی و باقی است و در نشئه ابدی است. حتی در علم فلسفه طبیعی ثابت است که عنصر بسیط را انعدام مستحیل. زیرا مرکب نیست. بلکه مجرد از عناصر است و مقدس از طبایع. چون مرکب از عناصر نیست تا تحلیل شود.

اما کائناتی که از عناصر مرکب است، از برای آنها انعدام است. مثلاً میگویند از برای طلا انعدام نیست. چه که بسیط است، مرکب نیست. عنصر واحد است. ترکیب نیست تا تحلیل و معدوم شود. اما اهل حقیقت برآنند که کافه موجودات مادیه، ولو فلاسفه زمان بسیط دانند، اگر تحقیق و تدقیق شود، آن نیز مرکب است.

باری، چون روح انسانی از عناصر متعدده و از عالم ترکیب نیست، معدوم نگردد و تحلیل نشود.

و همچنین: آثار، مُتَرَتَّب بر وجود است. شیئی موجود اثر

دارد. (یعنی باید چیزی موجودیت داشته باشد تا اثری از آن ظاهر شود.) بر شیئی معدوم، ابدأً اثر مترتب نمیشود. (از عدم اثری ظاهر نمیشود.) ملاحظه کنید نفوس مقدسه، آثارشان در جمیع عوالم باقی است. حتی در عالم عقول و نفوس، تأثیرشان باقی و برقرار است. مثلاً آثار حضرت مسیح در عالم عقول و ارواح ظاهر و باهر است. روح مسیح موجود است که این آثار بر آن مترتب است. بر معدوم اثری مترتب نمیشود. پس روح موجود است که این تأثیرات دارد. جمیع کتب آسمانی ناطق باین است. ملاحظه در کائنات موجود نمائید: که جماد منتهی به نبات میشود. نبات منتهی بحیوان و حیوان منتهی بانسان. و انسان نیز عبارت از چند روز حیات عنصری. اگر چنانچه چند روز بماند و بمیرد و تمام شود، این عالم عبث است. تکرار میکنم تا درست ملتفت شوید.

جمیع کائنات نامتناهی صادر از جماد است. اخصاً از جماد نبات است. و اخصاً از نبات، حیوان. و اخصاً از حیوان، انسان. پس کائنات منتهی بانسان شد. و انسان اشرف کائنات است. و اگر این انسان هم چند روزی در این عالم زندگانی بتعب و مشقت کند، و بعد معدوم شود، عالم وجود او هام محض است. و سراب بی پایان. آیا این کون نامتناهی ممکن است چنین بیهوده و عبث باشد؟ لاوالله. هر طفلی ادراک کند، که این جهان نامتناهی را حکمتی. و این کائنات عظیمه را سرّی و ثمری. و این کارخانه قدرت

را سود و منفعتی. و این مبادی را نتیجه ای. و الا زیان اندر زیان است.

این است که بعد از این حیات ناسوتی، حیات ملکوتی است. روح انسان باقی است. و فیوضات الهی نامتناهی. اما مادیون میگویند کجا است؟ کو آن روح؟ ما چیزی نمی بینیم. روحی نمی بینیم. صدائی نمیشنویم. چیزی استشمام نمیکنیم. پس روح وجود ندارد. بلکه معدوم شده است. مادیون چنین میگویند. لکن ما میگوئیم این جماد بعالم نبات آمد. نشو و نما نمود. قوه نامیه یافت. ترقی کرد. و بعالم دیگر آمد. درخت شد. اما عالم جماد هر چند از آن هیچ خبر ندارد، ولی دلیل بر آن نمیشود، که عالم نباتی نیست. بجهت اینکه جماد احساس نمیکند. و استعداد ادراک عالم نباتی ندارد. این نبات بعالم حیوانی آید و ترقی کند. لکن درختان احساس آن نمی کنند. زیرا این نبات خبر از عالم حیوان ندارد. بلسان حال میگوید عالم حیوان کو؟ من احساس نمیکنم. و حال آنکه عالم حیوان موجود است. همینطور حیوان از عالم عقل انسان خبر ندارد. و در عالم خودش میگوید عقل کو؟ روح انسانی کو؟

این دلیل بر این نیست که روح انسانی وجود ندارد. پس هر رتبه مادون، ادراک رتبه مافوق نمیکند. مثل اینکه این گل خبر از عالم ما ندارد. و نمیداند که عالم انسانی هم هست. و در رتبه خود میگوید عالم انسانی کو؟ من عالم انسانی نمیبینم. این ندیدن او دلیل بر عدم وجود انسان

نیست. حال اگر مادّیون خیر از وجود ملکوتی نداشتند باشند، دلیل بر این نیست که وجود ملکوتی نیست، بلکه نفس وجود ناسوتی، دلیل بر وجود ملکوتی است. زیرا نفس فنا دلیل بر بقاء است. اگر بقائی نباشد، فنائی نیست. نفس ظلمت دلیل بر نور است. نفس فقر دلیل بر غنا است. اگر فقر نباشد غنا نیست. نفس جهل دلیل بر علم است. اگر علم نباشد جهلی نیست. زیرا جهل فقدان علم است. فقر فقدان غنا است. ظلمت عدم نور است. عجز عدم قدرت است. ضعف عدم توانائی است. نفس فنا دلیل بر بقاء است. اگر فنائی نبود، ابدأ بقائی نبود. اگر غنائی نبود، فقری نبود. اگر علمی نبود، جهلی نبود. اگر جمیع مردم فقیر بودند، آنوقت فقیری نبود. فقر بغنا پیدا میشود. پس نفس فنا دلیل بر بقاست. و اگر بقا از برای روح نبود، مظاهر مقدّسه، انبیای الهی چرا اینقدر زحمت میکشیدند؟ حضرت مسیح چرا این صدمات بر خود قبول میفرمود؟ حضرت محمد چرا این مصائب را بر خود تحمل مینمود؟ حضرت باب چگونه گلوله بر سینه مبارک خویش قبول میکرد؟ جمال مبارک چرا این همه زجر و بلا و حبس و زندان برای خود قبول مینمود؟ مادام که بقاء از برای روح نه، تحمل این زحمات را چه لزوم؟

حضرت مسیح هم ایام خویش را بخوشی میگذرانید. اما چون روح باقی است، این است که حضرت مسیح اینهمه آلام و محن را برای خود قبول کرد. انسان اگر ادنی ادراکی

داشته باشد، و فکر کند، میگوید: عالم، عالم وجود است نه عدم. کائنات متصل ترقی میکنند. از رتبه ای برتبه ما فوق...

این مادیون... که میگویند: کو عالم ارواح؟ کو حیات ابدیه؟ کو الطاف خفیه الهیه؟ ما چیزی نمی بینیم. مثل (آن است که) این جماد میگوید: کو کمالات انسانی؟ کو چشم؟ کو گوش؟ این از نقص جماد است.

امیدوارم انشاءالله احساسات روحانی شما روز بروز زیاد شود و یقین بدانید این حواس جسمانی استعداد آن ندارد که ادراک عوالم روحانی نماید. ولی قوه ادراک و عقل کلی ربّانی می فهمد. بصیرت انسانی مشاهده مینماید. گوش روح استماع میکند. این مادیون نفوسی هستند که حضرت مسیح میفرماید: چشم دارند ولی نمی بینند. گوش دارند ولی نمیشنوند. قلب دارند ولی ادراک نمیکند. چنانچه حضرت اشعیا میفرماید: «شما میشنوید ولی نمی فهمید. شما می بینید ولی ادراک نمیکند.» (اصحاح ۶) و در قرآن میفرماید: «صُمُّ بَكْمُ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ».

چشم کور چگونه مشاهده آفتاب کند؟ و گوش کر چگونه استماع آواز شهناز نماید؟
بقول حکیم سنائی:

نکته و رمز الهی پیش نادانان، چنان

پیش کر، بربط سرا و پیش کور، آئینه دار

تن و جان

خدایا! چه زیباست دنیای تن!
فریباست رقص بتان در چمن!
نسبیم بهاری چه سُکر آورست!
شراب است، بوی خوش یاسمن!

**

برآرد خدا، آن شه بی نیاز،
ز خاک، اینهمه جلوه و رمز و راز،
چه ها باشد اندر جهان قدم!
چو بر چشم ما، گردد آن بسته باز!

**

اگر گل شود اینچنین تابناک،
برآید ز خاک، اینهمه نقش پاک،
چه باشد جهانهای روح و روان!
که باشد فراتر ز دنیای خاک!

**

اگر رقص بر یخ، فریباستی،
جمال هنرپیشه، زیباستی،
به آهنگ نور و به اندام روح،
برقص آمدنها، دلراستی!

**

اگر مات و حیران شود، چشم پاک،
به پیچ و به تاب بدنهای خاک،

در امواج دریای عشق و وفا،
شود مات و حیران، دل تابناک!

**

اگر نغمه و صوت زیبا و خوش،
نوازد دل و گوش ارباب هُش!
ز صوت فرحزای ورق‌ساز حق،
بگفتار آید، زبان خُمُش!

**

خوشا در تن امّا، پیوجان خوب و پیاک
پریوش پریدن، درین مُلک خَناک
رها بودن از قید و بند زمان
بنور رخ شمس حق، تابناک!

**

اگر باغ عالم پراز لاله هاست،
جهان روشن از رونق ژاله هاست،
بباغ روان، گُل بود بیشمار،
بهر گل، ز انوار حق، هاله هاست!

**

اگر جانم، از مُلک تن برتر است،
دلم، خانه چهره دلبر است،
ببینم عیان، عالم جان و تن،
بیال روانم، ز لطفش، پَر است!

**

هوسهای تن، گرچه باشد ضرور،

ببینم جمال فریبای حق
بچشم روان، در حجابی ز نور!

**

بروید گل عشق حق در دلم
بهاآت قدسی، شود منزلم!
ز حور معانی، انیس آیدم
شود محفل قدسیان، محفلم!

**

جهان را، خدا کرده از بهر من!
مرا خواهد او، سرور انجمن!
چرا پست گشتن، چو خاک گذر!
ز اوج شرافت، فرود آمدن!

**

اگر چند ما را، ز گل، گوهر است،
تن و چهره رالطف و خوبی بر است،
نباشد هدف جمله، در آب و خاک
هدفهای خلقت، ازین برتر است!

**

درین ملکی، امّا، هدف دیگر است.
که این گوهرت را صدف دیگر است.
ببین خوب، اندر جهان گذر،
گهر دیگر است و، خزف دیگر است.

**

بیاب دیده بر روی دل، باز کن،
جهان نهان دیدن، آغاز کن!

پر جان عطا کرده، دلداز پاک،
بفردوس ابهاتش، پرواز کن!

**

اگر خوش بود باده، در نویهار،
نفس در هوای تر کوهسار،
فضاهای قدسی، بسی خوشتر است.
که عطرش بود، از سر و موی یار!

**

بفردوس ابهسی، بود کامها
ز خمیر معانی، بود جامها
دل از نام و ننگ جهان، وارهد
شود پخته، در مطبخش، خامها

**

گفتار هفدهم دَلِيلُهُ آيَاتُهُ وَ وُجُودُهُ اِتِّبَاتُهُ

محقق منصف، دلیل وجود خورشید را، در خورشید جستجو میکند. و به آیات آن، آنرا میشناسد. یعنی به انوار حیات بخشش، به گرمای جان پرورش، به روشنائی هدایت کننده اش، و به ظهورات و تجلیات لانه‌ایه اش. برای شناخت خورشید، آنرا با چراغ نمیجوید. طلوع آنرا به ساعت موکول نمی‌نمایید. بلکه ساعت رابه آن تنظیم میکند. و به یقین میداند که جمیع انوار، نزد نور آن رنگ میبازند. و همه موجودات به وجود آن دیده میشوند. و با وجود او و طلوع او، راه از چاه مشخص و شناخته میگردد. و بدی و پلیدی از خوبی و تمیزی، و زشتی از زیبائی جدا میشود.

طالب حقیقت را تحقق نبوات و پیشگوئیهای پیامبران قبل، فقط تأیید ایمان است، و سبب تشویق و تبشیر دل و جان. اگر این نبوات بحسب ظاهر، ظاهر نشده است، معانی واقعی آنرا از مظهر ظهور جدید سئوال مینمایید. و بیان آنرا در آیات جدید میجوید. چه که حل اختلافات را در کلمات الهیه باید جستجو نمود.

سوره بقره: ۲۱۳- نساء: ۱۵۷- یونس: ۹۳ - نحل: ۶۴ و ۱۲۴
و بسیاری از آیات دیگر قرآن مجید که مورد بررسی و

سخن مادر این کتاب میباشد، در اثبات این مدعا آمده است. بنابراین سالک صادق اگر نکته ای را درک نکند، باید در فهم و درک خود تردید نماید، نه در ظهور رسول راستین، که طلوع شمس حقیقت است.

هدف مادر تهیه این رساله، تشویق اهل حقیقت است. و سرور و بشارت دل و جان آنان. و الا منکران حتی با دیدن تمامی آیات و نشانه ها مؤمن نمیشوند.

«انَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ وَ لَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ» (سوره یونس آیات ۹۶ و ۹۷)

و نیز: «وَ انِّ يَرَوُا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا» (سوره انعام آیه ۲۵) یعنی، اگر تمام نشانه ها را ببینند باز هم مؤمن نمیشوند. آنان گوش شنوا، چشم بینا و قلب و سینه منتشر و مستعد برای درک حقیقت ظهور ندارند.

«وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا...» (سوره بنی اسرائیل آیه ۴۶)

باز هم شبیه باین آیات در اثبات این بینات، در سوره انعام (آیه ۲۵) و کهف (آیه ۵۷) و بسیاری سور دیگر موجود است، که هر یک برای درک مطلب و مقصد کافی است.

وقتی معتقدیم که «دلیله آیاته و وجوده اثباته»، بدان جهت است که میدانیم مظهر ظهور الهی، به دلیلی غیر از خودش، شناخته نمیشود. بهترین حجت، آیات خود اوست، که بان معروف و مشهود است.

هر حقیقتی را از اثراتش باید شناخت، نه از سخنان دیگران و مظهر ظهور الهی را به آیات او، نه بگفتار آنانکه غیر مؤمن و غیر محقق هستند. در دیانت بهائی، تحرّی حقیقت و وظیفه هر فرد انسان است. و کسی نمیتواند، بجای دیگری، این مهم را بر عهده گیرد.

امروز روزی نیست که دیگری بجای ما نماز گذارد و یا آنکه کلمات الهی را بخواند و برای ما تفسیر نماید. هرگز نباید قضاوت ما بر قضاوت دیگری متکی باشد. هر کسی میتواند پی بوجود خورشید برد، ولو چشم ظاهری نداشته باشد.

خداوند، بشر امروز را بمرحله ای از درك رسانیده است که قضاوت و تحقیق فردی بندگان، برای شناخت او (خداوند) و عشق باو مهم است. و مقصد از خلق و حیات انسان، همانا درك جلال الهی است و متّصف شدن بصفات او. و این شناخت و درك که دلیل و هدف خلقت است را، کسی برای دیگری اراده و انجام نتواند نمود. بر همین اصل است که دیانت بهائی، دین را بصورت ارثی برای فرزندان نمی پذیرد. اقرار پس از تحرّی حقیقت را، از هر فرد عاقل کامل که میخواهد خود را مؤمن باین ظهور داند، میخواهد. بنابراین همیشه محققین و متحرّیان حقیقت را به مطالعه آثار و الواح حضرت بهاءالله، مظهر ظهور و پیامبر بهائیان، و حضرت عبدالبهاء، جانشین مستقیم و منصوص ایشان، و بعد از آنان، حضرت ولی امرالله که

ایشان هم مقام مبین آیات الله را داشته اند، دعوت میکنند. شریعت بهائی از انسان میخواهد که سینه خود را از هر غباری پاک نموده، با قلب فارغ از هر شئون مادی و با عشق به شناخت پروردگار عالمیان و مظهر ظهورش، با چشم خود ببیند و با گوش خود بشنود و با قلب خود قضاوت نماید.

امید ما اینست که دوستان، با سخنان ما بتحقیق افتند، و به گفته ما قناعت نکنند. ما در این کتاب سعی کرده ایم آنچه میگوئیم از مستندات باشد. و همواره مأخذ سند داده شده است. و اما در این گفتار؛ میدانیم که:

مظهر ظهور، در مقام اول مدعی مظهریت است. اگر ادعائی اینچنین در بین نباشد، چشم داشت هدایت نیست. چنانچه اگر شخصی بالمره دعوی طبابت نکند، از او توقع درمان نیست. و در همان گام نخست تکلیف ما روشن است. پس مظهر ظهور الهی را در مقام اول به ادعای او باید شناخت و در مقام ثانی آوردن آیات است. و این آیات در درجه نخست، کلام اوست که از حق است. کلمات الهیه خلاق است. از انسانهای عادی، قهرمانان و فرشتگان میسازد. و از شریران، فدائیان عالم انسانی بوجود میآورد. و در تمامی این دگرگونیها، روح الهی است که در کار است.

طلعت باب بزرگترین انقلاب را در عالم ارواح و قلوب بوجود آورد. هزاران نفس مسیح آسا خلق فرمود. و هزاران فدائی راه حق چون حسین بن علی آفرید. تاریخ بابی را مطالعه فرمائید تا به یقین بدانید خلاقیت آیات نازل

بر طلعت باب چه ها کرده است. در کمتر از شش سال بیش از یک میلیون نفوس را تقلیب فرمود. و بیش از ده هزار نفس مقدّس در راه حَقَّانِيَّتِ او، به خون خود شهادت دادند. جمال ابھی (حضرت بهاء اللّٰه) از انسانها فرشتگانی آفرید، که بسیاری از ایشان در راه نجات عالم انسانی هر یلا را به جان خریدند. و بیش از ده هزار نفر، جان را به رضا در راه نجات انسانها، فدا کردند.

بسیاری از افراد جامعه چند ملیونی بهائیان امروز در همه نقاط عالم، مظاهر فدا هستند و مطالع خدمت و وفا. آواره شهرها و دهاتند و در کمال صفا به تهذیب نفوس بشری مشغول. آنان در کار تأسیس نظم نوینی هستند، که باید بموقع، پناه آدمیان از همه چارانده باشد. و ملجاء جهانیان سرگشته.

دوستان ایرانی، درسالهای اخیر، به رأی العین دیدند، و جهاتیان شنیدند که قتل و کشتار، و زجر و اذیت، و نفی و اسارت، و فقر و محرومیتِ جامعه بهائی چند صد هزار نفره ایران، ایشان را حتّیٰ به اعتراض غیر معقول و انداشت. همه درد ها را در راه رضای محبوب به جان خریدند. و جز تظلم قانونی نکردند. این تقلیب و این استقامت از کجاست؟!

مظاهر الهی ادعای رسالت و مأموریت میفرمایند. کلماتی را که آیات خلاقه الهیه است نازل کرده، خلق جدیدی از انسانها میآفرینند و حرکتی را آغاز و بروج الهی تأیید و

پشتیبانی مینمایند. استقامت ایشان و امتشان بر بلا، یکی از شروط و علامت بارز حَقَانِيَّت است.

آیات قرآنی (فصلت: ۶- یونس: ۸۹- هود: ۱۱۲ و شوری: ۱۵) امر باستقامت میفرماید: «فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ»

در سوره توبه آیه ۷، استقامت را علامت تقوی ذکر میکند. و همه میدانیم که متقین برترین مؤمنانند.

«انَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (سوره احقاف آیه ۱۳)

میفرماید: آنانکه در راه خداوند استقامت ورزند، خوفی و حزنی بر آنان نیست. و این برترین مرثده در قرآن است.

در سوره فصلت میفرماید: «انَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ ابْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (سوره فصلت آیه ۳۰)

در آیه ذکر شده، اهل ایمان و استقامت را به نزول ملائک بر آنان، و به بشارت بهشت موعود مطمئن میسازد.

و حال! آیابیش از یکصد و پنجاه سال استقامت جامعهء بهائی، ناظر منصف، متحرری اهل حق و سالک راه خدا را، حجتی کافی نیست؟

طلعت باب، شش سال زجر و مصیبت بی نهایت و سه سال حبس و تعزیر در سخت ترین شرایط، و بالاخره مشاهده شهادت نقباء اصحاب خود را تحمل فرمود. بیش از نیمی از حواریون اولیه آن حضرت (حروف حی)، در یک محل

فدا شدند، و ده هزار شهید مجید، با فریاد *یا علیّ الاعلیّ* به ذروه افتخار ابدی پرواز نمودند.

و مآلاً، خود آن وجود مقدّس، در غایت جوانی در سن سی و یک سالگی هدف هفتصد و پنجاه تیر واقع، و سینه مبارکش شبکه شبکه شد. و باین ترتیب، پس از شش سال، در راه محبوبی که در اولین شب اظهار امر خود، و در اولین کتاب مقدّسش، تمنای شهادت در راه او را نموده بود، جام شهادت کبری بنوشید.

جمال اقدس ابهی، نفسی که در دامن ثروت و مکنّت و عزّت ظاهره متولّد شده و پرورش یافته بود، پای مبارکش به کند افتاد. گردن مقدّسش اسیر غل و زنجیر شد. چهار بار از شهری به شهری سرگون شد. ماهها در بدری و نفی از بلد را، در فصل زمستان، با آل و تبار و اطفال خرد سال، و همراهان جان نثار، تحمل فرمود. و بالاخره در سجن اعظم عکا، بیست و چهار سال زندانی دولت عثمانی بود. حضرتش، شهادت بیست هزار فدائی مخلص خویش را در راه خدا پذیرفت. فرزندان بیست و دو ساله ایشان غصن اطهر، برای اتّحاد عالم فدا شد.

آنحضرت، زحمات هفتاد ساله و حبس ها و شکنجه های روحی و جسمی فرزندان ارشدش، مرکز عهد و میثاقش، عبدالبهاء را، بخشی، به چشم ظاهر دید. و بخشی، بچشم روح مشاهده فرمود. شب و روز به انزال آیات الهیه و

تربیت ارواح انسانیّه اشتغال داشت.

حضرتشان حرکتی را بقدرت روح اعظم، در عالم ایجاد فرمودند. و چون روح مبارکشان در سال ۱۲۰۹ هجری قمری، مطابق (۱۸۹۲ میلادی) با صعود مبارک، از قید بدن آزاد شد، آن حرکت عظیم، هر روز بتأییدات و حمایت روح آزاد آن شمس حقیقت، پر دامنه تر میشود. و مآلاً چهره عالم انسان را تغییر داده، جهانی از انسانها با خصائل فرشتگان، در غایت اتحاد بوجود خواهد آورد. حضرتشان بقدرت الهی و بیانات و آثار محکمه خود، به راهنمایی مؤمنین و حمایت آنان در این عالم، مدنیّتی تأسیس میفرمایند، که در تاریخ انسان بی سابقه است.

آئینه تمام نمای توحید را در عالم بشری خلق خواهند فرمود. و سلطنت ابدیه الهیه را در جهان انسان مستقر خواهند کرد.

قلم این عباد عاجز است از بیان مدارج استقامت و معارج هدایت که در اثر القاء آیات الهیه در این ظهور اعظم در قلوب و ارواح آفریده شده است.

و بنابر این به بیانات حضرت بهاء الله در کتاب ایقان در مورد طلعت باب و بابیان کفایت میکنیم:

«و از جمله دلائل ظهور، غلبه و قدرت و احاطه ای که بنفسه از آن مظهر وجود و مظهر معبود در اکناف و اقطار عالم ظاهر شد. چنانچه آن جمال ازلی در شیراز، در سنه ستّین ظاهر شدند و کشف غطا فرمودند. مع ذلك بانك

زمانی آثار غلبه و قدرت و سلطنت و اقتدار از آن جوهر الجواهر و بحر البحور در جمیع بلاد ظاهر شد. بقسمی که از هر بلدی آثار و اشارات و دلالات و علامات آن شمس لاهوتی هویدا گشت. و چه مقدار قلوب صافیه رقیقه که از آن شمس ازلیه حکایت نمودند. و چه قدر رشحات علمی، از آن بحر علم لدنی که احاطه نمود جمیع ممکنات را. با اینکه در هر بلد و مدینه، جمیع علما و اعزّه بر منع و ردّ ایشان برخاستند. و کمر غلّ و حسد و ظلم بر دفعشان بستند. و چه نفوس قدسیّه را که جواهر عدل بودند، بنسبت ظلم کشتند. و چه هیاکل روح را که صرف علم و عمل از ایشان ظاهر بود، بیدترین عذاب هلاک نمودند. مع کلّ ذلك، هر یک از آن وجودات تادم مرگ بذكر الله مشغول بودند. و در هوای تسلیم و رضا طائر. و بقسمی (آن طلعت اعلیٰ) این وجودات را تقلیب نمودند و تصرف فرمودند، که بجز اراده اش مرادی نجستند. و بجز امرش امری نگزیدند. رضا برضایش دادند. و دل بخیالش بستند. حال قدری تفکر نمائید! آیا چنین تصرف و احاطه، از احدی در امکان ظاهر شده؟

و جمیع این قلوب منزّهه و نفوس مقدّسه، بکمال رضا در موارد قضاستافتند و در مواقع شکایت، جز شکر از ایشان ظاهر نه، و در مواطن بلا، جز رضا از ایشان مشهود نه. و این رتبه هم معلوم است که کلّ اهل ارض چه مقدار غلّ و بغض و عداوت باین اصحاب داشتند. چنانچه انبیت و ایدای

آن طلعات قدسی معنوی را علت فوز و رستگاری و سبب فلاح و نجات ابدی میدانستند.

آیا هرگز در هیچ تاریخی، از عهد آدم تا حال چنین غوغائی در بلاد واقع شد؟ و آیا چنین ضوضائی در میان عباد ظاهر گشت؟ و با این همه ایذاء و اذیت، محلّ لعن جمیع ناس شدند. و محلّ ملامت جمیع عباد. و گویا صبر در عالم کون، از اضطبارشان ظاهر شد. و وفادار ارکان عالم، از فعلشان موجود گشت. باری، در جمیع این وقایع حادثه، و حکایات وارده، تفکّر فرمائید تا بر عظمت امر و بزرگی آن، مطلع گردید. تا بعنایت رحمن، روح اطمینان، در وجود دمیده شود، و بر سریر ایقان مستتریح و جالس شوید. «
(کتاب ایقان مصر ۱۸۲ و ۱۸۳)

گفته شد که اولین حجّت، ارتفاع نداست یعنی دعوی مظهریت، و بهمراه آن آیات الهیه و سپس استقامت بر امر. حال، پس از تحقق ادعا و دعوت باللّه و مأموریت من اللّه، باید مظهر ظهور الهی را در دو شأن زیارت کنیم: جهان عبودیت و عالم الوهیت.

در جهان عبودیت، مظهر الهی اشرف مخلوقات است و صفوت موجودات. مکمن فناست و مخزن تسلیم و رضا. فدای محض است و فنای یحت. او در فنای فی اللّه، باقی به بقاء اللّه است. حضرتش مَثَلِ اعْلَى است. و مطلع جمیع صفات علیا. همه سجایای عالیّه از او منشاء گرفته، در جهان انسانی اشراق مینماید.

ادعیّه و مناجاتهای جمال ابهی و طلعت باب، و تاریخ حیات آن دو وجود مقدّس، برترین نمونه این شأن و مقام است. جز در مظاهر مقدّسه قبل، و رُسُل اولوالعزم، صفاتی مشابه خصائل این طلعات مقدّسه یافت نمیشود.

و اُمّاد عالم الوهیّت، صفات الهی در ایشان ظاهر، مثل خلاقیت، قدرت، علم و احاطه، غنا و استغنا، صبر، رحمانیت و غفاریت، و بسا تجلیات لا تُحصی.

در خلاقیت، مظهر ظهور الهی دو نوع خلق میفرماید، خلقت تدوینی، یعنی نزول آیات و کلمات الهی برای هدایت نفوس، تقلیب قلوب، تربیت ارواح و ترتیب امور عالم. و خلقت تکوینی، یعنی تبدیل روحانی انسانها، پرورش آدمیانی با خصائل ملائک، بجهت آمادگی برای حیات اجتمائی. و بدین ترتیب، مظهر ظهور، در جهان حرکتی جدید ایجاد نموده، بنیاد مدنیتی تازه مینهد، و بعبارت دیگر مرحله ای دیگر از تکامل فرد انسان و عالم انسانی را آغاز مینماید.

قدرت تقلیب نفوس، یعنی توانائی خلق نژاد جدیدی از انسانها، که در زمان حیات عنصری پیامبر در افراد حاضر و غائب عمل میکند، بشهادت قرآن مجید، فقط در توانائی خداوند است. و اگر شخصی جمیع اموال عالم و امکانات امم را مصرف نماید، قادر بر تقلیب نفوس و تألیف قلوب نیست. در اثبات این حقیقت، خداوند صریحاً خطاب به رسول اکرم میفرماید:

«هُوَ الَّذِي آتَىٰكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ وَاللَّفَّ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»
(سوره انفال آیه ۶۲ و ۶۳)

در اینجاست که مظهر الهی بقدرت خدا، از اجناس مختلفه و امم متباغضه، يك واحد میسازد. و بروح الهی، این واحد را به سوی تعالی و ترقی سوق میدهد.

دیگر از صفات مظهر ظهور، در شأن الوهیت، چنانچه یاد شد، احاطه و سیطره و علم و دانش او، بر گذشته و حال و آینده است. غنا و استغناء کامل او از تمامی موجودات است. بی نیازیش از توانائی های ظاهره و همچنین صبر و اصطبار، رحمانیت، غفاریت، و بالاخره مشی و حرکت روحانی حضرتش در عالمی فوق تصور انسانی است.

پس از صعود مظهر ظهور، یعنی رحلت و غیبت هیکل عنصری او از این جهان، تاریخ حیات حضرتش، و آیات نازل از سماء مشییت الهی بر او، حجت کافی برای جهانیان است. تا راه را از چاه باز شناسند. و حقیقت و دلیل زندگی را دریابند.

سیره و یاروش حضرت محمد (ص) و قرآن مجید، دو دلیل محکم و متین رسالت ایشان است. البتّه باید تاریخ حیاتشان را در آثار صحیحه، که نفوس بی نظر و منصف نگاشته اند، مطالعه نمود و به میزان عقل، و برون از بغض، مقایسه کرد. قرآن کریم هیچ حجتی را جز کتاب الله معتبر

نمی شمارد:

«أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ، يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (سوره عنکبوت آیه ۵۱)
 میفرماید آیا کافی نیست که ما بر تو کتاب نازل فرمودیم، کتابی که رحمت است و یاد آوری؟!

خداوند مکرر در آیات قرآنیّه، به آیات نازله شهادت داده، آنرا حجّت رسول اکرم میدانند. و مدعیان و منکران را به مبارزه میطلبند. و شهادت میدهد که آنان قادر به آوردن ده سوره (هود: ۱۳) و حتّیٰ یک سوره (یونس: ۳۸) چون سُور قرآنیّه نیستند.

البتّه تشخیص کلمات الهیّه از غیر آن، تخصص روحانی میخواهد. و ادراک آسمانی. مدار تشخیص، هیچ یک از معیارهای انسانی، چون بلاغت و فصاحت و روانی گفتار و غیر آن نیست. بلکه خلاقیت، جامعیت، قدرت، هیمنه، تقلیب و احاطه ایست که کلمات الهیّه دارد. و کلمات انسانی ندارد. آیات خداوند، در هر مقام و رتبه، بیان کننده این حقیقت است. چنانچه گفته شد، باید ذائقه ذهنی روحانی داشت. این ذائقه مولود پاکی روح و صفای دل و جان است.

هنوز بیش از سه ماه از طلوع سیّد باب، در شیراز، نگذشته بود که اوّلین مؤمن آنحضرت، ملاّ حسین بشرویه ای، در طهران به محضر میرزا حسینعلی نوری از محترمین ایرانی (که بعدها به لقب «بهاءالله» ملقب گشتند) رسید. ملاّ حسین، لوحی شامل بعضی آیات نازله

بر حضرت باب را، به آن وجود مقدس تسلیم نمود. ایشان لحظه ای، در ورقه دقت فرمودند. و بعضی جملات را به صدای بلند تلاوت نمودند. و در همان دقایق اول به فطری بودن آن کلمات و منشأ الهی آن شهادت دادند. و بلافاصله در جرگه مؤمنان به حضرت باب در آمده و خود از حواریون طلعت قائم شدند. بسیاری از مؤمنان اولیه حضرت باب، و حتی شهداء آن جناب، با دیدن يك لوح و یا قسمتی از يك لوح، به آن حضرت مؤمن و به خون خویش بر حقانیت ایشان شهادت دادند.

(داستان نجاشی، امپراطور حبشه و شهادت او را، در الهی بودن قرآن، در اولین دقایق زیارت آیات، بیاد آورید.)

جمال ابهی، نه تنها آیات الهیه، حتی کلمه و حرفِ صادر از قلمِ اعلیٰ (قم مظهر کلی الهی) را بی نظیر و مثیل، و بی معادل و معارض میدانند. زیرا کلمه و حتی حرفِ مظهر ظهور، خلّاق است و کلام غیر او، چنین نیست.

حضرت بهاء الله در لوحی میفرمایند:

«قُلْ يَا قَوْمِ، اِنْ تَكْفُرُوا بِهَذِهِ الْآيَاتِ، فَبِأَيِّ حُجَّةٍ اَمَنْتُمْ بِاللّٰهِ مِنْ قَبْلُ؟ هَاتُوا بِهَا يَا مَلَاَ الْكَافِرِينَ. لَا فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَنْ يَقْدِرُوا وَ لَنْ يَسْتَطِيعُوا وَ لَوْ يَكُونُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيْرًا»
میفرمایند: اگر به این آیات کافر شوید، بکدام دلیل به پیامبران پیشین ایمان آورده اید. سپس تأکید میکنند که هیچکس، ولو بکمک دیگران قادر به آوردن حجت و دلیلی

نبوده و نیست.

در کتاب مستطاب اقدس، در باره حجّت اعظم و میزان اتم، نازل:

« يَا مَعْشَرَ الْعُلَمَاءِ! هَلْ يَقْدِرُ أَحَدٌ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَنْ مَعِيَ فِي مَيْدَانِ الْمَكَاشَفَةِ وَالْعِرْفَانِ أَوْ يَجُولَ فِي مِضْمَارِ الْحِكْمَةِ وَالتَّبْيَانِ؟ لَا وَرَبِّي الرَّحْمَنُ. كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَهَذَا وَجْهٌ رَبِّكُمْ الْعَزِيزِ الْحَيُّوبِ. يَا قَوْمِ إِنَّا قَدَرْنَا الْعُلُومَ لِعِرْفَانِ الْمَعْلُومِ. وَ أَنْتُمْ احْتَجَبْتُمْ بِهَا عَنْ مَشْرِقِهَا الَّذِي بِهِ ظَهَرَ كُلُّ أَمْرٍ مَكْنُونٍ. لَوْ عَرَفْتُمْ الْأَفْقَ الَّذِي مِنْهُ أُشْرِقَتْ شَمْسُ الْكَلَامِ لَتَبَدَّدْتُمْ الْأَنَامَ وَ مَا عِنْدَهُمْ. وَ أَقْبَلْتُمْ إِلَى الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ. قُلْ هَذِهِ لَسَّمَاءٌ فِيهَا كُنُزٌ أَمْ الْكِتَابِ لَوْ أَنْتُمْ تَعْقِلُونَ. هَذَا لَهُوَ الَّذِي بِهِ صَاحَتِ الْأَصْخَرَةُ وَ نَادَتِ السُّدْرَةَ عَلَى الطُّورِ الْمُرْتَفِعِ عَلَى الْأَرْضِ الْمُبَارَكَةِ: أَلْمَلِكُ لِلَّهِ الْمَلِكِ الْعَزِيزِ الْوَدُودِ»
(بند ۱۰۱-۱۰۳)

در بیان فوق ناتوانی علماء را در مقابله با حق و مظهر الهی بیان فرموده، بقاء وجه الهی را تأکید مینمایند. آنگاه منظور از علم را، عرفان خدا تعیین فرموده، از محجوب ماندن علما از عرفان حق، به سبب علم ظاهره، سخن میرانند. و سپس بروشنی اعلام میدارند، که اگر علماء حضرتشان را بشناسند، عزت ظاهره و احترامات مردم را بی ارزش دانسته، بظهور ایشان مؤمن میشوند. سپس میفرمایند: این است آسمانی که امّ الکتاب در اوست. و این است ظهوری که حجر و شجر در آن ندا

میزند: پادشاهی از آن خدای عزیز و ودود است.

و ایضاً میفرمایند:

«... اسْتَعِيدُوا بِاللَّهِ يَا مَعْشَرَ الْعُلَمَاءِ وَلَا تَجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ حِجَاباً بَيْنِي وَبَيْنَ خَلْقِي. كَذَلِكَ يَعْظُمُ اللَّهُ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْعَدْلِ لِيُثَابِتَ حَبِطَ أَعْمَالِكُمْ وَأَنْتُمْ غَافِلُونَ. إِنَّ الَّذِي أَعْرَضَ عَن هَذَا الْأَمْرِ، هَلْ يَقْدِرُ أَنْ يُثَبِتَ حَقّاً فِي الْإِبْدَاعِ؟ لَا وَمَالِكِ الْإِخْتِرَاعِ. وَلَكِنَّ النَّاسَ فِي حِجَابٍ مُّبِينٍ... أَيَاكُمْ أَنْ يَمْنَعَكُمْ ذِكْرُ النَّبِيِّ، عَن هَذَا النَّبِيِّ الْأَعْظَمِ. أَوْ الْوَلَايَةِ عَن وَايَةِ اللَّهِ الْمُهِمَّةِ عَلَى الْعَالَمِينَ»

(بند ۱۶۷)

در این بیان خطاب به علماء، میفرمایند:

پناه به خدا برید. و نگذارید تا هوای نفس شما، حجاب و پرده ای بین من و خلق (از درك مقام و حقیقت کلام من) باشد. این دستور خداوند است. و او شما را بعدل، مأمور میفرماید. سپس علماء را متذکر میشوند که هر کس از این امر روی گرداند، نمیتواند حقی را در عالم ثابت کند.

و مجدداً علماء را یاد آور میشوند که مبدا ذکر نبی، ایشان را از این نباء عظیم (خبر بزرگ) منع کند. و یا مسأله ولایت، آنان را از ولایت خداوندی، که محیط بر همه عالمیان است، باز دارد.

در بیانات فوق، توجه و دقت کنید که يك نفس بظاهر زندانی، به علمای دین، در سالهائی چون ۱۸۷۳، که علماء زمان حاکم بر سلاطین روز بودند، چه اظهار میکنند! و چه حکم میفرماید. آیا طلب عفو و بخشش و رهائی و نجات از

زندان میکنند؟ و یا فرمانِ اطاعت میدهد - و اخبار به وقوع نباء عظیم و مقام رفیع خود میفرماید؟ آیا نفع خود را میجوید؟ و یا علماء را حکم میفرماید به آزادی و رهائی انسانها از قید و بند و حجاب تعصب و تحکم بر ایشان؟ این شما و این آیات الهیه، تفکر فرمائید و به انصاف قضاوت نمائید.

و همچنین نازل: «لَيْسَ هَذَا أَمْرٌ تَلْعَبُونَ بِهِ بِأَوْهَامِكُمْ. وَ لَيْسَ هَذَا مَقَامٌ يَدْخُلُ فِيهِ كُلُّ جَبَانٍ مَوْهُومٍ» (بند ۱۷۸)
توجه فرمائید که خطاب بایشان (علماء) میفرمایند: این امر (یعنی امر و شریعت محکم حضرت بهاء الله)، امری نیست که آنان (علماء) بخیال و هوای نفس خود، بیازی گیرند. و یا هر ترسوی موهومی در آن راهی یابد.
و باز میفرمایند:

«قُلْ يَا مَعْشَرَ الْعُلَمَاءِ! لَا تَزِنُوا كِتَابَ اللَّهِ بِمَا عِنْدَكُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ وَالْعُلُومِ. إِنَّهُ لَقِسْطَاسُ الْحَقِّ بَيْنَ الْخَلْقِ. قَدْ يوزنُ مَا عِنْدَ الْأُمَمِ بِهَذَا الْقِسْطَاسِ الْأَعْظَمِ. وَ إِنَّهُ يَنْفَسِهِ لَوْ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بند ۹۹)

در اینجا خطاب به علماء میفرمایند: کتاب الهی را به میزان (ترازوی) خود قیاس نکنید! کتاب خدا، میزان الهی بین مردمان است. همه آنچه در نزد مردمان میباشد، به میزان خداوند اندازه میشود. اگر شما در واقع از علماء دین هستید. و در مقامی، خود، شهادت میدهند که:

«لَوْلَا أَلْبَهُاءُ، مَنْ يَقْدِرُ أَنْ يَنْطِقَ أَمَامَ وُجُوهِ الْأَنَامِ؟»

وَلَوْلَاهُ مَنْ يَقْدِرُ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِمَا أَمْرِيهِ مِنْ لَدَى اللَّهِ رَبُّ
الْجُنُودِ؟» (لوح خطاب به شیخ نجفی ص ۸۰)

میفرمایند، اگر بهاء نمیبود، چه کسی میتوانست نزد
مُردمان، ندای خدا را بلند کند؟ و بآنچه پروردگار امر
فرموده، تکلم نماید؟

دیانت بهائی، ادامه نقشه عظیمه خلقت و استمرار شریعت
الهی است. اکثری از علماء ادیان، میل و طاقت آنرا نداشته
و ندارند، که حکومت استبداد خود را، و احترام و عزت و
راحت خویش را از دست بدهند. و جانشان را فدای خدا و
راحت بندگانش نمایند.

آری ای دوستان، متقیان را يك لوح از جمال مبارك کافی
است. لوح مقدس خطاب به سلطان ناصرالدین شاه، عالمی
را کفایت میکند. و نماز بهائی بسیاری نفوس را باین
شریعه تابناک آورده است.

هدف شریعت الله، تقلیب نفوس و خلق روحانی
انسانهاست. زیرا يك جامعه نوین، افراد نوین میخواهد.
ملکوت الهی اول در قلوب و ارواح تأسیس میشود.

در اشاره به استقامت در امر، جمال ابهی چنین
میفرمایند:

«وبعد از عرفان حق، اعظم امور استقامت بر امر اوست.
تَمَسُّكَ بِهَا، وَ كُنْ مِنَ الرَّاسِخِينَ. هیچ عملی اعظم از این
نیوده و نیست. اوست سلطان اعمال وَ رَبِّكَ الْعَلِيُّ
الْعَظِيمُ ...»

اعمال و افعال حق مشهود و ظاهر، چنانچه در جمیع کتب سماویّه نازل و مسطور است. مثل امانت و راستی و پاکی قلبی، در ذکر حق و بردباری و رضای بِمَا قَضَى اللّهُ لَهُ وَالْقَنَاعَةَ بِمَا قُدِّرَ لَهُ وَالصَّبْرُ فِي الْبَلَايَا بَلِ الشُّكْرُ فِيهَا وَالتَّوَكُّلُ عَلَيْهِ فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ. این امور از اعظم اعمال و اسبق آن عند حق مذکور. و دیگر ما بقی احکام فروعیّه، در ظلّ آنچه مذکور شد، بوده و خواهد بود. . .

باری، روح قلب، معرفه الله است. و زینت او اقرار بآنهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ، و ثوب آن تقوی الله، و کمال آن استقامت. كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لِمَنْ أَرَادَهُ - إِنَّهُ يُحِبُّ مَنْ تَوَجَّهَ إِلَيْهِ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. . .» (منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله فقره ۱۲۴)

میفرمایند: انسان باید به آنچه خدا مقدر فرموده، خشنود باشد. در بلا شکیبا، بلکه شاکر بوده، در جمیع احوال تکیه بر محبوب عالمین نماید - روح قلب، شناسائی خداست، زیور آن اقرار باینکه « آنچه کند او کند ما چه توانیم کرد؟ » لباس دل تقوی است و کمال آن استقامت در امر.

هر چند عرفان مظهر ظهور الهی در او ان ظهور، که هنوز آثار قدرتیّه و خلاقیت مطلقه او در عالم ظاهر نشده، مشکل است، ولی اهل حق و حقیقت و تیز بینان ملکوت، در هسته ظهور، شجر کامل را مشاهده میکنند. و شادمان، جان به راه جانان میدهند. و هسته شجره ظهور را به خون پاک خویش سقایه میفرمایند.

بسیار مشکل است در این زمان، که آثار مخلوقه از قدرت خلّاقه جمال ابهی را برای العین می بینیم، از عرفان آن حقیقت ازلیّه غافل مانیم.

جمال ابهی در حالیکه اسیر و زندانی دولت عثمانی، و زیر سلطه خلافت اسلامی بودند، به صراحت، پایتخت جهانی امر خود را، که شامل مرکز روحانی و اداری شریعت بهائی است، مقرر و معین فرموده، نبوّات اکیده در این باره نازل کردند. در حالیکه کوه کرمل سنگلاخی بود غیر مسکون، و عکا و حیفا دو محلّ تقریباً غیر قابل زندگی، حضرتشان، آینده درخشان مرکز جهانی امر خود را، در قلب العالم و قبه الامم، پیش بینی فرمودند. و امروز به چشم ظاهر، مقدّس ترین بقاع عالم، ارض اقدس، در نهایت جلال، طلّیعه حکومت جهانی جمال ابهی را فریاد میزند.

جمال ابهی، نود سال پیش از تحقّق بیت العدل اعظم جهانی، ظهور «اهل بهاء» و استقرار این معهد اعلی را در کوه کرمل اعلام و اعلان نمودند. در سال ۱۹۶۳ اولین بیت العدل جهانی، بانتخاب جامعه بین المللی بهائی، در غایت اتقان، مصون از خطا، تأسیس. و هدایت جوامع بهائی را در عالم بعهده گرفت. و زیر قدرت خلّاقه روح اعظم، رهبری حرکت عالم را به سوی هدف نهائی، یعنی تحقّق وحدت عالم انسانی آغاز فرمود.

در واقع در هر ذره، شواهد ظهور جمال ابهی، شمس حقیقت را میتوان جستجو کرد.

باین خطاب مهیمن بناپلئون سوّم، مقتدرترین شاه در آن زمان توجه کنیم:

« قُلْ قَدْ أَتَى الْمُخْتَارُ فِي ظُلُلِ الْأَنْوَارِ لِيُحْيِيَ الْأَكْوَانَ مِنْ نَفْحَاتِ أَسْمِهِ الرَّحْمَنِ وَيَتَّحِدَ الْعَالَمَ وَيَجْمَعَهُمْ عَلَى هَذِهِ الْمَائِدَةِ الَّتِي نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ. »

میفرمایند مظهر اختیار الهی، در پرتو انوار آمده است تا عالم را از بویهای خوش نام رحمان زنده سازد. و جهانیان را گرد این خوان نعمت ربّانی، که از آسمان مکرمت نازل شده است، گرد آرد.

و به این آیات خداوند از قلم مظهر جدید او، این گفتار را پایان میبریم:

« بگو ای عباد غافل! اگرچه بدایع رحمتم، جمیع ممالک غیب و شهود را احاطه نموده، و ظهورات جود و فضل، بر تمام ذرات ممکنات سبقت گرفته، و لکن سیاط عذابم بسی شدید است و ظهور قهرم بغایت عظیم. نصایح مُشفقه ام را بگوش مقدّس از کبر و هوی بشتوید. و بچشم سرّ و سر در بدیع امرم ملاحظه نمائید. . . .

ای بندگان! مثلاً ظهور قدس احدیّتّم، مثل بحری است که در قعر و عمق آن، لئالی لطیفه منیره، ازید از احصاء مستور باشد. و هر طالبی البتّه باید کمر جهد و طلب بسته، بشاطی آن بحر درآید تا قسمت مقدّره در الواح محتومه مکنونه را، علی قدر طلبه و جهده اخذ نماید. »

(منتخبیاتی از آثار حضرت بهاء الله، قطعه ۱۵۳)

قرن انوار

عالم تن دلفریب و دلریاست
هرچه میبینی در این اقلیم خاک
وحدت عالم، که روح خلقت است
جز به یمن لطف یزدان، هست نیست
از کلام او جهان آمد پدید
آن کلام و آن بیان، از لعل دوست
وحدت ادیان حق، اصلی قدیم
آنچه آید چون شجر اکنون پدید
گرچه غیر ذات حق، داننده نیست
عشق باشد علت هر هست و بود
قرن انوار است، این ایام پاک
هست انسان، آفتاب ملک روح
گرچه دارد پای اندر ملک خاک
کرد ایزد خلقتی از نور خویش
عاقبت انسان شود همچون ملک
دین یزدان هست، باری، چون شجر
گناه آرد وحدت فامیل و قوم
حالیان نوع بشر باشد هدف

لیک مُلک روح؛ اصل مساجراست
انعکاسی از حریم کبریاست
نقشی از یکتائی ذات خداست
نیست گردد هر کسی از حق جداست
از بیانش، روح ما را اعتلاست
جوهر تعلیم جمع انبیاست
در لباسی نو، اساس دین ماست
هسته آن، در بیانات بهاست
دانش حق، در کتابش بر مسلاست
قلب اندر سینه، از آن پر نواست
نور یزدان، هر کسی را رهنماست
عالم تن از جمالش پر ضیاست
روح او نوری، ز اقلیم عمماست
چهره روح بشر، چهر خداست
کمترین تردید، در اینجا خطاست
هر زمانش، بهر انسان میوه هاست
گناه خلق ملّت، او را مدعاست
وحدت انسان، بهر دردی دواست

صلح اکبر، بر بنای عدل و عشق

وعده قطعیه شمس بهاست

گفتار هجدهم

دیانت بهائی

ما تصوّر می‌کنیم که خواننده عزیز که خواندن این کتاب را تا اینجا رسانیده است، در این زمان می‌خواهد بداند دیانت بهائی چه ادعائی دارد. و چه ارمغانی در این دور و در این قرن مترقی، برای عالمیان آورده است.

قبلاً باید اذعان کنیم که بیان این مسأله، کار آسانی نیست. و توضیح آن، در نهایت کمال، مطالعه کتب دیگر بهائی را نیز ایجاب میکند. مادر اینجا نکاتی را باختصار می‌آوریم. و انشاءالله، برای کسب دانش بیشتر در این مقوله، خواننده به بررسی خود ادامه خواهد داد.

هر شریعت یک کتاب تدوین دارد و یک کتاب تکوین. مثلاً در اسلام محمدی، کتاب تدوین، قرآن مجید و احادیث صحیحه است. و کتاب تکوین، مدنیّت اسلامیّه.

تمدن اسلامی، بزرگترین امپراطوری را در تاریخ حیات انسانی بوجود آورد. امپراطوری که شاید وسعتی هفت بار بیشتر از امپراطوری بزرگ چین داشت. و بیش از هفت برابر امپراطوری عظیم انگلستان دوام یافت. و هیچیک از این دو، یعنی امپراطوری چین و انگلستان، از نظر توسعه علم و عمق و اخلاق و تجلی انسانیت، هرگز با تمدن اسلامی قابل مقایسه نبوده اند. گرچه بسیاری نویسندگان غربی،

چهره اسلام محمدی را دگرگونه تصویر نموده اند، هر از چندی، تاریخ نگاری مُنصف، در این باره، آثار گرانبھائی، بر مبنای حقیقت، از خود بیادگار نهاده است.

باید گفت که کتاب تدوین در شریعت بهائی، شامل بیش از هفت هزار لوح و رساله، (جمعاً بیش از یکصد مجلد) آثار و آیات عمیق نازله بر حضرت بهاء‌الله است. و متجاوز از پانزده هزار لوح، خطابه و مکتوب از حضرت عبدالبهاء در تبیین و تشریح آیات الهیه. و بیش از آن مقدار، مرقومات و الواح صادره از قلم یگانه ولیّ امر بهائی در توضیح مسائل مختلفه امر بهائی.

اما کتاب تکوین بهاء‌الله، یعنی مدنیت بهائی که باید به تدریج در عالم بوجود آمده، رشد و نما نماید. و درختی تناور گشته، تمامی افراد عالم انسانی را زیر خیمه وحدت و محبت الهیه در آرد، در جریان یکصد و پنجاه و چند سال گذشته، از هسته اولیه خود، بصورت نهالی، سرزده، زیر حفاظ عهد و میثاق محکم و متین، با حفظ وحدت خود، در تمامی کشورهای عالم، شاخه های خود را گسترده، و پس از نود سال از اعلان ظهور حضرت بهاء‌الله، به خلق بدیع بیت العدل اعظم، بعنوان مقامی معصوم و «مصون از خطا» مبادرت نموده است. و اکنون زیر این هدایت الهیه، بتدریج به رشد خود ادامه میدهد تا بمرحله نهائی خود رسیده، سلطنت الهی را که در کلیه کتب مقدسه بآن وعده داده شده است، بر روی زمین بر پا نماید. و عالم را زیر

پرچم وحدت عالم انسانی گرد آورد. و این همان وحدت در کثرت است که اراده الهیست. و باید آنرا بهتر شناخت. تردیدی نیست که بحث در مورد این همه، در يك کتاب و چند کتاب نگنجد. آنچه در این مقاله ارائه میشود، مختصر، محدود، و از دید ماست.

از خداوند می‌خواهیم که ما را مدد فرماید تا بهتر بتوانیم تصویری از شریعت بهائی ارائه دهیم.

این شریعت می‌گوید: عَلَتْ خَلْقَتِ عَشْقُ و مَحَبَّتِ اسْت. انوار شمس حقیقت محبّت است، رابطه خدا و خلق محبّت است. رابطه مخلوقات با یکدیگر محبّت است. و رابطه انسان با خدا عشق و محبّت است، و باید رابطه انسانها با یکدیگر هم، بر اصل عشق و محبّت بنا شود. بطور خلاصه منشأ محبّت است، سرشت و نهاد محبّت است، و هدف هم محبّت.

این شریعت معتقد است که وجود، در سه عالم خلاصه میشود:

۱- عالم الوهیت که عقل و فکر انسانی را به آن راهی نیست.

۲- عالم امر یا نبوت و یا مظهریت، در این عالم صفات الوهیت بتمامه در ارواحی خاص تجلی مینماید. و پس از انعکاس در آئینه دل آن انسان کامل، حضرتش، به عنوان پیامبر و رسول، در عالم انسان ظاهر شده، چون آفتاب سبب پرورش مغز و روح انسانها میشود.

۲- عالم خلقت که عالم عبودیت است. همه چیز در این عالم در عبودیت و اطاعت است. از کُرات عظیمه تا ارواح مقدسه، همه در بندگی و اطاعتند.

انسانها نظر به مقام مخصوصی که دارند. و بنا بر حق انتخاب که به آنان داده شده است، میتوانند بنده خداوند باشند، یعنی اطاعت از قوانین الهیه کنند. و یا بندگی یکی دیگر از مخلوقات را انتخاب نمایند: بندگی بنده ای دیگر، ماده ای دیگر و یا بندگی هوی و هوس خود. و این بدترین نوع بندگی است. برآستی بندگی نفس سرکش، خطرناکترین نوع بندگی بوده، و همواره باعث همه فسادها، تجاوزات، جنگها و بدبختیهای عالم بوده و هست.

ولی در دیانت بهائی، بندگی خداوند که فقط در «خدمت به عالم انسانی» است، مرام و مقصد و وظیفه بهائیان میباشد. حضرت عبدالبهاء که به شهادت دوست و دشمن، بزرگترین متفکر، فیلسوف و دانشمند جهان بشر و در عین حال مثل اعلی در تجسم صفات الهی است، و مولا و مقتدای ما بهائیان، به بندگی مفتخر بود. او تاج و هاج بندگی و خدمت عالم انسانی را بر سر نهاده، افتخار انسانیت را در خدمت میدانست. بشریت را به خدمت رهنمون و بالاخره بهائیان را بدان تعلیم میفرمود. او ما را میاموخت که در خدمت باید چشم از هر توقعی بست و به خدمت کردن به بشریت و عبودیت آستان خداوند و مظهر وجودش افتخار کرد. نه بخدمت گرفتن دیگران.

خلقت از هسته آغاز شده است. این مسأله حتی در خلقت عوالم مادی هم صادق است. هر شجر از هسته میروید. هر حیوان از هسته آغاز میشود. هر نهضت از هسته پیدا میشود. و هر شریعت از يك هسته نشئه میگیرد و . و .

شجر خلقت، به اراده الهی، از هسته کلمة اللّٰه نشئه گرفته است. و بنابر آنچه در عقل کلی نقش بسته، بتدریج ساقه و شاخه ها و برگهایش بوجود آمده است. در شکل کلی خلقت، انسان، جا و مقام مخصوص دارد. عالم ماده، به نبات و عالم نبات، به حیوان و عالم حیوان، به انسان ترقی میکند. یعنی انسان مجموعه آن عوالم دیگر است.

در عین حال این مجموعه، که ثمره درخت خلقت محسوس است، محل انعکاس انوار عوالم روحانی میشود. چون نور روح در انسان تجلی کرد، انسان زمینی و مادی، روحانی آسمانی میشود.

شریعت بهائی معتقد است: همانطور که درختی که ریشه در خاک دارد، و شاخه ها در فضای آزاد. تنه اش رابط بین شاخه ها و ریشه است، انسان هم ریشه در جهانهای خاک و گیاه و حیوان دارد. و شاخه ها و گلها و ثمراتش در عالم روحانی در ترقی و صعود است. و در واقع، جان انسان مثل ساقه، واسطه بین طبیعت مادی و نورانیت روحانی و الهی اوست.

نورانیت روحانی و اخلاق رحمانی وصفات الهی در انسان فقط با تربیت روحانی یعنی زیر تابش انوار

آفتاب حقیقت ممکن است. آفتاب حقیقت، ظهور الله در پیامبران و مظاهر خداست.

بنابر آنچه گفته شد، شریعت بهائی معتقد است: از ابتدای خلقت انسان (گرچه ابتدائی ندارد - چون خلقت اولیه، خلق انسان کامل بوده است.)، خداوند از طریق عالم امر، یعنی انوار فائضه خود در پیامبران، تجلی نموده، و عالم انسان را هدایت فرموده است. پیامبران نوزاد انسانی را زیر تابش انوار حقیقت پرورش داده، مستعداً درک این روز نموده اند. روزیکه، ظهور الله با شدیدترین اشراق، عالم افکار و ارواح را، در راه رشد واقعی، رهبری و مرحله بلوغ میرساند.

بدیهی است پس از بلوغ، راه تکامل که راهی نامتناهی است، آغاز خواهد شد.

شریعت بهائی معتقد است: ظهور پیامبران در تاریخ حیات انسان، طبق يك نقشه عظیمه الهیه، انجام شده است. هر يك از آنان از فیض الهی، آنقدر که طفل انسانیت بتواند تحمل کند، به او افاضه کرده اند. و همواره سخن از زمانی گفته اند که انسان دوره نوزادی، طفولیت و نوجوانی را گذرانیده، به بلوغ رسد. و آنگاه، مدنیت الهیه یا ملکوت خدا در روی زمین تأسیس شده، جهان انسان غبطه بهشت برین خواهد شد. و انسانها هر يك چون فرشتگان پاك به انوار ملکوتی خواهند درخشید.

بنابر این شریعت بهائی بهیچوجه زحمات پیامبران قبل

رانادیده نمیگیرد و اثرات آنان را کم نمی بیند. بلکه ثمرات ظهور ایشان را با احترام مینگرد. در حقیقت دیانت بهائی آنچه را ادیان گذشته از انسانها ساخته اند، در بر میگیرد. و تابش آفتاب حقیقت، آنانرا به مرحله رشد نزدیک نموده، به بلوغ رسانیده، در طریق تکامل پویا میسازد.

شریعت بهائی معتقد است که انسانیت در زمان حضرت ابراهیم میستوانست از خدای واحد بشنود. و در زمان حضرت موسی قوانین اجتماعی را به کار بندد. در دور پیامبران آسیای شرقی و ایرانی به اخلاق مزین شود. در دور حضرت مسیح عشق به خدا را ادراک کند. و در عصر حضرت رسول اکرم، تحت اثر قانون کلی تسلیم به اراده خدا و اطاعت از قوانین فردی و اجتماعی، خود را به مرحله ای از رشد رساند، که آماده دوره بلوغ و درک مراحل بعدی شود. حضرت مسیح برای استقرار ملکوت الهی دعا کرد. و حضرت محمد، ملیت را در جهان تأسیس فرمود.

در شریعت بهائی، نوع انسان در اثر انوار جانبخش آفتاب حقیقت، روح خود را میشناسد. ارزشهای روحانی را ادراک کرده، به بلوغ میرسد. و بنابر این مستعداً تأسیس ملکوت الهی شده، آنرا در عالم بنا میکند. این ملکوت هدفش استقرار صلح اعظم است. صلح اعظم، صلح در قلوب و ارواح است. وجدان انسانها بتدریج وحدت عالم انسانی را میپذیرد، درک میکند و جزء طبیعت خود میسازد. و البته

این در مراحل، انجام میشود.

اول، نژاد انسانی شناخته شده، وحدت منشأ و خلقت او ثابت میشود.

دوم، طبیعت انسانی شناخته میشود. طبیعتی که جسمانی و روحانی هر دو است.

سوم، هدف از زندگی انسان روشن میشود. هدفیکه تخلّق به خلق رحمانی است. و خدمت به عالم انسانی. و این باعرفان خدا، محبت خدا و درک وحدت پیامبران، و وحدت ادیان و هدف آنان حاصل میشود.

چهارم، انسانها لذائذ روحانی را می شناسند. لذت مجاورت و مؤانست با خدا، یعنی ظهورات او را، انس با آیات او را، و با مخلوقات او را، ادراک مینماید.

پنجم، انسان تحت تربیت یک شریعت واحد قرار میگیرد. یعنی به این باور میرسد که دیانت الهیه یکی است. و ادیان مختلفه، همه قسمتهائی و مراحلی از آن شریعت واحد و «فیض مستمر» است.

ششم، یک نظم بدیع جهان آرا، که هم اکنون بصورت نظم اداری بهائی در عالم در رشد و پیشرفت است، بتدریج سراپرده وحدت عالم انسان را برپا میکند.

بسیارنکات حیرت انگیز: شکوفائی ها و شگفتی ها در این آئین یزدانی وجود دارد که ذکر آن در یک مجلد ننگد.

آنچه باید یاد آور شویم اینکه، بالاخره و بزودی، همه انسانها مصداق این بیان مبارک میشوند:

« همه بار يك داريد و برگ يك شاخسار »

و همگی باین رشد میرسند که بدانند درخت انسانی وقتی خرم و سر زنده خواهد بود که همه شاخه ها و برگها و گلهای آن خرم و سر سبز باشند. در آنزمان است که درخت انسانیت پر ثمر میشود. و ثمراتش جان بخش و حیاتبخش خواهد بود. حضرت بهاء الله خود را فدای این هدف نهائی خلقت فرموده، مؤمنین خود را برای تحقق آن هدف تشویق و تربیت نمودند. حضرتشان میفرمایند که جهانی خواهند ساخت چنان امن و سالم، که اگر زیبا ترین زنان با گرانبها ترین جواهرات از شرق بغرب، و از شمال بجنوب پتنهائی، سفر کند، نظری از روی شهوت باو نیفتد. و کسی چشم طمع به جواهرات و ثروت او ندوزد. این بیان مبارک در زمان و مکانی از قم مبارک صادر شد که در ایران و همه جهان، راهزنان، مسافران را در هیچ محل، دور و یا نزدیک، امان نمیدادند. به ایشان تجاوز میکردند. و غالباً آنان را غارت مینمودند.

در حقیقت دیانت بهائی معتقد است که، تلاش و زحمت ادیان الهیه و بالاخره شریعت بهائی، همه برای ایجاد محیطی مملو از صلح و صفا، امنیت و عدالت، راستی و حقیقت، محبت و وفا، برادری و برابری تحت فیوضات، الطاف، اتوار، آیات و هدایات خداوند کریم بوده و میباشد. تا افراد انسانی در چنان محیطی، بتدریج به مقامی رسند که قابل تجلیات الهی گردند.

هر انسان، «شمس سماء قدس» خدا شود. «مثال» او و «خلیفه» او بر روی زمین گردد. و اخلاق و صفات الهیه، در حرکات و رفتار او ظاهر و نمایان باشد.

افراد انسان در شریعت بهائی، به مقامی رسند که جان فدای یکدیگر کنند. مرگ خود را به کشتن نفسی ترجیح دهند. به وجدان خود حقوق الهیه را بپردازند. در امانت به جانی رسند که اگر بر شهرهای طلا و نقره بگذرند، «نظر التفات» بر آن نکنند. در عفت و عصمت به مقامی رسند که اگر زیباییان حجله بر آنها مرور کنند، به نظر خطا به آنان ننگرند. در صداقت چنان شوند که مردن را بپذیرند و دروغ نگویند. در صفا و وفا به مرحله ای رسند که رضای خداوند را به گنجهای عالم ترجیح دهند. و آنچه را خدا نخواهد هرگز نخواهند. سلطنت بماند و احدی قبول زحمت نکند مگر بخاطر خدمت به دیگران. ظهور و غلبه عقل، از علائم آنروز خواهد بود. انسانها در آنزمان، اطفال دیگران را اطفال خود دانند و فقراء را امانت خدا شمارند. روح مجسم شوند و منبع محبت گردند. بطور خلاصه بیشتر روحانی باشند تا جسمانی. تن را مرکب روح دانند. و روح را روز بروز به خدا نزدیک تر گردانند. جامعه انسانی را چون یک هیكل انسان شمرند. ملل مختلفه، مانند دستگاههای بدن - گروهها، مانند اعضاء - و افراد، مثل سلولها شوند. هر سلول آنچه برای حیات لازم دارد، بگیرد و بخدمت عموم سلولهای دیگر بپردازد. هر عضو با اعضاء

دیگر همکاری کند. و هر دستگاه با دستگاه‌های دیگر، در خدمت کلی هیکل عالم انسان باشد.

بیت العدل اعظم جهانی و حکومت بین المللی، چون مغز و قلب، به همه سلولها، اعضاء و دستگاهها برسد. و هدایت نماید. رئیس و مرئوسی شناخته نشود. و حاکم و محکومی در بین نباشد. قوانین چون مایه حیات در رگهای مؤسسات جاری، و سبب تازگی و سر زندگی همه افراد شود. جهانی بوجود آید که فقط کتب الهیه قبل، بخصوص قرآن مجید، در ذکر بهشت، تصویری کمرنگ از آن داده است. آنروز جهان بهشت ابهی خواهد بود.

«اذْأَتْرَى الْأَرْضَ جَنَّةً الْأَبْهَى»

آنچه ذکر شد خیال نیست، حقیقت است. بلکه گفتاری بسیار نارسا از حقیقت است. حقیقت از آن بسیار زیباتر و مجلّل تر است. خداوند این طرح را ریخته است. و طبق سنّت و روش خود همه چیز را بتدریج بوجود میآورد.

نقشه الهی، که مرحله اخیر آن، به هدایت جمالبارک، حضرت بهاء الله است، شکست ناپذیر میباشد. شریعت بهائی به بنای چنین جهانی مطمئن است، ولو بسیار مشکل باشد، و فدا و فدائیانی را لازم افتد. و حتّی اگر لازم باشد بشریّت بهایی سنگین و یا سبک بپردازد.

در عین حال، شریعت بهائی، فرد انسانی را ابدی میداند. و معتقد است که روح انسانی، پس از رشد و کمال در این

عالم و اِتِّصاف بصفات الهیّه، بخصوص محبّت و عرفان یزدان، از تن جدا شده، بعالمی نامحدود وارد میشود. در آنحال، هر قدر، آماده تر، کاملتر، باظرفیّت تر و آراسته تر بصفات الهی باشد (یعنی اعضاء لازمّه در جهان ملکوت را داشته باشد)، بیشتر غریق نعمای روحانیّه میشود. و به ترقّی در عوالم روحانی ادامه میدهد تا به درگاه حضرت محبوب رسد.

شریعت بهائی معتقد است که این جهان مثل عالم رحم است. بهمان گونه که جنین در عالم رحم آرام و بیکار نماند، بلکه اعضاء و جوارحی، حواس و دستگاههائی، میسازد که گرچه آنجا بکار نمی آید، ولی در این عالم وسیع و روشن به آنها نیاز دارد، انسان هم در این عالم باید تنها به تن نپردازد. بلکه اعضاء و جوارح روحانی بسازد. و بصفات ملکوتی و سنوحات رحمانی خود را بیاراید. تا در جهان بعد و در عوالم روحانی بعدی او را بکار آید.

ما معتقد هستیم، تن را بعنوان وسیله و حامل برای رسیدن بمقامات بالاتر باید حفظ و نگهداری و حمایت نمود. و عزیزش شمرد. و پیوسته توازن و تعادل را در زندگی رعایت کرد.

ما تحت تعالیم و راهنمائی این شریعت، معتقد هستیم که باید در خدمت بشریّت کوشید. و انی را بغفلت نگذرانید. و از خود، انسانی روحانی ساخت. تا این جهانِ خاک بهشت

تابناک گردد.

در این شریعت، دعا و مناجات و عبادات چون نماز و روزه از اصول ترقی روحانی است. تفکرو تعمق در آیات و الواح بال و پر پرواز است. و راهنمای روح، به عوالم روحانی. در دیانت بهائی، کار، خود عبادت است. و ثروت مقبول است، اگر از راه صحیح و سالم بدست آید. و به راه درست مصروف گردد. و حجابی بین حبیب و محبوب نشود. روابط خانوادگی مقدس است. ازدواج تأئید و تأکید میشود.

تربیت اطفال و تعلیم آنان از واجبات است. و غفلت از آن از محرمات. این رتبه آنچنان مهم شمرده شده که اگر طفل دیگری را تربیت و تعلیم کنیم، مثل آنستکه اطفال حضرت بهاءالله را در آغوش خود پرورده ایم. و در این مهم یعنی تعلیم و تربیت، زنان را ارجح می‌شمریم. زیرا دختران امروز، مادران فردایند و فرزندان را در آغوش دانش و بیدش تربیت نمایند.

در این دیانت، انسانها حقوق مساوی دارند. و زن و مرد مثل دو بال مرغ انسانیت هستند که باید قوا و حقوق مساوی داشته باشند. تصمیم گیری همیشه اجتماعی است. و مشورت، اساس تصمیم گیری قرار دارد. و آن بر مبنای حقیقت جوئی در محیطی از محبت و همکاری و شفقت و احترام انجام میشود.

در اینجا مناسب میدانیم توضیحی دیگر را با شما در

میان گذاریم و آن اینکه:

ترقیات عالم انسانی را در سه رشته، مهم میدانیم و معتقد هستیم که بشریت هنوز هیچیک را بکمال نشناخته و حتی در آرزوی رسیدن به آن نمیباشد. ولی بهائیان در تلاشند تا عالم انسانی را در آن سه رشته یا مرحله مهم تکامل، بکمال رسانند.

مرحله اول، شناخت بشر از خودش در رابطه با درک توانائی و یا قدرت خلاقه خود میباشد. انسان در این رشته به آنجا رسیده است که، میتواند طبیعت را به اراده خود آورده و حاکم بر آن باشد. بنظر ما، در این مسئله نکته مهم اینستکه انسان بتواند، بر خلاف طبیعت حیوانی خود قیام نموده، غالب بر نفس خود شده، حاکم بر هوای نفسانی خود و فرمانهای ناشی از آن شود. در این مرحله، ما میخواهیم فرمانده درون سرکش خود باشیم. نه بنده آن. البته این توانائی احتیاج بتمرین مداوم دارد. بنظر ما یکی از خواص عبادات این است. مثلاً روزه، همان کف نفس است. روزه گذار چنان بر نفس خود حاکم میشود که گرچه گزینه طبیعی او، که بصورت عادت نیز در وجودش شکل گرفته، او را بسختی بخوردن و نوشیدن وا میدارد، او فقط بقصد و نیت اطاعت از دستور مولای خود، نفس خود را منع کرده، به لذت اطاعت از مولای خود کفایت مینماید. پس بالاخره و بنظر ما، دانش بشر بر شناخت توانائیهای خود و غلبه او بر طبیعت مهم است.

اگر در این باره، در حدّ شایسته مقام انسانی موفّق شود، بر وجود نفسانی خود غلبه مینماید. و چون انسانی باین کمال رسید، حاکم بر طبیعت شده، و در این زمینه بتوانائی کامل رسیده است.

مرحله دوّم، توجّه باینکه بشر اجتماعی خلق شده، و با همکاری و اشتراک مساعی و اتحاد با دیگران، میتواند بسیاری موانع را از پیش راه ترقی خود بردارد. و اتفاق و اتحاد، او را در رسیدن به اهدافش کمک میکند. باید بکمال این نیاز و تشخیص بیانیدیشیم. و رسیدن به آن را در حدّ وحدت کامله، آرزو نموده، در مسیرش حرکت و کوشش کنیم. و بدانیم که کمال این مهمّ، بر قراری اتحاد بین کلیّه ابناء بشر و بالاخره پیا ساختن سرپرده «وحدت عالم انسانی» میباشد.

ما معتقدیم که، با آن وحدت و اتحاد، بشریت میتواند ترقیّات لانهایه نماید. امروز همگی ما متوجّه آن هستیم که حتی کلیّه اختراعات، کمالش در وحدت حاصل میشود. مرحله سوّم، شناخت روح و روحانیت در وجود خود (انسان) است. بنظر ما مسئله روحانیت را همگی انسانها بنحوی قبول دارند. انسان، ولویظاهر کلمه، به روح و بقای آن اعتقاد نداشته باشد، به اعمال شایسته، که آنرا اعمال و رفتار انسانی مینامد، معتقد است. و صفا و صداقت و صمیمیت و بخشندگی و خدمت و امثال آن را زائیده روح بلند میداند.

ما این شناسائی را، مرحله ممتاز ترقی عالم بشری میدانیم. و بنظر ما، رسیدن به کمال در این زمینه، در آن نیست که فقط، مثلاً صادق باشیم و مهربان و عادل. بعضی غیر متدینین میگویند: انسان امروز (مقصود خودشان) به آن مرحله از رشد و تشخیص رسیده است که، نیازی بتعلیم دین ندارد. و خود میدانند که باید مهربان و صادق و وفادار و... باشد. ما معتقد هستیم که نه تنها عمل به برخی صفات رحمانیه، بلکه اتّصاف به همه صفات روحانی الهی هم، که در انسان بودیعه گذاشته شده است، گرچه لازم است، کافی نیست. بلکه اعتقاد به خدا در غایت کمال، و باور به روح انسانی و حتّی خشیه الله (ترس از خدا) و نگرانی از محرومیت از قرب خدا و مجازات در قبال اعمال بد و ناشایسته، از ارکان رشد است. و برتر از آن عشق به خداست و آرزوی رسیدن به معشوق ازلی (خدا) و این هدف غائی از حیات انسانیست. ما معتقدیم که برای رسیدن باین مهم، که باید آنرا هدف اصلی بشر بالغ نامید، سلوک در مراحل لازم است و گذراندن آن مراحل را در هر رابطه، باید در نظر گرفت و باجاء گذاشت. تا توانائی رسیدن به آن مقصد اصلی در انسان حاصل گردد.

برای شناخت آن مراحل، شما را به مطالعه کتاب هفت وادی، نازله از قلم حضرت بهاء الله، توصیه میکنیم.

در اینجا فقط نامی از این مراحل و وادی های هفت گانه

میبریم، تا شاید اشتهای روحانی شما را به خواندن آن کتاب پرمعنی و غنی برانگیزیم.

وادی اوّل، وادی طلب است. که آرزو و طلب شناخت روح اصلی (خداوند) در نهایت میباشد. شعله آرزو و طلب، باید در وجود شخص سالک برافروزد. در آنزمان است که باید بر مرکب صبر، سلوک را آغاز کند.

«طالب در این سفر بمقامی رسد که همه موجودات را در طلب دوست سرگشته بیند. . . عالی حبیب بیند که در طلب محبوب دوانند و جهانی عاشق ملاحظه کند که در پی معشوق روان.»

وادی دوّم، وادی عشق است. در این وادی عشق به شناخت بیشتر خداوند و آرزوی رسیدن باو، بشدتّی جان مؤمن را فرامیگیرد که میتواند شعله های این عشق را از فواصل دور، در وجود سالک مشاهده کرد. چنانچه سالک چیزی جز رسیدن به معشوق را هدف از این حیات نمیداند. و آرزوی بجز رضای او ندارد. مرکب این وادی درد است و تحمل، که بی درد و تحمل، عشق مفهومی ندارد.

«در این شهر آسمان جذب بلند شود. و آفتاب جهانتاب شوق طالع گردد. و نار عشق برافروزد. و چون نار عشق برافروخت، خرمن عقل بکلی بسوخت.»

وادی سوّم، وادی معرفت است. که در این وادی سالک، به معرفت الهی در حدّ توانائی خود میرسد. «بنردبانهای معنوی صعود نماید و بسماء معانی بشتابد. و در قَلک

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ سَاكِنًا شُود. و بر بحر حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ سَائِرُ گَرَدَد. «
و این وادی خود بخود، سالک را بوادی های دیگر رهنمون میشود.

وادی چهارم، وادی توحید است. در این وادی، تشخیص وحدت عالم و وحدت ادیان نشانه ای از بلوغ است. عالم یک عالم است. و سالک این وادی در هر شیئی جلوه خدا بیند.
سعدی علیه الرَّحْمَةِ، چه زیبا فرموده است که:

«برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفتری است معرفت کردگار»

«در اشیاء بنظر توحید مشاهده کند. و اشراق تجلی شمس الهی را از مشرق هویت بر همه ممکنات یکسان بیند. و انوار توحید را بر جمیع موجودات موجود و ظاهر مشاهده کند.»

وادی پنجم، وادی استغناء است. این وادی سالک را به آن مرحله ای میرساند که او خود را مستغنی از همه چیز و همه کس مشاهده میکند. این مرحله ایست که بهائیان در بسیاری از دعاهای خود از خداوند بخشنده و توانا میخوانند که، أَنَا نَرَا كَمَكَ وَ مَسَدًا فَرَمَائِدًا تَا مَسْتَغْنِي أَز دُونِ أَوْ گَرَدَنَد. و بکلی بیاد خداوند غنی متعال افتند. این غنا شامل غنای از همه چیز و همه کس و از هر مقام و منزلت ظاهری و دنیوی است. در این مقام و منزلت، سالک بجز خدا نخواهد، و بغیر از رضای او آرزویی نداشته و

ندارد. «در این وادی نسائم استغنائی الهی را بیند که از بیدای روح میوزد و حجابهای فقر را میسوزد. . . از حزن بسرور آید و از غم به فرح راجع شود.»

وادی ششم، وادی حیرت است. در اینجا، سالک بهر چه نگاه میکند، در شناخت عظمت الهی به حیرت می افتد. اینهمه زیبایی و نظم فوق تصور، در هر ذره از خلقت، که تمامی از آن خالق و معشوق حقیقی است، او را بشگفتی آرد. و در اینجا است که نغمه «واحیرتا» همواره بر لب اوست. و «در بحرهای عظمت غوطه میخورد و هر آن بحیرتش می افزاید. . . گاهی محو جمال ذوالجمال میشود. و گاهی از وجود خود بیزار. این صرصر حیرت چه درختهای معانی را که از پا انداخت. . . زیرا که این وادی سالک را در انقلاب آورد.» و او را آماده ورود به وادی هفتم که مرحله کمال خلق انسان است، مینماید.

وادی هفتم، وادی قناء فی الله است. سالک با ورود به این وادی، به مرحله بقاء بالله رسیده است. و این کمال سلوک است. «عاشق صادق و حبیب موافق چون بلقائ محبوب و معشوق رسید، از پرتو جمال محبوب و آتش قلب حبیب ناری مشتعل شود. و جمیع سُرَادِقَات و حُجُبَات را بسوزاند و بلکه آنچه با اوست، حتّی مغز و پوست محترق گردد. و جز دوست چیزی نماند.»

این مقام «مقام بقاء بالله است» «اول شهر بند دلست. یعنی اول ورود انسان است بمدینه قلب.»

تردیدى نیست، که طى این مراحل با اُنس با آیات الهیه و دعا و مناجات و خدمت به عالم انسانی، باسانی ممکن و میسر است. برای روشن شدن مطلب به این بیان توجه فرمائید:

«سالك منقطع را اگر اعانت غیبی برسد، و ولّی امر مدد فرماید، این هفت رتبه را در هفت قدم طى نماید. بلکه در هفت نفَس. بلکه در يك نفَس، اِذَا شَاءَ اللّٰهُ وَ اَرَادَ وَ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِهِ عَلٰى مَنْ يَشَاءُ»

(هفت وادی جمال مبارک - آثار قلم اعلیٰ جلد سوم ص ۱۳۴)

گفتار نوزدهم

مختصری از تاریخ دیانت بهائی

در این فصل، تاریخ وقایع و چگونگی تولّد و گسترش شریعت بهائی باختصار عنوان میشود.

قبلاً باید بدانیم که بر خلاف سایر ادیان الهی، تاریخ وقایع دیانت بهائی و تاریخ حیات هیاکل مقدّسه در این آئین، بسیار روشن، مستدل و مستند است. وقایع، همه در کتب مختلفه بهائی و غیر بهائی، مدوّن و اسناد دولتی مربوط به هر واقعه موجود، و در دسترس متحرّیان حقیقت و جستجوگران تاریخ میباشد.

و اما مقدّمه اشاره میشود که از آغاز قرن سیزدهم هجری قمری در کشورهای اسلامی، بخصوص ایران، و بین شیعیان، انتظار ظهور قائم آل محمد بصورت امید و آرزوی عمومی در آمده بود. همزمان با آن تاریخ، از ابتدای قرن نوزدهم میلادی در غرب، مسیحیان نیز بشدّت و با التهاب، منتظر نزول پسر انسان از آسمان بودند. حدیقه در امریکا طرفداران Miller روزها نظر به آسمان داشتند. و بخصوص در سال ۱۸۴۴ میلادی (مطابق ۱۲۶۰ هجری قمری)، این انتظار بی نهایت شدید بود. در آلمان Templiers آتش انتظار را دائماً دامن میزدند. در بین مسیحیان، سال ۱۸۴۴ به عنوان «سال ناامیدی بزرگ»

(Great Disappointment) در تاریخ ثبت شده است، زیرا

آنان مسیح را «سوار بر ابر، نازل از آسمان» ندیدند! امّا در ایران، دو فیلسوف و دانشمند بزرگ دین، یکی پس از دیگری، شاگردان خود را به روحانی بودن علائم قیامت و ظهور قائم آشنا ساختند. ایندو، شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی بودند. اینان مردم را هشدار دادند: که چشم براه باشید، و دل پاک دارید، که عنقریب طلعت موعود و قائم مسعود ظاهر خواهد شد. سید کاظم قبل از رحلت خود در سال ۱۲۵۹ هجری قمری، برای شاگردان خویش رهبری انتخاب ننموده، آنانرا به جستجو تشویق کرد.

در شب پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ هجری قمری، جوانی تاجر، کمتر از بیست و پنج ساله، به یکی از شاگردان محبوب سید کاظم، بنام ملاحسین اهل بشرویه، اظهار امر فرمود. او خود را باب الله نامید. و پس از ایمان ملاً حسین، او را که اولین مؤمن آن حضرت بود، لقب باب الباب اعطاء فرمود. در اولین شب اظهار امر، آیات الهیه چون ابر بارنده از قلم آنحضرت جاری شد. و ملاً حسین را بتمامی مسحور و مجذوب نمود.

در کمتر از سه ماه، ۱۸ نفس، به صرف تحقیق به او مؤمن شدند. و بنام «حروف حی» به تبلیغ مردم به امر بابی اقدام نمودند. در بین این ۱۸ نفر، یکی طاهره یا قرّة العین، رهبر آزادی زنان در جهان است، که هرگز حضرت باب را ملاقات ننمود.

در این زمان دو اتفاق بسیار مهم، همزمان واقع شد: از طرفی سید باب با آخرین نفر از حروف حی، محمد علی بارفروشی، به مکه حرکت نمود تا به شریف مکه، ابلاغ کلمه کرده، مأموریت الهی خود را اعلام فرماید.

و از طرف دیگر، اولین مؤمن به طلعت باب، ملا حسین، به طهران آمد. و بسائقه الهامات روحانی، به محضر میرزا حسینعلی نوری، جوانی بیست و هفت ساله که بعنوان «یار ضعفا و پدر فقرا» معروف بود، مشرف شد. میرزا حسینعلی، فرزند وزیر نوری، شریف ترین وزیر دربار ایران بوده، خود نیز در دربار و بین رجال ایران بسیار محترم و معزز و صاحب ثروتی سرشار بود.

میرزا حسینعلی نوری، پس از ملاحظه لوح حضرت باب، پشتیبانی خود را از بابیت اظهار و اعلان نمود. و از همان دم، شجاع ترین، فداکار ترین و مهربانترین حامی و مبلغ دیانت بابی شد.

سید باب پس از مراجعت از مکه، بدست قوای دولتی اسیر شد. زیرا در غیاب او در آن مدت قلیل، تمامی ایران منقلب شده، گروهی بسیار بابی شده بودند. حکومت شیراز بسختی حضرت باب را زیر نظر گرفت. شکنجه بابیان آغاز شد. اما شعله محبت باب چون آتش سرکش دلها را تسخیر نمود.

بسیاری دانشمندان شیعه، به او مؤمن شدند. محمد شاه، عالم دربار خود یحیی دارابی (پسر کشفی) را به تحقیق

فرستاد. او پس از سه بار ملاقات با سید باب، مؤمن و فدائی حضرتش شد.

حضرت باب مدتی را در اصفهان تحت نظر بودند. و بالاخره به دعوت محمد شاه بطرف طهران حرکت داده شدند. ملاقات با شاه بدلائل بسیار حاصل نشد. و حضرت به آذربایجان سرگون، و گرفتار زندان سه ساله (در دو زندان ماکو و چهریق) شدند. بابیان در ایران همه جا با فداکاری، به ترویج شریعت باب پرداختند. و از طرف دولت ایران و علماء شیعه مورد آزار و شکنجه قرار گرفتند.

در سال پنجم از ظهور باب، دو واقعه بسیار مهم لازم به یادآوری است:

اول - تشکیل کنفرانسی از رهبران بابی درمازندران (در بدشت) و اعلان استقلال دیانت بابی و آزادی زنان. این کنفرانس از ۸۱ نفر و تحت ریاست روحانی میرزا حسینعلی نوری برقرار شد. محمد علی بار فروشی، رئیس ظاهری جمع بود. در این کنفرانس بهر یک از مؤمنان لقب جدیدی داده شد. محمد علی بارفروشی به قدّوس ملقب شد. و میرزا حسینعلی نوری به جناب بهاء.

دوم - سید باب از چهریق به تبریز خوانده و تحت الحفظ به تبریز وارد شدند. و سپس در مجلسی از علماء اسلام در حضور ناصرالدین میرزا، ولیعهد جوان ایران، بصراحت دعوی قائمیت فرمودند. در این زمان آثار نازله از قلم قدرت الهیه بر حضرت باب، بیش از ده ها مجلد و هزاران

لوح، در همه نقاط ایران و عراق و هند منتشر بود. شریعت باب و قیام ایشان در اغلب کشورهای اروپائی برنامه تئاترهای معروف بود. مستشرقین بسیار در باره این آئین نازنین قلمفرسائی کردند. و تاریخ نگاران ایرانی، وقایع را بصورت توهین آمیز منعکس میساختند. پس از این دو واقعه، بابیان بشدت مورد حمله علماء شیعه قرار گرفتند. و دولت در اثر تحریک آنان به قلع و قمع بابیان پرداخت. چون در شریعت باب، بابیان حق دفاع از جان خویش را داشتند، در چند محل بصورت جمعی، به دفاع از خود پرداختند. این وقایع همزمان با جلوس ناصرالدینشاه بر اریکه سلطنت ایران بود.

در مازندران (قلعه شیخ طبرسی)، سیصد و سیزده نفر از فدائیان بابی، مدت ۹ ماه با قوای ناصرالدین شاه جنگیدند. و همواره فاتح بودند. بالاخره دولتیان قرآن مهر کردند. و با وعده آزادی بابیان، باقیمانده (۲۱۹) نفر را از قلعه بدر آورده، اکثر آنان را از دم شمشیر گذرانیدند.

در زنجان بیش از یکهزار و پانصد بابی به رهبری بزرگترین و شجاع ترین عالم اسلامی زمان، محمد حجت زنجانی، نظیر واقعه طبرسی را تکرار نمودند.

بعد ها در نیریز به رهبری سید یحیی دارابی (وحید عصر و فرید زمان)، سومین واقعه عظیم دفاعی بابیان با شرکت چند هزار نفر در دو مرحله صورت گرفت.

دولت ایران به سیاست امیر کبیر، صدر اعظم سفاک و بی

باک، چاره را در اعدام سید باب جستجو کرد. روز بیست و هشتم شعبان ۱۲۶۶ هجری قمری، سید باب سی و یک ساله، به مظلومیت کبری، هدف هفتصد و پنجاه گلوله واقع شد.

جالب توجه آنکه چندی قبل از شهادت آنحضرت، هفت نفر از شریف ترین فرزندان ایران، در طهران در راه او شهید شدند. و این‌ها در حقیقت هفت بره قربانی قائم آل محمد بودند. (این حادثه در اسلام نبوت شده است.)

تا چندی پس از اعدام طلعت باب، بابیان از پاننشستند. و به ترویج شریعت الهیه پرداختند. بنوعی که بعض نویسندگان غربی نوشته اند که طلعت باب در ظرف شش سال مأموریت دنیوی خود، بیش از یک میلیون پیرو داشت. آنان در همه طبقات مردم ایران نفوذ داشتند.

ناگاه دو نفر بابی جوان بی تجربه، اقدام به ترور ناصرالدینشاه نمودند. و با ساچمه هائی او را زخمی کرده، خود و گروهی بابیان بی گناه را به آتش غضب سلطانی و خشم و شهرت طلبی علماء شیعه گرفتار ساختند.

حمام خون براه افتاد. رهبر روحانی و واقعی جامعه، حضرت بهاء الله، به تاریکترین زندان عالم «سیاه چال» طهران گرفتار شد. چهار ماه بعد، در اثر فشاری گروهی از بزرگان ایران و اثبات بی گناهی آنحضرت، حضرت بهاء الله از زندان آزاد، ولی از ایران اخراج شدند. یکماه بعد در زمستان سخت، حضرت بهاء الله و عائله ایشان به

بغداد حرکت نمودند.

در زندان سیاه چال، روح الهی به قلب ممرّد حضرت بهاء الله تجلی فرمود. و حوریه الهی، خطاب به عالمیان گفت: «تالله هذا لمحبوب العالمين». حضرت بهاء الله محلّ الهام و وحی الهی شدند. و بعضی بابیان زندانی، از عظمت مقام ایشان مطلع گشتند. گرچه گروهی از زعماء بابیان همواره علوّ مقام روحانی حضرت بهاء الله را معترف و به مراتب والای علوم ربّانی ایشان مقررّ بوده اند، و لکن در آنزمان هرگز ایشان مدعی مقامی نبودند.

پس از یکسال توقف در بغداد، بعلل بسیار، حضرت بهاء الله عزلت اختیار کردند. در کوههای کردستان، سر گلو و بعد در شهر سلیمانیه به عنوان صوفی والا مقامی معروف، و بنام درویش محمد مشهور شدند.

رهبران طائفه قادریه، نقشبندیّه، خالیدیّه و زیدیّه همگی به محضر مبارک میشتافتند و کسب فیض و برکت مینمودند. حضرت بهاء الله پس از دو سال بامر خدا و به اصرار دوستان به بغداد عودت نمودند. حضرتشان بمحض مراجعت، رهبری روحانی بابیان را بعهدہ گرفتند. و آیات الهیه در تهذیب نفوس و تربیت ارواح چون غیث هاطل از آسمان مشیّت الهیه بر آن جناب نازل شد. کلمات مکنونه فارسی و عربی که در منشوری است در اخلاق الهی، و کتاب مستطاب ایقان، در حلّ مسائل کتب الهیه و مشکلات صاحبان ادیان و استدلال بر ظهور طلعت باب، و نیز

بسیاری الواح و قصائد و مثنوی به زبانهای فارسی و عربی، از کلك مطهّر نازل شد. ابر عنایت بارید و آب حیوان بر قلوب نوع انسان جاری شد.

در سال ۱۲۸۰ هجری قمری، مطابق با ۱۸۶۲ میلادی، حضرت بهاء‌الله در اثرتحریر دولت ایران، به امر سلطان عثمانی، از بغداد به اسلامبول پایتخت ترکیه عثمانی (که آنروز تمامی کشورهای خاورمیانه، بجز ایران و قسمتی از اروپا و آفریقا را شامل بود)، مرکز خلافت سنّی، احضار شدند. سی و یکم نوروز، حضرت بهاء‌الله در کمال جلال و با احترام کامل از بغداد خارج و در طرف دیگر رود دجله در باغ رضوان (باغ تجیب پاشا) اقامت فرمودند.

در همتاروز اول، ایشان بعنوان مظهر کلیه الهیه، بهاء‌الله، حضرت من یظهره الله، رب الجنود، قلم اعلی و منجی عالم انسان، به بابیان حاضر، اعلان امر فرمودند. دوازده روز اقامت مبارک در باغ رضوان بطول انجامید. و کوری جدید، در تکامل جهان انسانی، مفتوح گردید.

این ایام بزرگترین عید بهائی بوده، عید اعظم رضوان و یا عید گل نام گرفت. روز نخست (یوم اعلان امر)، روز نهم، (عائله مبارک به باغ وارد شدند) و روز دوازدهم (یوم خروج) از ایام جشن، کار بر بهائیان حرام است.

به این ترتیب، رحمت الهی در رضوان، شامل حال جمیع مخلوقات شد. خداوند مهربان به نوع انسان مهلت عنایت فرمود، تا در ظل تربیت بهائی به فلاح و نجات رسد.

حضرت بهاء الله از بغداد تا اسلامبول را به احترام کامل مورد استقبال و بدرقه جمیع حکام شهرهای بین راه قرار گرفتند. سفر طولانی و مشکلی بود. و لکن وسائل راحت فراهم. قسمتی از راه در دریای سیاه (بین سامسون و اسلامبول)، با کشتی طی شد. در اسلامبول چهار ماه اقامت حضرت بطول انجامید. و لکن دسیسه های دولت ایران و همکاری عبدالعزیز، بالاخره موجب سرگونی آنحضرت را به ادرنه، در زمستان سرد و در نهایت ذلت، فراهم ساخت. جمالبارک، حضرت بهاء الله، پنجسال در ادرنه در خانه های متعدد سکونت فرمودند. در این سالها، امر بهائی طی الواح متعدد به تمامی سلاطین، روساء، زمامداران و رهبران دینی عالم ابلاغ، و با تمامی ساکنان زمین اتمام حجت شد. چون دولت ایران از طریق سفیر خود، و دولت عثمانی از گزارشهای حاکم ادرنه، به مراتب احترام و عزت مردم نسبت بآن حضرت مطلع شدند، توطئه ها آغاز شد و بدون خبر قبلی، حکم زندان ابد آنحضرت و خاندان محترم و جمیع اصحاب در زندان جزای دولت عثمانی در عکا صادر شد.

در این زمان، از طلوع شمس بهاء، شانزده سال میگذشت. مقرر شد تا پایان عمر، در عکا که به بدی آب و هوا معروف بوده، ساکنانش اولاد افامی لقب داشتند، در زندان عثمانی بمانند. دولت عثمانی در اثر خواهش دولت ایران، این منطقه را برای نابودی حضرت و خاموشی امر ایشان

انتخاب نموده بود.

دو سال در زندان قلعه که به «سجن اعظم» موسوم شد، و هفت سال در محدوده عکا در میان دیوارهای عبوس آن شهر بسر شد. در اوائل، بهائیان از نقاط مختلفه بامید زیارت آنحضرت، پیاده طی طریق مینمودند. و از زیارت محروم میماندند. اما کم کم، عزت رخ گشود. جمالبارک در خارج از شهر، گاه در خانه ییلاقی زیبائی، و گاهی در جزیره ای سرسبز در «باغ رضوان» خویش، و گاهی در «بهجی» که قبله بهائیان عالم است، اقامت داشتند.

حضرتشان سه سفر به حیفا فرمودند. و در یکی از این سفرها، اشاره به نقطه مخصوصی در کوه کرمل فرموده، خطاب به فرزند ارشد خویش، که بعد ها بنام و لقب عبدالبهاء، «وصی»، «جانشین»، «مبین آیات» و «مرجع جمع بهائیان عالم» و «مرکز عهد الهی»، تعیین شد، فرمودند که در این محل باید جسد مطهر سید باب مدفون و مرقد مبارک بنا شود.

حضرت بهاءالله در مدت چهار سال رسالت خویش، حقایق الهیه و روحانیه را در همه زمینه های زندگی انسانی توضیح و تشریح فرمودند. و نغمات جاودانه در ستایش و ثنای حضرت احدیت باقی گذاردند. که لااقل برای هزارسال مائده روح عالم انسانی باشد.

کتاب مستطاب اقدس، ام الكتاب ائین بهائی در سال ۱۸۷۳ میلادی در عکا نازل شد. حضرتشان عهدی متین و

پیمانی محکم از پیروان خود گرفتند. و جمیع را متحداً متفقاً، در پیروی از وصی خود سفارش نمودند. و مثلاً در وصیتنامه خویش، «کتاب عهدی»، تکلیف جمیع اهل عالم را مشخص فرمودند. حضرتشان برای اولاد خویش حقی در اموال ناس معین نکردند. احترام حرم و آل الله بر کل لازم، و لکن حقی در اموال ناس ندارند.

پس از چهل سال حبس و زجر و تحمل شکنجه، و چهار بار سرگونی، سالهای پایان حیات را، جمال ابهی، بنهایت عزت و شوکت گذراندند. و میراثی مرغوب و بی مانند از هدایت الهیه و مرکز عهد و میثاقشان و نقشه نظم بدیع جهان آرایشان را، برای عالم انسان گذاردند.

در سال ۱۸۹۲ میلادی (۱۳۰۹ هجری قمری) جمالبارک صعود فرمودند. و شریعت بهائی را که در پانزده کشور عالم استقرار یافته بود، به حفاظت حضرت عبدالبهاء سپردند. حضرت عبدالبهاء، مثل اعلای جامعه بهائی، مظهر عبودیت، مرکز میثاق بهاء، در همانشب پنجم جمادی الاولی، شب مبعث طلعت باب، در طهران متولد شدند. حضرتشان در تمامی سرگونیها و در بدریهای پدر بزرگوارشان با ایشان همراه بودند. از اوان جوانی (شانزده سالگی) الواحی به امر حضرت بهاء الله از قلمشان صادر شد. و از همان زمان، بعثت سجایای خاص خویش احترام خارق العاده یار و اغیار را کسب فرمودند. ایشان در سال ۱۳۰۹ هجری قمری (۱۸۹۲ میلادی) پس از صعود حضرت بهاء الله، زمام

امر بهائی را در کف اقتدار گرفته، با همه دشمنان داخلی و خارجی امر مقابله فرمودند. و مدت بیست و نه سال کشتی امر را در دریائی طوفانی هدایت کردند.

در زمان حضرتشان و به هدایت ایشان، اولین مشرق‌الانکار بهائی در مدینه عشق آباد بنا گردید. رمس مطهر حضرت باب در کوه کرمل مستقر شد. قبله اهل بهاء (قصر بهجی) معروف غرب و شرق شد. پس از سقوط دولت عثمانی و استخلاص حضرت عبدالبهاء از زندان، حضرتشان در سال ۱۹۱۱ بجهت نشر نفعات الله و ترویج صلح، بسمت مصر و اروپا و سپس امریکا حرکت فرمودند. امرالله را در اقالیم غرب مستقر نمودند. سنگ بنای اولین معبد بهائی در مغرب زمین (در شیکاگو) بدست مبارک نصب گردید.

حضرتشان متجاوز از دویست و پنجاه خطابه در کلیساها، دارالفنونها، دانشگاهها و جوامع بزرگ غرب ایراد فرمودند، و اهل عالم را به ملکوت الهی دعوت کردند. آخر حیات را در ارض اقدس، در نهایت عزت بسر بردند. در پایان قرن، در سال ۱۸۹۹، انجمن صلح لاهه راهنمایی ایشان را طلب نمود. و لوح مفصلی خطاب به آن انجمن صادر، و اصول صلح بین المللی تشریح شد.

در سال ۱۹۲۱ میلادی، حضرتشان به عالم بالا صد فرمودند. در حالیکه شریعت بهائی در بیش از سی و کشور مستقر گردیده، نظامات بهائی و نظم اداری

شریعت، طبق او امر حضرت بهاء‌الله در عالم تأسیس گشته و جمّ غفیری از اهل شرق و غرب به تبلیغ امر و نشر نفعات الهیه مشغول و مألوف بودند.

حضرت عبدالبهاء در «الواح وصایای» خویش، به خطّ و مهر خود، اوّلین «ولیّ امر» بهائی را تعیین، اصول تأسیس «بیت العدل اعظم جهانی» را تشریح، و جامعه بهائی را بید قدرت حضرت شوقی ربّانی، حفید مجیدشان، سپردند.

ولیّ امر بهائی، شوقی ربّانی، متولد سال ۱۸۹۶، مدّت سی و شش سال رهبری جامعه بهائی را در عالم عهده دار بودند. حضرتشان تأسیس نظم بی مثیل بهائی را و انتشار سریع امرالله را در عالم هدایت فرمودند. شریعت بهائی در زمان حیات ایشان در اکثر نقاط عالم منتشر شد. و معابد بهائی بنام «مشرق الانکار» در کشور های متعدّد بنا گردید. مرکز جهانی بهائی (مجموعه مراکز اداری و روحانی) در کوه کرمل استقرار یافت. قبله اهل بهاء، قصر بهجی محلّ استقرار عرش حضرت بهاء‌الله در عگا تزئین شد. موقوفات بهائی در عالم تأسیس و کتابخانه های امری تشکیل گردید.

نقشه های ملّیه تحت رهبری حضرت شوقی ربّانی ولیّ امر بهائی، از ابتدای ولایت ایشان به اجراء در آمد. و مآلاً با نظارت دوازده محفل ملّی، امر بهائی در کلیّه ممالک عالم منتشر گردید.

با صعود حضرت ولیّ عزیز امر الهی در سال ۱۹۵۷ میلادی، زمام امر بهائی در ید پر قدرت ایادیان امر، که حضرت شوقی، ایشان را معین فرموده بودند قرار گرفت.

پس از پنجسال، ۵۶ محفل ملی در سراسر جهان تأسیس شد. این پنجاه و شش محفل در سال ۱۹۶۳ میلادی، طبق فرمان حضرت بهاء الله و توضیح حضرت عبدالبهاء و برقراری نظم اداری بهائی بوسیله حضرت ولیّ امر الله، تاج نظم اداری بهائی، مقام «معصوم و مصون از خطا»، بیت العدل اعظم جهانی را انتخاب، و سگان کشتی امر، به آن مرجع جهانی سپرده شد.

بیت العدل اعظم هر پنجسال یکبار با روش انتخابات بهائی که روحانی و مقدّس و عمومی است، انتخاب میشود. و همواره هدایت الهیه از طریق آن مؤسسه، جامعه جهانی بهائی را شامل خواهد بود.

خواننده عزیز برای مطالعه تاریخ امر بهائی میتواند به کتب مختلفه بهائی و غیر بهائی مراجعه نماید. در اینجا چند کتاب تاریخ مدلل و مستند را بشما معرفی میکنیم: مطالع الانوار (تاریخ نبیل زرنندی) - مقاله شخصی سیّاح - کتاب قرن بهائی - تاریخ بهجت الصدور - ظهور الحق، چند مجلد، - کتبی تحت عنوان حضرت باب - حضرت بهاء الله - حضرت عبدالبهاء و بسیاری تألیفات دیگر.

Copyright © 2001, 158 B.E.

ISBN 1-896193-40-4

Association for Bahá'í Studies in Persian

P.O. Box 65600, Dundas, Ontario, L9H 6Y6, Canada

Tel: (905) 628 3040 Fax: (905) 628 3276

Email: pibs@sprint.ca URL www.absp.org

**GOLGASHTÍ DAR
QURÁN-I-MAJÍD
SELECTION FROM HOLY QURÁN**

BY

Shahin Ehsan-Dr. Parviz Rawhani